

سمرپردگان

تاریخ و شرح عقاید دینی اهل حق

تألیف

سید محمد علی - خواجه الیرین

حق طبع برای مؤلف محفوظ است

Sarsepordaghan

The History and Description

of What

« Ahle Hagg » Believes

By

Sayyed - Mohammad Ali Khajaddin

Tabriz - Iran

1970

سر سپردگان - تألیف سید محمد علی خواجہ الدین

۱	۲
---	---

۶۶۰۸۵

۱۷۱

سر سپردگان

تاریخ و شرح عقائد دینی اهل حق

تألیف

سید محمدعلی - خواجه‌الدین

حق طبع برای مؤلف محفوظ است

علائم و اختصارات کتاب

ر. ک = رجوع کنید

ص = صفحه

برهان = کتاب برهان الحق

مجموعه = « مجموعهٔ رسائل اهل حق

سرودها = « سرودهای دینی یارسان

مشخصات این کتاب به شماره ۱۰۵ - ۴۹/۵/۱۷ در دفاتر مخصوص اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی ثبت شده است .

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه درهرداد ماه ۱۳۴۹ شمسی در چاپخانه خورشید تبریز به چاپ رسید .

فهرست مطالب کتاب

صفحه	موضوع
	پیشگفتار
۱	گفتار ۱ تاریخ و محل پیدایش آئین اهل حق:
۵	گفتار ۲ گوران :
۷	گفتار ۳ فرق اهل حق :
۸	۱- اثبات چهل تن نور
۹	۲- نامهای چهل تنان پاك
۱۰	۳- اسامی اقطاب چهل تنان
۱۲	گفتار ۴ حلول و تناسخ:
۱۲	۱- حلول
۱۴	۲- تناسخ
۲۶	گفتار ۵ ائمه اهل حق:
۲۷	۱- سه مقام
۲۸	۲- جدول اسامی بیست و هشت تن در سه مقام
۲۸	۳- شأن و منزلت بنیامین
۳۰	۴- نامهای ایزدان هفتگانه اهل حق
۳۱	۵- مظهریت اعوان حضرت حسین و دوازده امام
۳۴	۶- ترجمه اشعار عالی قلندر
۳۸	۷- کشته شدن بابایادگار (امام حسین)

صفحه	موضوع
۳۹	۸- خلقت عالم
۴۱	۹- چهارقاپی
۴۲	۱۰- صورت چهار قاپی حقیقت
۴۲	۱۱- چهارپیر
۴۲	۱۲- بردن بنیامین هفتاد و دو پیر را بسیر آسمانها
۴۳	۱۳- تقاضای خلقت آدم و تجدید پیمان مردان حق با کردگار
۴۵	۱۴- شرح حال شاه ابراهیم
۴۷	گفتار ۶: جمخانه
۴۸	۱- مسائل و توضیحات مربوط به انعقاد جم
۵۱	گفتار ۷: خاندانهای حقیقت
۵۵	گفتار ۸: سرسپردن
۶۰	۱- مسائل مربوط به سرسپردن
۶۱	گفتار ۹: نماز
۶۳	۱- نیاز - نیاز بجای نماز
۶۵	۲- نیت وضو
۶۶	گفتار ۱۰: روزه اهل حق
۷۱	۱- تحریم روزه و سبیل گرفتن و قلبیان کشیدن
۷۲	۲- دعای روزه
۷۲	۳- نیت روزه
۷۲	۴- سرانه فطره و نذر مربوط به روزه
۷۴	گفتار ۱۱: نذر
۷۵	۱- نذر کردن در خواب
۷۶	۲- خدمت
۷۶	۳- نیاز
۷۶	۴- شکرانه
۷۷	۵- آنچه از حیث تشریفات مانند قربان است
۷۷	۶- آنچه در حکم قربان است
۷۷	۷- قربانی

صفحه	موضوع
۷۷	۸ - تشریفات ذبح قربانی
۷۸	۹ - مسائل مربوط به ذبح قربانی
۷۹	۱۰ - مراسم صرف قربانی در جمخانه
۸۴	۱۱ - دعای سفره
۸۵	۱۲ - دعای رخصت
۹۰	گفتار ۱۲ میخوارگی :
۹۲	گفتار ۱۳ حقیقت آئین اهل حق:
۹۲	۱ - غلاة شیعه و علی اللهی
۹۷	۲ - مصاحبه یکم بایکی از پیروان اهل حق
۹۹	۳ - مصاحبه دوم بایکی دیگر از پیروان اهل حق
۱۰۸	۴ - اسلام و اهل حق
۱۱۲	۵ - آثار ادیان مختلف و تصوف در دین یارسان
۱۱۹	گفتار ۱۴ قبله اهل حق (پردیور) غسل - احکام مربوط به میت:
۱۲۰	۱ - ترتیب غسل اهل حق
۱۲۰	۲ - تیمم
۱۲۱	۳ - آیه غسل
۱۲۱	۴ - برای رفع جنابت باید بگویند
۱۲۲	۵ - نیت غسل
۱۲۲	۶ - غسل میت
۱۲۲	۷ - آیه
۱۲۳	۸ - دعای تلقین میت
۱۲۶	گفتار ۱۵ مطالب متفرقه در باره معتقدات اهل حق :
۱۲۶	۱ - ایام هفته
۱۲۶	۲ - دعای زیارت اهل قبور
۱۲۶	۳ - دعای خواب
۱۲۷	۴ - کلام خدمتکاران حقیقت
۱۲۷	۵ - در زیرساج نار

صفحه	موضوع
۱۲۸	۶- دعای چراغ
۱۲۹	۷- سبیل
۱۳۲	۸- اهمیت سبیل و حرمت قلبیان
۱۳۳	۹- ایضاً در اهمیت سبیل
۱۳۵	۱۰- ایضاً در حرمت قلبیان
۱۳۶	۱۱- خلقت دیو و جن
۱۳۷	۱۲- آمدن سلطان صحاك بجامه حاجی بكتاش
۱۳۸	۱۳- فرشتگان در تیره‌های مهم یارسان
۱۴۱	۱۴- علی (ذات خدا)
۱۴۱	۱۵- داستان بوجود آمدن بابایادگار و ابراهیم ادهم از دانه‌انار
۱۴۴	۱۶- قرار عید در مهرماه
۱۴۵	۱۷- خلقت عالم در هشت روز و نشستن خدا در روز نوروز به تخت
۱۴۷	۱۸- داستان محمود پاطلی
۱۵۰	۱۹- داستان معراج حضرت رسول (ص)
۱۵۱	۲۰- مخفی نگاه داشتن آئین حقیقت
۱۵۳	۲۱- رواج دادن علی دین احمد را
۱۵۴	۲۲- داستان منصور حلاج و بوجود آمدن شمس تبریزی

ضمیمه کتاب

۱۰۸	۱- حروفیه
۱۶۰	۲- دروزها
۱۶۴	۳- نصیری‌ها
۱۶۶	۴- مینورسکی
۱۷۰	فرهنگ لغات و اصطلاحات خاص اهل حق
۱۷۴	منابع و مأخذ کتاب
۱۷۶	فهرست اعلام

بسمه تعالی

پیشگفتار

درباره معتقدات فرقه اهل حق کتاب جامع و مستقالی که با مطالعه آن خواننده را معلومات و نکات دقیقی بدست آید و از آداب و رسوم آنان اطلاع صحیحی حاصل شود در دسترس نمی باشد ، فقط راجع بفرقه مزبور مطالبی (خیلی باختصار) ضمن بحث در مورد کردستان و یامذاهب و فرقه ها نوشته شده است که از مطالعه آنها مطلب مهمی دستگیر نمی گردد و اگر کتابی در این خصوص در گذشته تألیف گردیده نسخه آن نادر و کمیاب و اکثرأ بزبان کردی و گورانی بوده و بسادگی تحصیل آن برای هر کسی مقدور نیست .

با انتشار کتاب « برهان الحق » و « ایلیخچی » و کتاب « سرودهای دینی یارسان » اطلاعاتی راجع به این فرقه حاصل و قسمتی از ابهامات مربوط بجماعت مذکور برطرف گردید .

علت اصلی در استتار بودن این آئین عبارت از اینست که اهل حق در پنهان داشتن حقیقت و مراسم آئین خود نهایت سعی و مراقبت داشته اند

که، از راز آنها کسی مطلع نشود و اگر در کتب مربوط باهل حق مطالبی برای خود این جماعت نوشته شده از طرف مؤلفین نسبت بمکتوم نگاهداشتن آنها تأکید لازم به عمل آمده است چنانکه در مقدمه کتاب « تذکره اعلیٰ » مؤلف چنین می گوید : « هر کس که این کتاب را بخواند باید بپرهیزد از اظهار نکند زیرا که سرمگواست ». از این قبیل توصیه ها در سایر کتب اهل حق نیز بسیار چشم می خورد .

بنابراین با انتشار کتب مزبور میتوان گفت که تا حد قابل توجهی حقیقت موضوع مکشوف و قسمتی از آنچه مخفی بوده آشکار گردید ولی برای پی بردن به حقیقت امر مطالعه کتب مزبور کافی بنظر نمی رسد بلکه کنجکاوای بیشتر و مراجعه بمنابع دیگر کمال ضرورت را دارد، چه باینکه کتاب « برهان الحق » بوسیله یکی از بزرگان اهل حق (آقای نورعلی-الهی) تألیف یافته و حاوی مطالب زیادی راجع بآئین حقیقت می باشد ولی چون این کتاب برای خود اهل حق نوشته نشده مطالب آن طوری تنظیم گردیده که با احکام اسلامی و آیات قرآنی وفق دهد، بهمین جهت درک حقیقت آئین مزبور از مندرجات آن کتاب ممکن نیست و گرچه مؤلف کتاب « ایلخچی » (آقای دکتر ساعدی) مدتی از اوقات خود را در راه تحصیل اطلاعات مربوط بآئین حقیقت و طرز زندگی و آداب و رسوم جماعت اهل حق (اهالی ایلخچی) مصروف کرده و اطلاعات جالبی بدست آورده اند ولی چون اطلاعاتشان اغلب از خود اهل حق کسب گردیده و بیشتر در مورد آداب و رسوم اجتماعی و مطالب جغرافیائی و اماکن عمومی و بالاخره داستانهای مربوط باهالی ایلخچی بوده است و بطور کلی در تنظیم این کتاب بیشتر بجنبه مردم شناسی توجه شده

است باین جهت راجع^۱ بحقیقت آئین اهل حق تحقیق عمیق و بحث منطقی بعمل نیامده است .

بنا به علاقه خاصی که نسبت بدانستن حقیقت آئین اهل حق (یارسان)^۱ داشتم علاوه از مطالعه سه کتاب مذکور بتعداد زیادی از کتب مربوط بادیان و مذاهب مراجعه گردید ولی مطلب مهمی از آنها نیز در اینمورد بدست نیامد تا اینکه کتاب «شاهنامه حقیقت» بدست آمد و ضمناً اطلاع حاصل شد که کتاب «مجموعه رسائل اهل حق» در کتابخانه دانشگاه تبریز موجود می باشد در این میان یک جلد از کتاب «سرودهای دینی یارسان» نیز از یکی از کتابفروشیهای تهران بدست آمد و چون اطمینان کامل حاصل بود که این سه جلد کتاب بوسیله بزرگان اهل حق و برای خود آنها بدرشته تحریر درآمده و هیچگونه پرده پوشی و استتاری در مطالب آنها نمی باشد لذا کتب نامبرده را دقیقاً مورد مطالعه قرارداد در تهیه و تنظیم کتاب حاضر مورد استفاده قرار داد و در واقع مندرجات آنها پایه و مبنای اصلی واقع گردید و با مطالعه و غور در متن کتب مزبور قسمت اعظم اشکالات مربوط بآئین حقیقت از میان برداشته شد و نسبت بدرک حقیقت آئین مزبور جای ابهامی باقی نماند و باستناد این سه سند معتبر و سایر منابع، با اطمینان خاطر بنوشتن کتاب حاضر اقدام گردید .

در اینجا برای مزید اطلاع شرح مختصری راجع بکتاب مزبور و نام اصلی اهل حق و وجه تسمیه کتاب حاضر داده میشود :

۱ - کتاب شاهنامه حقیقت تألیف مرحوم حاجی نعمت الله جیحون

۱ - در اصطلاح گورانی بمعنی جماعت اهل حق است .

آبادی مکرری متخلص بدجرم از طرف « قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه » در سال ۱۳۴۵ شمسی به تصحیح آقای دکتر محمد مکرری که تحقیقات عمیقی در آئین حقیقت دارند در تهران بچاپ رسیده است .

مرحوم حاجی نعمت‌الله (پدر آقای نورعلی - الهی) یکی از بزرگان اهل حق و سرسپردهٔ خاندان شاه حیاس از اهالی مکرری ، متولد ۱۲۸۸ هجری قمری و ساکن دیه جیحون آباد در بخش دینور بوده است و در این کتاب شرح حال بزرگان اهل حق و آداب و رسوم و عقاید آئین حقیقت را با کمال صراحت در یازده هزار و یکصد و شانزده بیت بیان کرده است و مطالب این کتاب شامل عقائد عمومی اهل حق و مورد تأیید آقای نورعلی - الهی می باشد .

۲ - مجموعهٔ رسائل اهل حق : مجوه و عها یست از کتب « تذکرهٔ اعلیٰ » ، « ذیل تذکرهٔ اعلیٰ » ، « قرار حقیقت در جامهٔ سلطان صحاك » ، « منتخبات از رسائل خاکسار » ، « منتخبات از رسالهٔ درویش گلشیر سبزواری » ، « منتخبات از « رسالهٔ درویش نورعلی شاه امجدالعرفا نیشابوری » که بوسیلهٔ « و - ایوانف^۱ » ایران شناس معروف جمع آوری و اصلاح شده و در تاریخ ۱۹۵۰

۱- مستشرق روسی متخصص در تاریخ و آثار اسماعیلیه از سال ۱۹۲۰ در هندوستان متوطن شد و در ۱۹۳۱ در دستگاه اسماعیلیه هند بخدمت مشغول شد و انجمن اسماعیلی را برای تحقیق در بارهٔ آنان بنیاد گذاشت . پیش از انقلاب شوروی مدتی در ایران به تحقیقات تاریخی و زبان شناسی مشغول بود . اینک نیز در ایران بسر میبرد . از سال ۱۹۱۷ بومد بیش از ۳۰ جلد کتاب و رساله در باب اسماعیلیه نوشته است . از آثارش راهنمای ادب اسماعیلی (۱۹۳۳) و روایات ...

میلاادی در بمبئی و در سال ۱۳۳۸ شمسی در تهران بچاپ رسیده است .
 این کتاب مشتمل بر عقائد و آداب و رسوم مذهبی و حکایات و کرامات
 مربوط به بزرگان و پیشوایان اهل حق میباشد که اغلب با انشاء سست و
 وعامیانه نوشته شده و شامل نظم و نثر است و مطالب این مجموعه مانبد کتاب
 شاهنامه حقیقت صریح و بدون هیچگونه پرددپوشی بیان گردیده است .
۳ - کتاب سرودهای دینی یارسان ، از جمله منابع موثق و
 وکتب معتبر اهل حق است این کتاب مشتمل بر دو قسمت است . بخش اول
 آن شامل کلامها و اشعار است که بوسیله پیشوایان بزرگ این فرقه از قبیل
 سلطان سحاك و عالی قلندر و غیره بزبان کردی سروده شده و آقای ماشاءالله
 سوری که خود از اهالی کرمانشاه میباشد آنها را بزبان فارسی برگردانده اند .
 بخش دوم آن بوسیله خودمؤلف بزبان فارسی نوشته شده و شامل قسمتی از
 مطالب و احکام مربوط بائین اهل حق است .

این کتاب گرچه از حیث حجم کوچک میباشد ولی یکی از منابع مهم
 اهل حق بشمار میرود چه مطالب آن گفته و پرداخته ائمه دین حقیقت است
 بنا بر این در تنظیم مطالب کتاب حاضر کتاب « سرودهای دینی یارسان »
 مورد استفاده قرار گرفته است البته با توجه باینکه اکثر خوانندگان عزیز
 آشنایی بزبان کردی ندارند از قسمتهای کردی آن صرف نظر شده و فقط
 از قسمتهای ترجمه شده فارسی آن نقل گردیده است .

فرقه اهل حق گفتارهای بزرگان و سرودهای دینی خود را کلام

اسماعیلیه در باب طلوع فاطمیان (۱۹۴۲) تحقیقات در باب آغاز کار اسماعیلیه در
 ایران از (۱۹۵۲-۱۹۴۸) و بررسی اجمالی تحول اسماعیلیه (۱۹۱۲) است .

وکلامهای مدون را دفتر میگویند. وکلامها در جمخانها هنگام راز و نیاز به آهنگ مخصوص و تنبور خوانده میشود.

از دفترهای معروف، اهل حق « سرانجام » یا دفتر « پردیوری » است که بلهجه گورانی و کلام خود سلطان سحاك میباشد.

نام اصلی این جماعت « یارسان » و « طایفه سان » است که « یارسان » مخفف « یارستان » و بنا به تعبیر خود آنها بمعنی یاران حق است.

سر سپردگی یکی از ضروریات آئین اهل حق است و نام هر يك از اطفال آنها هفت روز پس از تولد، باید در یکی از خاندانهای معین بانجام تشریفات خاص به ثبت برسد باین جهت این جماعت عموماً « سرسپرده » میباشند، بدین مناسبت کتاب حاضر بنام « سرسپردگان » نامیده شده است.

با اینکه غرض اصلی از نوشتن این سطور تحقیق در حقیقت آئین اهل حق و نمایاندن چهره حقیقی آئین مزبور است ولی برای آشنائی بتمام جزئیات این آئین علاوه از بحث در کلیات بمطالعه در جزئیات و ذکر آداب و رسوم مذهبی نیز پرداختیم.

اهل حق عموماً مردمان سلیم النفس و امین و بی آزارند و اغلب کارگر و صنعتگر و زارع و کاسب هستند و آن عده از این جماعت که در شهرها و دور از مراکز اصلی خویش زندگی می نمایند در اثر معاشرت و مخالطت با مردم اکثراً عقاید اصلی خود را از دست داده و پیرو آئین جعفری می باشند.

در خاتمه بر خود فرض میدانم که از دوست ارجمندم جناب آقای

« رسول فتحی » دبیر دبیرستانهای تبریز که از کتب مورد نیاز آنچه را که در کتابخانه خود داشتند در اختیار اینجانب گذاشته‌اند و همچنین از آقای اسد صادقیان که در پاکنویسی مسوده‌های این کتاب از بذل مساعدت مضایقه نکرده‌اند سپاسگزاری کنم و از خداوند متعال توفیق ایشانرا خواستار شوم .

سید محمد علی خواجه‌الدین

تبریز - مرداد ماه

۱۳۴۹

گفتار ۱

تاریخ و محل پیدایش آئین اهل حق

تعیین تاریخ پیدایش آئین این جماعت موضوع ساده‌ای نمیباشد چه منبعی که بتواند تاریخ حقیقی پیدایش آئین اهل حق را نشان دهد سراغ نداریم. در کتب قدیمه مربوط بادیان از قبیل «الفرق بین الفرق» و «بیان الادیان» و «ملل و نحل شهرستانی» که از آثار قرن پنجم و ششم میباشند نامی از این فرقه برده نشده است و از طرفی پیروان فرقه مزبور سعی کرده‌اند که اسرار آن را فاش نکنند و آداب و رسوم خود را مخفی نگه‌دارند. این امر خود موجب گردیده که کسی از تاریخ پیدایش این آئین اطلاعی بدست نیاورد و فقط آنچه راجع بآداب و رسوم مذهبی «غلاتشیعه» و «علی‌اللهی‌ها» در کتب قدیمه نوشته شده خیلی شبیه بآداب و رسوم فرقه اهل حق میباشد ولی خود اهل حق پیدایش این فرقه را از عالم‌الست تا زمان حضرت علی(ع) جزو اسرار انبیا میدانند و معتقدند که آنحضرت اسرار حقیقت را بیاران خود که «حسن بصری» نیز یکی از آن جمله میباشد بیان فرموده است. سپس در زمانهای مختلف اسرار این فرقه باشخاص دیگری از

قبیل «کمیل» و «مقداد» و «ابازر» و «معروف کرخی» سینه به سینه نقل و بخواص یاران رسیده است .

از مقدمه‌ای که آقای دکتر محمد مکاری بر شاهنامه حقیقت نوشته‌اند چنین مستفاد میشود که: «در قرن چهارم مردی بنام «مبارک‌شاد» ملقب بد «شاد خوشین» که او را مظہراله و متولد از مادری بکر بنام «ماما جلاله» میدانند در میان ایلات لر ظهور و آئین حقیقت را در میان قسمتی از مردم لرستان شایع کرده است در ایالت لرستان که در قرن چهارم هجری مرکز مذهبی این فرقه بشمار میرفته است اکنون پیروان حقیقت بخصوص در مناطق «دلغان» و «پشتکود» و در میان ایلات «لکستان» و «سگوند» سکنی دارند». همچنین جناب آقای علی اصغر حکمت ضمن بحث در غلاة^۱ چنین آورده‌اند :

«غلاة گرچه هنوز از میان نرفته ولی کمتر اثری از ایشان باقی مانده است . روزگاری در حدود غرب ایران و عراق عرب فراوان بوده‌اند . هم‌اکنون کمابیش در بعضی بلاد و دامنه کوه‌های «البرز» و «پاتاق» یافت میشوند و باشاربها و سبتهای آویخته که شعار ایشان است بدمعتقدات و اصول خود سرگرم‌اند» .

دیگر از قرن چهارم ببعده اطلاعی از فرقه مزبور و پیشوایان آن در دست نیست ، باز در قرن هشتم نام «سلطان اسحق»^۲ (سلطان سحاك یا صحاك)

۱ - کتاب «تاریخ ادیان» آقای علی اصغر حکمت ص ۳۱۷.

۲ - سلطان اسحق ملقب است به صاحب‌کرم همچنین به سلطان سهاك ...
نسیبش بحضرت امام موسی کاظم (ع) می‌رسد محل تولدش قریه «برزنجه» ناحیه «شاره‌زور» بخش «حلبجه» شهرستان «سلیمانیه» استان «کرکوک» کشور عراق فعلی است . از طایفه اکراد در قرن هفتم هجری ظهور فرمود . پدرش معروف ←

بمیان می آید که در مناطق کردنشین بین «ایران» و «عراق» عرب حالیه ظهور کرده به تجدید آئین مزبور می پردازد و اسرار حقیقت را به عامه مردم می آموزد و بتحکیم و توحید مبانی آئین حقیقت توفیق حاصل مینماید بنحوی که مکتب واحدی مابین عموم اهل حق تشکیل داده همه آنها را بهم نزدیک میکند و اصول و آداب و رسوم و قوانین لازم را وضع مینماید و بنای خاندانها را میگذارد بعداً سایر پیشوایان اهل حق از او پیروی کرده بتوسعه آئین مزبور می پردازند .

علاوه از نقاط مذکور جماعت اهل حق در «تبریز» و «شیشوان» و «ایلخچی» و اطراف «ماکو» و «میان دو آب» زندگی میکنند، عده معدودی هم در

«به شیخ عیسی» مادرش «خاتون دایرک» ملقب به «خاتون» در «مزبانه» میباشد بعد از فوت شیخ عیسی بعلمت مخالفت برادرانش (قادر - خدر - سلامت) از برزنجه هجرت و بایران منقلبه «اورامان» کردستان قریه «شیخان» آمده (اورامان فعلا جزء استان کرمانشاهان است) تا آخر عمر همانجا توقف داشت محل فوتش همان مکان است . سنین عمرش را تا سیصد سال گفته اند ولی قدر متیقن آن است از صدسال متجاوز بوده امیر تیمور گورکان هم درك فیض حضورشان نموده است . تمام دوره زندگانش در حال انزوا و دور از قال و غوغا سپری شده فقط اشخاص حقیجو و قابل فیض در هر مکان بوده اند (ولو اقصی نقطه زمین) باکشش و الهام باطنی به حضور طلبیده مستفیض فرموده است . کما اینکه خیلی از یارانش اهل چین و هند و بخارا و سایر بلاد دور دست از ایران بوده اند بخدمت رسیده اند . مسلك اهل حق در زمان ایشان رواج یافت و رسمیت پیدا کرد آن اسرار حقیقت و سر سینه امامت که قبلا بان اشاره شد بعبارت اخری همان اسرار کذائی که مورد بحث بود بصورت قانون و ارکان اهل حق و بنام حق و حقیقت بیاران ابلاغ شد روی همین اصل مؤسس مسلك اهل حق محسوب میگردد . برهان ص ۳۲

«همدان» و «مازندران» و «تهران» و «شهریار» و «خراسان» و «کردستان» سکونت دارند ولی مرکز اصلی آنها ناحیه «گوران» میباشد .

همچنین عده‌ای از این فرقه در کشورهای ترکیه (در نواحی شرقی و میان کردها) و «هندوستان» و «پاکستان» و «افغانستان» بسر می‌برند . تعداد جمعیت اهل حق در ایران و کشورهای مزبور در حدود سه تا چهار میلیون نفر تخمین زده شده است .

گفتار ۲

گوران

نظر براینکه «گورانها» عموماً از فرقه اهل حق میباشند و ناحیه «گوران» یکی از مراکز مهم فرقه مزبور بشمار میرود و با کوچ کردن يك عده از آنها به «تبریز» و سایر نقاط «آذربایجان» فرقه اهل حق در نقاط مذکور بنام «گوران» نامیده شده است؛ بنا بر این بی‌مناسبت نیست که توضیحی در این خصوص داده شود.

این نکته باید قبالاً یادآوری شود که آن عده از اهل حق که در نقاط مختلف آذربایجان سکونت دارند همه آنها گوران نمیباشند بلکه آن عده از این فرقه که از اهالی گوران کرمانشاه در گذشته باین نواحی کوچیده‌اند «گوران» و بقیه با اینکه پیرو آئین حق و از لحاظ ظاهر هم به آنها شبیه هستند «گوران» نیستند و شاید بنا بقول آقای دکتر ساعدی بعضی از آنها (از قبیل اهالی ایلخچی) از انتساب باین اسم نفرت^۱ دارند.

۱ - مؤلف شاهنامه حقیقت نیز از گورانها با احترام یاد نکرده است

و در حق آنها چنین میگوید :

کلمه «گوران» به سه معنی آمده است:

- ۱ - نام یکی از ایلات کرد ساکن «کرمانشاه» است .
- ۲ - نام زبانیست که تا این اواخر در مراکز غربی و جنوبی «کردستان» با آن تکلم و دفاتر و «کلامهای» مذهبی نوشته میشد بعداً بر اثر انتشار زبان «کردی» و «فارسی ادبی» بتدریج متروک گردیده است. گویش «گوران» ترکیبی است از لهجه‌های «کردی اورامانی» - «کرمانج» - «لکی» - «کردی کرمانشاهی» .
- ۳ - نام یکی از بخشهای مهم شهرستان «شاه آباد» میباشد که در شمال باختری شهرستان مزبور و شمال بخش «کرد» واقع شده است و از شمال به دهستانهای «سنجایی»، «ولدییگی»، «باباخانی». از خاور به دهستانهای «سنجایی»، «باوندپور»، «حومه شاه آباد». از جنوب و باختر به بخش «کرد» و «پشت تنک زهاب» محدود است.

که چون حی بد «ادریس» در آن مقام بفرمان حق گشته «شه تن» بنام

کنون خلق «گوران» بحال خراب نمایند «شه تن» به «شیطان» خطاب

که چون نیست آنها کمال و خرد از این گونه داخل کنند نیک و بد

- ۱ - در قرن بیستم تحقیق محققان باینجا رسید که در میان اکراد یک طبقه ایرانی دیگر هم هست با اسم «گوران زازا» که غیر از کرد هستند همه این طوایف چه ایرانی و چه بومی قدیم و چه سایر نژادها در زیر موج مهاجمین اکراد ایرانی فرو رفته و استقلال نژادی را از دست داده همه کرد و ایرانی شده اند این طایفه پیرو آئین «علی‌اللهی» هستند . لغت نامه دهخدا حرف گک . ص ۵۱۶

گفتار ۳

فرق اهل حق

برای حصول اطلاع از فرق اهل حق مدرکی در دست نیست تا بتوان از روی آن آنها را تقسیم بندی نمود ظاهراً این جماعت بدو دسته «چهل تنان» و «هفتنان» تقسیم میشوند علاوه بر این دو فقره ، تیره های دیگری از قبیل تیره « آتش بیگی » و « شاه حیاسی » که اختلاف جزئی در اجرای آداب و رسوم مذهبی با هم دارند در میان این جماعت دیده میشود. این دو اسم در میان این جماعت اهمیت بسزائی دارد و همواره با عزاز و احترام از آنها نام میبرند و بعقیده آنان «چهل تنان» و «هفتنان» از جمله موجودات پاک و نورانی و از یاران خدا میباشند که در عالم الست پیش از خلقت «آدم ابوالبشر» و سایر موجودات خلق شده اند و پس از آنکه با خدا عهد و پیمان بسته اند که بشر در دنیا از راه حق منحرف نشود بنا به استدعا و خواهش آنان خداوند حضرت «آدم» را خلق کرده است. برای پی بردن با اهمیت و مقام آنها آنچه در کتاب «مجموعه رسایل اهل حق» (ص ۱۴۱ - ۱۴۳) در حق «چهل تنان» آمده است عیناً نقل میشود :

اثبات چهل تن نور

(از رسالهٔ درویش نور علی امجد العرفا نیشابوری)

«قصه‌ای از عالم‌راز است ، نور حق هر جایی که بروز و ظهور نمود او را حق خوانند . و حضرت خاتم موافق احادیث شریعت و رموز طریقت از نور حق تعالی بود این است که این دوره را اولش حقانی می‌خوانند و چهل تن نور که از نور « مولی علی » بودند و سر حلقهٔ آنها سلطان « محمود » بود ختم بر « جانی » شد . دلیل همین است و در چندین جا این چهل تن پاك بروز و ظهور نموده و مینماید و همان نور ولایت مولا است . در شب معراج حضرت رسول بجائی رسید گنبدی دید از دانهٔ زمرد دری دید از يك دانه یاقوت سرخ و حلقه‌ای داشت از يك دانه الماس خاکی رنگ ، « محمد » پیش رفت ، حلقه بردرزد . شحنه دربان پرسید: کیستند؟ فرمود رسول الله هستم . در را بر بست و رفت . رسول خدا حیران شد . جبرائیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله این منزل « چلتنان » میباشد و این گنبد خضرا می‌باشد . حضرت فرمود گنبد چیست . عجب سبز و جرخ^۱ است و مراد از گنبد چیست .

جبرائیل عرض کرد یا رسول الله مراد از گنبد ده ده^۲ « روشنعلی » میباشد . فرمود مراد از در چیست . عرض کرد که مراد از در لعل « شهباز قلندر » است . فرمود مراد از حلقه چیست . عرض کرد که مراد از

۱ - عین عبارت کتاب چنین است شاید این کلمه بمعنی دایره استعمال شده است .

۲ - متن کتاب همین است چیزی مفهوم نمیشود .

حلقه « جانی »^۱ است . و مراد از شحنة دربان حضرت « نور نهال » است و صاحب خانه حضرت « میرشیر شاه سید جلال » است بخارائی . حضرت آگاه شد بار دیگر حلقه بر در زد ، شحنة دربان پرسید کیستی ، حضرت گفتند سیدالقوم خادم الفقرا، در را گشود حضرت رسول داخل شدند، «چلتنان» جمع اند ، تختی از زبرجد، « مولا » بر آن قرار گرفته ، «چهلتنان» برپای شدند حضرت فرمود اینها کیانند؟ عرض کردند « فقیرانیم » حضرت همان ساعت دستار خود را پارچه پارچه بایشان^۲ داد توپ کرباس هم از غیب پیدا شد هر یکی را لنگی داد، خطاب رسید به جبرائیل که به حبیب من بگو يك لنگ از دستار پیش تو امانت باشد و اول لنگ را به « سلطان محمود پاطلی » داد بعد بهر کدام یکی ، این جمع را چهل تن نور خوانند و سر حلقه « سلطان محمود پاطلی » بود و ختم با « جانی » شد.

عده‌ای از اسامی چهل تنان در کتاب « مجموعه رسائل اهل حق » (صفحه ۱۴۲) باین شرح است:

نامهای چهل تنان پاک

« شاه شهاب‌الدین » ، « عبدالله کاف » ، « نوریال » (پور کریال) ،
 « سلطان قاف » ، « عارفعلی شاه » ، « رستم علی » ، « کالوقلندر » ،
 « شاه شکر » ، « هادی برنده » ، « گلشیر » ، « تراش » ، « سرخ ابدال » ،
 « سید احمد شاه » ، « شاه شرف » ، « بهار علی » ، « هزار علی » ، « طاهر علی »
 « باطن علی » ، « سبز علی » ، « عین علی » ، « نور علی » ، « چراغعلی » ،

۱ - نام یکی از پیشوایان اهل حق است .

۲ - چونکه همه لخت بودند .

« کشکول علی » ، الخ .

اسامی اقطاب چهل تنان بنا با آنچه در کتاب « چهل تنان » آمده بدین قرار است :

- ۱ - هو . ۲۰۰۰ - شیخ حسن بصری . ۳۰ - شیخ حبیب عجمی .
 - ۴ - شیخ عبدالله سمرقندی . ۵ - ابراهیم ادهم . ۶ - شیخ ابو سلیمان داود بن نصر طاعی کرخی . ۷ - شیخ معروف کرخی . ۸ - شیخ سری سقطی .
 - ۹ - عبدالرحمن جامی . ۱۰ - بایزید بسطامی . ۱۱ - شیخ جنید بغدادی .
 - ۱۲ - شیخ ممشاد . ۱۳ - شیخ دینوری . ۱۴ - شیخ ابو محمد عمویه .
 - ۱۵ - شیخ جامی وجیه الدین البکروی . ۱۶ - شیخ نجیب الدین سهروردی .
 - ۱۷ - شیخ قطب الدین ابوبکر ابهری . ۱۸ - شیخ رکن الدین سجاسی .
 - ۱۹ - شیخ فریدالدین عطار نیشابوری . ۲۰ - شمس تبریزی .
 - ۲۱ - مولانا جلال الدین محمد مولوی (ملای رومی) . ۲۲ - مولانا -
 - جلال الدین بلخی . ۲۳ - سلطان حمید . ۲۴ - عاشق پاشا . ۲۵ - شیخ فضل -
 - حق . ۲۶ - شیخ شهاب الدین اهری . ۲۷ - شمس مغربی . ۲۸ - شیخ -
 - جمال الدین . ۲۹ - شیخ زاهد گیلانی . ۳۰ - شیخ صفی الدین اردبیلی .
 - ۳۱ - شیخ صدرالدین موسی . ۳۲ - خواجه علی سیاه پوش . ۳۳ - شیخ -
 - محمد مؤمن خراسانی . ۳۴ - حاجی بکتاش ولی . ۳۵ - پیر الیاس .
 - ۳۶ - خواجه یوسف حیران . ۳۷ - سید محمد عاجزی . ۳۸ - سلطان -
 - حاضری . ۳۹ - سلطان زهانی . ۴۰ - بابا سلمان (تولد ۸۴۰ هجری قمری) .
- در لغت نامهٔ دهخدا (حرف ع . ص ۱۴۳) نیز در مورد فرق اهل حق چنین آمده است :

دائرة المعارف اسلامی بفرانسد مینویسد که علی‌اللیهیان^۱ بیفت فرقه تقسیم میشوند: «ابراهیمی»، «خانشی»، «خموشی»، «داوودی»، «سلطان ببری» (ب ب)، «شاه ایازی و میری». و نیز مینویسد که آنها هدعیند که «بابا طاهر عریان» و خواهرش «بی بی فاطمه» و «سید الحمیری» بر مذهب آنان بوده‌اند. پیشوایان سلسله چهل تن تا «سلطان نهانی» عنوان قطب داشته‌اند ولی از «بابا سلمان» بیعد با اجازه «سلطان نهانی» بآنها «چراغ» گفته میشود و بهین مناسبت در جمخانه‌ها در بالای مسند همیشه چراغی روشن است.

پس از «بابا سلمان» پیشوائی سلسله چهل تن با ولاد ذکور و کبیر او مخصوص گردید. در کتاب چهل تنان اسامی چراغهای سلسله چهل تنان بترتیب زیر بیان گردیده است:

- ۱ - خدایی بیگ . ۲ - شیخ شاه میرزادیر جرودی . ۳ - شیخ - ابوالفتح مهرآبادی . ۴ - شیخ رضا آقا . ۵ - نجفقلی آقا (اول) .
- ۶ - شیخ فضل علی . ۷ - شیخ نجفقلی آقا (ثانی) . ۸ - شیخ ابوالفتح ثانی . ۹ - شیخ نجفقلی آقا (ثالث) . ۱۰ - دکتر رضاخان طهماسب ویرانی (شمس الاطباء) ۱۱ - نجفقلی پیرنیا^۲ (مشتاقعلی) .

۱ - منظور همان اهل حق است .

۲ - آقای پیرنیا فعلا در حال حیات میباشد و بسمت دبیری در دبیرستان‌های

تبریز مشغول تدریس هستند .

گفتار ۴

حلول - تناسخ

حلول و تناسخ از اصول مهم عقاید اهل حق میباشد و در واقع پایه و اساس آئین مزبور را تشکیل میدهد و میتوان گفت این دو قسمت از عقاید آنهاست که اهل حق را از اسلام جدا مینماید چه حلول و تناسخ نه تنها از نظر اسلام مطرود است بلکه کفر محسوب میگردد و شاید حلول و تناسخ از ادیان هندی و زردشتی داخل آئین حقیقت گشته است . اینک بتفصیل ذیلا بتوضیح این دو موضوع میپردازیم :

حلول

« حلول عبارت از فرود آمدن چیزیست در غیر خود و در اصطلاح بمعنی حلول ذات خداست در اشیاء و کسانی که بدین عقیده اند که خدا در اشیاء و در مرشد حلول کرده است حلولید گویند » بنا بعقیده اهل حق خدا در هفت جامه یا هفت تن پاک حلول کرده است علاوه بر این ممکن است در هر تن پاک دیگری جلوه کند و هر بار الوهیت بهمراهی چهار یا پنج

ملك كه آنها را «ياران چارملك» گویند ظهور میکند . (این چهارملك همواره همراه با يك زن بوده اند) .

بنا بنوشته^۱ آقای دکتر محمد معین جدول تجلیات هفتگانه ذات

حق در جامه بشر و یاران او برابر نسخه «سرانجام» بشرح ذیل است :

جدول تجلیات هفتگانه ذات حق در جامه بشر

V	IV	III	II	I	
فاطمه ^۱ ملا ماجراه خاتون دایره دربار پری خان شریط دوستی خانم	عزیزیل نمیر باباطاهر مصطفی داوودان شاهسوار آقا ؟ ؟	اسرافیل حضرت محمد کرتقی پیر موسی یارلی ابدال بگه خان ابدال	میکائیل قزیر کاکرد (رشنا) داود یار بیجان الماس بگه خان الماس	جبرائیل سلمان بابا بز رگه بن یامین کامریجان جمشید بگه خان جمشید	۱- خاوندگار ۲- مرتضی علی ۳- شاه خشین ۴- سلطان صهاک ۵- قرمزری (شاهویس قلی) ۶- مهد بگه ۷- خان آتش

آقای دکتر محمد معین سپس در ذیل جدول بالا چنین توضیح می‌دهند :

« عدد هفت همیشه ارزشی مهم در « فرقان الاخبار » از امهات کتب این فرقه دارد ، بدین وجه چهار فرشته بمنزله افراد « هفت تن » بشمار می‌روند و آن هفت تن از این قرارند :

۱ - بن یامین « پیر دو عالم » ۲ - داود کبود سوار « سوار باد »
تعبیر میشود . وی « دلیل » (راهنمای) همه مؤمنان فرقه است ، و آنان هر يك باید چهار شاهی بدو هدیه دهند ۳ - پیر موسی کاتب و وزیر سلطان صهاك ۴ - پیر رزبار « فرشته » و « رمز » حقیقت ، ۵ - مصطفی داودان درخیم ، سپاهسالار و فرشته مرگ ، ۶ - شاه ابراهیم بوزه سوار ، وارث و نایب سلطان صهاك .

تناسخ (دون به دون شدن)^۱

تناسخ عبارت از داخل شدن روح است از بدنی ببدن دیگر بلافاصله پس از مرگ . بنا بقیده اهل حق روح انسان هزار و يك دون (جامه) عوض میکند و با گردش در جامه های مختلف جزای اعمال گذشته خود را می‌بیند و باین ترتیب جامه‌های بعدی آن متناسب با اعمالی خواهد بود که انجام داده است، در صورتیکه کارهای نیک و اعمال خوب از او سرزند بجامه ثروتمندان و اشخاص مرفه خواهد رفت و اگر مرتکب اعمال زشت و ناپسند شود بجامه فقرا آمده دچار مصائب و نا ملایماات خواهد شد ، تا از اینراه جزای کردار خود را ببیند ، پس از عوض کردن « هزار جامد » « هزار و یکمین » جامه خود را که عبارت از بقا و ابدیت است خواهد

۱ - دون لفظ ترکی است بمعنی جامه که اهل حق دون بدون شدن را بجای جامه بجامه شدن استعمال میکنند .

پوشید .

اگر^۱ میل دارید بگلزار حق بیاید کنید عهد بامن کنون
 بچینید گلها ورق در ورق بنوشید برکام زهر زمان
 بگردد در دهر در هر مکان گهی با گدایان گهی با شهان
 بیاشید در دون گردش کنان ز روز ازل تا بروز شمار

روی اصل اعتقاد به تناسخ است که اهل حق معتقدند که يك عده از پیشوایان آنها (علی الخصوص هفت تنان - هفتوان - هفت سردار - قولطاسیان) در اعصار گذشته در جامه پیغمبران و صحابه حضرت محمد و یاران حضرت حسین و حتی دوازده امام و عرفا و سلاطین دنیا آمده و بارشاد و هدایت مردم جهان پرداخته اند . مثلاً بعقیده اهل حق حضرت شیث ، نوح ، صالح ، یعقوب ، ایوب ، شعیب ، یونس و مسیح عبارت از همان « بنیامین » بوده اند و همین بنیامین است که در جامدهای گوناگون در میان مردم ظاهر گشته است .

اشعار زیر منتخب از شاهنامه حقیقت (ص ۲۷۳-۲۹۷) شامل شرح حال « شادخوشین » (يك تن از هفت تن پاك كه خدا در جامه آنها ظهور کرده است) و یاران او نمونه بارزی از عقیده اهل حق نسبت بحلول و تناسخ میباشد .

در این داستان شرح آمدن ذات حق بجامه « شاه خوشین » و تولد او از يك دختر بکر بیان میشود و چنانچه قبلاً نیز ذکر گردیده ذات حق

۱ - موضوع اشعار خطاب خدا بمردان حق و راجع بعهد گرفتن از

آنها و گردش دون بدون است - شاهنامه حقیقت ص ۴۴

در هر جامه‌ای با چهار یا پنج ملك ظاهر میشود. بنابراین در این داستان هر يك از یاران او عبودیت خود را اظهار و شرح جامه بجامه شدن خود را بیان میکنند :

کنون وقت آنست زین بارگاه	کنیم بهر حق جشن و سوری بیا
مغنی بیا وقت سور آمده	دگر باره حق در ظهور آمده
در این جشن باقی زند سازها	کنند حمد حق را باوازاها
بنظم حقانی بیانگ و نوا	بسخوانید اوصاف ذات خدا
مغنی بدستور صاحب بقا	بده رخصتم اندر این بارگاه
حکایت کنم از جهان کبریا	چو شد غیبزان جامعه «شاه‌رضا»
ز جام «خوشین‌شاه» برون آمدی	چو خور در «لرستان» نمایان شدی
همین دم بفرمان پیر مغان	کنم ذکر فی الجمله آن داستان
نهان گشت در هند چون کبریا	ز پس در «لرستان» بزد بارگاه
چو بشکفته شد گل در آن بوستان	بچینم گلی بهر آن دوستان
سپاس از خداوند دارم بسی	بجز ذات «حیدر» ندانم کسی
یکی داستان از جهان آفرین	بیا بشنو از مظهر «شاه‌خوشین»
«مبارك» بدی نامش از اصل کار	«خوشین‌شاه» لقب شد در آن روزگار
چو سلطان دین «حیدر حیه در» ^۱	بیامد برون ذاتش از کان سر
نهادند در خان «آمانه» ^۲ تخت	پسندیده شد آن «لر» نیک بخت
با ییل «لرستان» قوم سترك	بدی مرورا دستگاه بزرگ
خردمند دانا و دانش پذیر	یکی دختری داشت او بی نظیر

۱ - درنده مار (در بکسر دال کردی معادل کلمه فارسی در)

۲ - نام شخصی است .

جمالش چو خورشید رخسندیده بود
تنش بکر معقوله با هوش را
قضا روزی آن دختر ماه چهر
یکی زره از خور بیامد دوان
بشد حامله دختر از زره نور
جلاله بدی تنگ دل آن زمان
پس آن راز از خلق کردی نهان
«جلاله» در آنوقت چون بکر بود
«جلاله» از آن نور شد بارور
پس از چند مه گشت بارش ثقیل
دگر در «لرستان» همه مردوزن
ز تهمت نظر کرده بر نیکرو
یقین دارد این بار از دیگران
گمانشان خطا رفت بر مام شاه
ندانسته کان نور یزدان بود
همی میزدند طعنه بر آن عقیف
که چون آن زمان ایل «لر» زان دیار
سوی گرمیان رفته بودی همه
بتنها بماندی در آن سرزمین
بنالید گفت ای جهان داورا
پناهم بجز تو نباشد بکس
«جلاله» باین فکر بد نا گهان

در آن مرز چون ماه تابنده بود
«جلاله» بدی نام نیکوش را
نشسته بجایی که تاییده مهر
فروشد بکام شه بانوان
که آن نور از حق نمودی ظهور
بلرزه بدی دایم از خوف جان
بتقدیر حق شد مقدر چنان
شب و روز زین بار در فکر بود
بجز حق نبود کسی زان خبر
پدیدار از آن نور رب جلیل
شدند بد گمان زان عقیف مهن
همیکرد با همدگر گفتگو
باو میزدند طعنه آن همسران
بر آن قوم مجهول شد اشتباه
که او مظهر «شاه مردان» بود
بسی بود زان حرف زار و نحیف
که چادر نشین بود احشام بار
بآن وضع با مال و خیل و رمه
نبد یاورش جز جهان آفرین
کمینه تـوی یارو همـیاورا
تو در ماندگان را بفریاد رس
رسیدند بر او سه تن در زمان

که آن هر سه تن بوده از ناجیان
 چو یاران بآن دشت بشتافتند
 بدیدند آن ذات خاوندگار
 اول بود کما کردای امین
 که « کاکاردا » مظهر پیر بود
 بدی قاضی آن « داود » راهبر
 « خداداد » بد پیر « موسی » وزیر
 نکو دیده پس روی بانو بفال
 « خوشین شاه » باشد از این بار تو
 خوشا زینت باغ بستان تو
 که ما بندگانیم پروانه وار
 دگر عندلیبیم به گلزار آن
 چه خواهید اکنون ز ماها بخواه
 « جلاله » بگفتا که ای راهبر
 بگفتند یاران بآن ماهرو
 بخواهی اگر جان فدا میکنیم
 گران است چون « ذات آن کردگار »
 چه گاو است قدرت کشد بار او
 مگر ذات حق خود بود یار ما
 و گر نه نداریم قدرت چنان
 مخور غم ایا بانوی خوش لقا
 ز پس گفت بانو به کاکاردا

بفرمان حق آمدند آن مکان
 به خرم دلی مام شه یافتند
 بیطن « جلاله » نها دست بار
 دگر « قاضی » و آن خداداد دین
 بدرگاه یزدان به تکبیر بود
 که بد محرم ذات آن دادگر
 چو دیدند آن مام شاه کبیر
 باو گفت « بنیام » کای بی مثال
 خوشا جلوه شوق دیدار تو
 خوشا تو که شه شد به مپمان تو
 که هستیم عاشق بآن نور یار
 که شب زنده داریم همه وصف خوان
 بجا آوریم اندر این جایگاه
 سوارم کنید هان به پشت بقر
 بما هر چه گویی بیاشد نکو
 هر آنچه کنی امر ما میکنیم
 نداریم قدرت ورا کرده بار
 جهان مایل است پس بدیدار او
 بگاو کنیم بار از امر شاه
 که هستیم بی قدرت و ناتوان
 گران گشته بارت ز ذات « خدا »
 که از ایل بایم بماندم جدا

از این تنگنایی مرا راهبر
 که چون بدبمن گفته قوم جهول
 پیاسخ بگفتند پیران راد
 که فردا به پیش خدای مجید
 به طعنه ترا خسته دل کرده اند
 نباشید دل تنگ قوم فضول
 ز شرمندگی آخر آن قوم دون
 که آخر همان «ذات حق» در اصول
 هر آنچه بخواهی شود زان وصول
 ز پس پیر « بنیام » و داود یار
 نمودند بر گاو بانو سوار
 رساندند او را بایل پیدر
 « جلاله » چو شد وارد خان باب
 پدر گشت از حال او چون خبر
 بگو بهرمن چون شدی بارور
 پیاسخ بگفتا « جلاله » به باب
 نشسته بدم روزی از آفتاب
 برفتی به کام من بی زبان
 از این ماجرا باب شد در عجب
 نگفتی سخن بعد ها زان سبب
 نوازش همی کرد دختر فزون
 که تا وعده مولد شاه شد

رساید ما را به ایل پیدر
 کنید از کرم حاجتم را قبول
 از این طعنه خلیق باشید شاد
 به آزادگی می شوید رو سفید
 ز تو ظن براه کجی برده اند
 نشو دیگر از حرفشان تو ملول
 بقر جحیم میشوند سرنگون
 کند بر تو از رحمت خود نزول
 بخوبی شود جمله عرضت قبول
 به توفیق آن ذات پروردگار
 شدند همزه او بان رهگذار
 نمودند رجعت از آن ره دگر
 بشد باب از چهر او کامیاب
 باو گفت ای دختر پاک ذر
 که تا چاره سازم براه دگر
 نکردم خطا هیچ در این حساب
 پیامد یکی ذره از آن حجاب
 از او بارور گشته ام این چنان
 بترسید از قدرت ذات رب
 خمش گشت ساکت شدی بست لب
 دل بدگمان گشت از آن به خون
 تمامی آن قوم آگاه شد

بشد در در بطن دختر شدید
 «جلاله» از آن در بیهوش شد
 پناهنده در ظل معبود شد
 بکامش «خوشین شاه» تولید شد
 ملایک به افلاک شادان شدند
 «جلاله» از آن بار آزاد شد
 زمانه ز نو باز آباد شد
 وجود «شهنشاه» عالم پناه
 «لرستان» همه از صغیر و کبیر
 دوان آمدند تا به پا بوس شاه
 چو دیدند «زات جهان آفرین»
 زمین و زمان جمله از نور او
 هر آنکس که تهمت بر او بسته بود
 خجلمند گشتند بر روی دهر
 پس از مدتی آن شه دادگر
 بهر مرز هر بوم مشهور شد
 پس از چند ایام پیران راد
 شه دین زمانی در آنجا بماند
 چو گشتند بیدار یاران ز خواب
 شنیدند ز الهام غیب از صواب
 ز پس آن غلامان پروانه بار
 شدند مست از شوق نور رخس

وصال شهنشاه مردان رسید
 زمان به آن حال خاموش شد
 پس از ساعتی محو مفقود شد
 فروزان ورخشنده چون شید شد
 ز تولید شاه جمله خندان شدند
 ز دیدار آن طفل دلشاد شد
 دوگیتی پراز عدل و پر داد شد
 چو شد آشکارا در آن بارگاه
 خصوصاً غلامان روشن ضمیر
 رسیدند کردند بر وی نگاه
 نمودند سجده بروی زمین
 شده روشن از فر منصور او
 پس زانوی خویش بنسشته بود
 چشیدند بر کام تریاک زهر
 بزرگ گشته آن دم «بجام بشر»
 دل خلق زان مهر پر نور شد
 رسیدند در خدمت اوستاد
 بهرجا غلامان خود را بخواند
 شدند مست حق جمله در جوش و تاب
 که ظاهر شده شاه «اندر حجاب»
 شدند جمع^۱ برگرد آن شهسوار
 بهالیده رخسار بر درگش

چنین آن غلامان يك يك تمام
 نخستین سه تن یارپاکیزه طین
 که پیش از غلامان بصدق و یقین
 که این بود گفتم زبر نام شان
 اول بود « کاکاردای » مهین
 سیم بد «خدا داد» روشن زمان
 چو گشتند مخبر بمولود شاه
 بگفتند با هم نشاید چنان
 کنون گله هارا به یغما بریم
 همینکه به رخسار او بنگریم
 باین رأی هر سه بیستند پشت
 فرسها بجولان بر انگیختند
 بشد شور وغوغای مردم بلند
 «خوشین شاه» بر آن اسب تازی نشست
 بزد تاب پس مرکب تند خو
 نظر کرد یاران خود را بدید
 بفرمود من « مظهر حیدرم »
 تجلی ز نورم بود ماه و خور
 بینند ما را همه «کل و شی»
 بسی «مظهراتم» عیان در جهان
 اول مظهرم بود درسر به «یا»
 سیم مظهرم بود «خاوندگار»

همی آمدند جمله در آن مقام
 که بودند پروانه شاه دین
 رسیدند شادان بآن سر زمین
 زمانه ز نو گشت بر کام شان
 دویم بود «قاضی» در آن سرزمین
 بدند عاشق حق چو پروانگان
 دوان آمدند هر سه آن دم ز راه
 رویم سر زده نزد شاه زمان
 که تاشه درین جایگه آوریم
 ز پس هر سه سر را باو بسپریم
 گرفتند پس نیزه هارا بمشت
 بردند چون گله ، بگریختند
 بردند گله سواران چند
 یکی نیزه جان ستانش بدست
 چو باد سحر رفت تا قلب کوه
 بیک لحظه در نزد ایشان رسید
 دگر « ذات یکتای آن داورم »
 گهی مخفیم گناه اندر نظر
 کنم مردگانرا « بتقدیر » حی
 بهمراه بـودید تا این زمان
 دویم مظهرم بود در در « اله »
 بحکم سماوات شد پایدار

دگر بودمی شاه «هوشنگ» بنام
 شدم «ذات مہمان» در آن معنوی
 شدم همچو خورطالع «اندر بشر»
 به «سرهنگ» گشتم دمی میہمان
 بجام «رضا» پس نمایان شدم
 گہی میشدم ظاہر و گہ نہان
 دمی میشدم میہمان در جہان
 «خوشین شاه» هستم دگر این زمان
 بدامم گرفتار شیر و پلنگ
 بروی زمین کرد او را سجد
 بگفتا ایا شاه با عدل و داد
 تویی «خالق» ازہرچہ بود و نبود
 ز تو شد «مقدر» ازل تا ابد
 سپاس از تو دارم بہر صبح و شام
 معلق زنی ہر زمان در جہان
 بمرد آزمایی بدو نان دہر
 کہ «یکتا» بود «ذات حی و دود»
 ز پیوند یاران خود نگسلی
 بکل و بجزو و بحق و بشرع
 کہ یکرنگ هستی نبودی دویی
 زمانی تو بودی بہ «صاحب کرم»
 از آن پس شدم نام بر «جبرئیل»

دگر مظهرم بود «جدور» مقام
 ز جام «فریدون کیخسروی»
 ز جام «علی» پس شدہ جلوہ گر
 بہ «شاه فضل» گشتم زمانی عیان
 ز پس ہم بہ «محمود» مہمان شدم
 گہی بودم از ارض گہ آسمان
 بہر دور بر یک تن از ناجیان
 گذشتم چو خورشید در ہر مکان
 بیوشم بتن جامہ «رنگ رنگ»
 چو کاکاردا دید «حی» «ودود»
 پیاسخ بہ تسبیح زبان در گشاد
 «خداوند هستی» بماہا بہ وجود
 گواہی دہم از ہمہ نیک و بد
 «خدایی» و «پیغمبری» ہم «امام»
 ندانم چہ گویم ز سرت نہان
 گہی نوش مہر و گہی نیش قہر
 نبوی تورا «باب» و «مامت» چہ بود
 امیدست ہم در خفی و جلی
 دہم مرگواہی باصل و بفرع
 تمامی تو بودی و نیز ہم تویی
 کنون بر تو یک یک گواہی دہم
 کہ بندہ بدم نیز یار جلیل

تو «خاوندکاری» منم «جبرئیل»
 پس آنگاه به «شیت» و به «نوح» آمدم
 گهی «صالحم» نام گهی «برام»
 گهی از «شعیم» برون آوری
 گهی از «مسیحا» شدم آشکار
 بهنگام توفان بآن داوری
 ز گرداب دادی نجات همه
 پس از «نوح» گشتید یار «خلیل»
 بهمراش بودی خفی و جلی
 نخستین «براهیم» فرخنده پی
 بهفت سالگی داور خویش دید
 از او قوم چون آگهی یافتند
 توگشتی در آنوقت هم یار او
 پس آنگاه بتخانه‌ها شد خراب
 ز «یعقوب» گشتم از آن پس دید
 زمانی شدی با «فریدون» یار
 بدم «کاو» آندم بدرگاه تو
 منم «رستم» آن پهلوان دلیر
 فرس چون بمیدان برانگیختم
 بسی شهر آباد کردم خراب
 بهمراه «اسکندر» اندر جهان
 زمانی شدی یار با «مصطفی»

بینده شدی هادی و هم دلیل
 بهر دور با يك گروه آمدم
 گهی بود «یعقوب» و «ایوب» نام
 گهی «یونس» هم به پیغمبری
 روا کردم احکام پروردگار
 نمودی به یاران خود یاوری
 جهان گشت طوفان از آن جمجمه
 بر او گشت آن عهد روشن سبیل
 ز تو گشت ارشاد آندم ولی
 ز تشخیص خود یافت آن «ذات حی»
 بگردنده افلاک آن ماه و شید
 در آتش ورا سرنگون ساختند
 که آن نار گردید گلزار او
 بتوفیق تو گشت پس کامیاب
 شدم روشن از نور ذات وحید
 به چهر «منوچهر» و «سام» سوار
 سپردم سر و جان ابر راه تو
 گشودم دو چنگال چون نره شیر
 بسی خون در راه تو ریختم
 که دیدی چه کردم به «افراسیاب»
 حکیم «فلاتون» بدم آن زمان
 شریعت به «احمد» نمودی روا

تو «حیدر» بدی بنده «سلمان» پیر
 چو زانجا گذشتی به «شاه فضل شاه»
 از آن ره چو بر ما نکو بنگری
 بدی نام من «شه جمال» آن زمان
 کنم هان ز «شاه فضل» یادآوری
 «نسیمی» در آن دم ز تن پوست را
 «زکریا» که چون شد باره دوشق
 بریدند چون «ترك» راسرز تن
 چو آندور بگذشت بار دگر
 تو «سرهنگ» بودی بان جام صاف
 گذشتی از آندور بار دگر
 تو «محمود غزنی» بودی من «ایاز»
 از آندور هم غیب گشتی چو خور
 تویی «شاه خوشین» این زمان زین وطن
 چو کاردا حمد دادار خویش
 خمش شد ز پس «قاضی» آمد به نطق
 گواهی دهم تو جهان داوری
 در آن وقت بودی به «جدور» بنام
 زمانی تو بودی به «خاوندکار»
 بدور بشر نوش بودم بنام

در آن عهد گشتی بمادستگیر
 عیان گشتی اندر تصوف بگاہ
 «ملک» بودم آن دم بقوم «پری»
 بدم بنده ات همچو درماندگان
 نمودی تو در معرفت داوری
 بکنند در راه آن دوست را
 فدا ساخت خود را بفرمان حق
 بدم «شاه جمال» نیز زان انجمن
 شدی طالع اندر «بشر» همچو خور
 که بنده بدم مظهر آن «رطاف»
 شدی آشکارا چو خور در «بشر»
 ز لطفت شدم شاد هم سر فراز
 شدی باز طالع بدور دگر
 که با بندگانت بداری سخن
 بیان کرد آن دم بائین کیش
 بگفتا بان شاه از روی صدق
 بهر دور و مظهر بما یاوری
 بدی نام من نیز «جوهر» غلام
 بدم بنده «اسراف» زان روزگار
 تو بودی بدم بهمان «شیت» امام

دگر نام « مهلائیل بن برد » بود که بودم بدرگاه حق در سجود
 پس آنکه « بسام » بن « نوح » آمدم بآن « هود » با جسم و روح آمدم
 پس از « هود » از « لوط » ظاهر شدم پس از « لوط » از « عیص » صادر شدم
 پس از « عیص » « هارون » بیوادم بگماه شدم زان سپس « داود » پادشاه
 از آن پس به « الیاس » گشتم عیان بدم « پطرس » از دور « عیسی » بکان
 شرح حال شاه خوشین شامل ۴۹۷ بیت است برای رعایت ایجاز
 از نقل تعداد زیادی از آنها خودداری گردید .

گفتار ۵

ائمه اهل حق

پیشوایان اهل حق به «هشت انجمن» و یا طبقه بشرح ذیل تقسیم میشوند: ۱- هفتن ۲- هفتوان ۳- هفت هفتوان ۴- چهلتن ۵- هفتاد و دو تن پیر ۶- شصت و شش تن غلامان ۷- هزار و یک تن - شه صفت ۸- غلامان بی حد و حصر .

از میان این هشت طبقه ، طبقه «هفتن» و «هفتوان» بترتیب از سایرین مقرب و مقدم می باشند و بهمین جهت آسمانها به «هفتن» و زمینها به «هفتوان» سپرده شده و به تعداد آنها خلق گردیده اند؛ بطور کلی

۱- اشعار زیر در اینمورد از شاهنامه حقیقت نقل میشود :

با عداد آن هفتن و هفتوان	بنا گشت هفت ارض و هفت آسمان
که هفت تن بمعناست هفت آسمان	زمین گشت بر صورت هفتوان
سما هفت برهفت تن بسپرد	به روی زمین هفتوان آرمید

شاهنامه حقیقت ص (۷۰)

اهل حق به بیست^۱ و هشت تن از پیشوایان خود احترام و مقامی شامخ قایلند که سایرین را دارای چنین مقامی نمی دانند و در واقع آنها را اشرف مخلوقات میدانند و آنها عبارتند از «هفتنان» و «هفتوان» و «هفت سردار» و «قولطاسیان» یا (قولطاسیان) که زیلا اسامی هر يك از آنها در سه مقام ذکر می کنیم :

سه مقام

اهل حق از روز ازل (عالم الست) تا روز آخر را به سه مقام تقسیم می کنند :

۱ - مقام اول روز ازل یا «عالم الست»

۲ - مقام دوم یا «شریعت» همان دوره ایست که حضرت محمد (ص) شریعت اسلام را تبلیغ کرده است .

۳ - مقام آخر عبارت از دوره ایست که پس از آمدن اسلام آئین حقیقت ظاهر شده است و بنا بعقیده اهل حق از زمان حضرت علی (ع) بعد گفته میشود .

البته این موضوع هم مربوط باعتقاد اهل حق به تناسخ است که بعقیده آنها هر يك از این بیست و هشت تن از عالم الست تا زمان زندگی خودشان در جامه های گوناگون گردیده و باسامی مختلف نامیده شده اند .
مثلا نام بنیامین در عالم الست «جبرائیل» و در دوره شریعت

۱ - در شاهنامه حقیقت ص (۳۸۷) در حق آنها چنین میگوید :

که این بیست و هشت تن به هر دو جهان	شد ستمد بر ترز خلق جهان
همان بیست و هشت حرف لفظ جهان	بدین بیست و هشت تن بگشته عیان
دو گیتی ابا کل خلقت به کان	به آن بیست و هشت حرف گشته عیان

« سلمان » و بالاخره در دوره زندگانش (آخرالزمان) « بنیامین » بوده است . - جدول مقابل شامل اسامی ۲۸ تن در سه مقام مذکور می باشد.

بطوریکه در گفتار های قبل گفته شده « بنیامین » اولین مخلوق و از مقرب ترین یاران خداست که در عالم ازل به نام « بنیامین » (بنیام) خلق شده و بعد نام او به « جبرائیل » مبدل گشته است ؛ مقام او بعد از مقام شش تن مظهر و یا دون خداوندگار در میان پیشوایان اهل حق در درجه اول واقع است .

اشعار زیر که حاکی از شأن و منزلت « بنیامین » در نظر اهل حق می باشد ؛ از شاهنامه حقیقت نقل میشود :

بپوشید مردانه بس جام ^۱ را	بشد خلقت پیر بنیام را
چو مهر فروزان بدی جام او	عوض کرد ز اندم همان نام او
نهادی و را جبرئیلش بنام	بهر دو جهان گشت پیرو امام

ص ۳۶



چو مهدی ^۲ بدی مظهر پیر راد	در آن چاه چون غیب شد از مراد
---------------------------------------	------------------------------

ص ۲۵۲



بدی نوح بنیام پیر امین	که مهمان او بد جهان آفرین
------------------------	---------------------------

ص ۱۲۹

۱ - جامه خلقت

۲ - امام زمان

جدول اسامی بیست و هشت تن درسه مقام

مقام سوم	مقام دوم	مقام اول	
بنیام (بنیامین)	سلمان	جبرائیل	هفتاد
داود	قنبر	میکائیل	
موسی وزیر	جابر	اسرافیل	
مصطفی داودان	مالک اشتر	عزرائیل	
رمز بار	فاطمه بنت اسد	حور	
شاه ابراهیم	امام حسن (ع)	عقیق	
یادگار	امام حسین (ع)	یقیق	
احمد	محمد	شنطیا	هفتاد
بو الوفا	حمزه	طاها	
عیسی	ابوطالب	یاسین	
میر	عمره	مهلا	
مصطفی	مقداد	طاسیم	
شهاب	اباذر	حامیم	
حبیب شه	بتول	پری	
عابدین	نصیر	قرطاس	هفت سردار
زریمان	معهود باطل	قیماس	
رستم	عباس (عهوی حضرت رسول)	خلد	
احمد هاوار	عمار یاسر	قیطاس	
موسی سیاه	مقبل	ایاس	
اسکندر	جعفر (برادر علی ع)	شیمیا	
میرورچم	محمد حنیفه	رفائیل	
قلی	عبدالله بن عباس	عنزیل	قواتل سیان
شابدین	عقیل	هاروت	
شاکه	بلال	طیطوس	
شاه نظر	سعد بن وقاس	ماروت	
مراد	ابوالمعجن	گریال	
سلمان	صالح	شهبال	
قواتل اس	عدی بن حاتم	سلسال	

این جدول با استفاده از کتاب شاهنامه حقیقت تنظیم گردید



سپردند مردان به بنیام سر
 خداوند هم سر به ایمان سپرد^۱
 ز پس پیر سر داد بر دادگر
 به بنیام هم شرط ایمان شمرد
 ص ۵۴



به امر خداوند پیر^۲ از یقین
 پس از کبریا پیر باشد خدا
 مقلب بشد « احسن الخالقین »
 بهر دو جهانست فرمانروا
 ص ۴۱۸



ز پس شاه فرمود با پیر^۳ راد
 کنون شاد باش ای امین خرد
 دو عالم ز بهر تو خلقت کنم
 سپارم به دست تو گنج خفا
 کلید در مخزن گنج من
 تویی خانه و منزل و در من
 تویی شاد باش ای امین خرد
 ز اول به آخر نهان و عیان
 جهان خدام در گهت میشود
 که ای نیو مرد نکو اعتقاد
 دهم مطلبت من به ذات احد
 چو ذره به خورشید وصلت کنم
 دهی درد جمله خلایق شفا
 تویی همدم راز هم رنج من
 تویی محرم خاص بر سر من
 تویی پیر شافع به روحانیان
 حقیقت طریق رهت میشود

- ۱ - موضوع سرسپردن در نزد اهل حق به حدی مهم و ضروریست که به عقیده آنها حتی خداوند هم در عالم الست به بنیامین سرسپرده است .
- ۲ - یعنی پیر بنیامین .
- ۳ - بنیامین .

بهر دو جهان سر فرازت کنم کسبون هر دو عالم نیازت کنم
ص ۵۲

- چنانکه شش فرشته مقرب با اهورامزدا در میان زردشتیان به «امشاسپندان» و هفت ایزدان معروف میباشند هفت تنان نیز در آئین حقیقت دارای همین مقام و منزلت هستند بهمین جهت در دفتر تیره شاه - حیاسی از آنها به عنوان هفت ایزدان نامبرده شده است :

نامهای ایزدان هفتگانه (هفتن)

- ۱ - جبرئیل دانا (می باشد) پیر « بنیامین » (جبرئیل) دانا .
(بوده است) .
 - ۲ - دوم اسرافیل « داود » خوانده شده است .
 - ۳ - سوم میکائیل (را) « موسی » نمایانده است .
 - ۴ - چهارم عزرائیل را « مصطفی » دانسته است .
 - ۵ - پنجم « حورالعین » که در معنا « رمز » است .
 - ۶ - ششم شنتائیل که به صورت « مالک » فرستاده است .
 - ۷ - هفتم اسماعیل را « ایوت » نامیده است .
- پس از آفریده شدن هفتن خاوندگار چهل تن را می آفریند که از نظر شکل و هیأت با هفتن هیچگونه تفاوتی ندارند^۱ .

مظهریت اعوان حضرت حسین (ع) و دوازده امام

چنانکه قبلاً اشاره گردید اهل حق بدوازده امام اعتقاد دارند ، حتی معتقدند که امام دوازدهم در آخر الزمان ظهور کرده دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد. منتها بعقیده آنها هر يك از دوازده امام «مظهر» و یا «جامه» یکی از پیشوایان اهل حق می باشد .

اشعار ذیل که حاکی از «مظهریت» یاران حضرت «حسین» (ع) و

دوازده امام است از شاهنامه حقیقت (ص ۲۱۸-۲۲۲) نقل میشود :

پس از مجتبی اندر آن روزگار	حسین گشت بر تخت باقی سوار
یزید بود آن دم بدون شداد	که شد قاتل آن امام جواد
حسین چون ز جبر جفای یزید	ابا اهل گشتی بآندم شهید
همه مردها و غلامان کار	در آن عهد بودند با شهبسوار
که ذات خداون در آن عصر و عهد	بجام حسین بود با جخت ^۲ و جهد
غلامان چو پروانه با او بدند	همی عاشق شوق نورش شدند
که از هفتن و هفتوان هم زچل	ز هفتاد و دو پیر رخشنده دل
بدند آن غلامان در آن بارگاه	شهید گشته جمله براه الهه
اول بود شاه شهیدان حسین	بدی مظهر «یادگار» ^۳ او، بعین
که بد ذات حق هم بمهمان او	که جن و پری بد بفرمان او
دگر بود آن مسلم بن عقیل	بدی مظهر ذات آن جبرئیل

۱ - دون بمعنی جامه

۲ - کلمه کردی و گورانی بمعنی جد و جهد.

۳ - «حسین بابا یادگار» یکی از پیشوایان اهل حق است .

دگر عابدین آن امام چهار	«نصیر» ^۱ بودذاتش بآن روزگار
دگر احمد آن سرور پر هنر	خروج کرد در کوفه آن نامور
همه کافران قتل کردی بکین	بجای حسین آن شه پاك طین
بدی مظهر «داود» ^۱ راهبر	شهید گشت آنهم بجام بشر
دگر زید ابن حسن زان ایام	بدی مظهر «پیر موسی» بجام
محمد که بد بن حنیفه بنام	که «موسی سیاه» بود در آن مقام
ابوالفضل عباس بد «مصطفی» ^۲	بدی «مجتبی» اصغر طفل را
که زینب بدی فاطمه زان بشر	صیبه اسد بود در عهد بر
بدیگر بشر چونکه شد آشکار	بشد دخت پاك همان شهر یار
بدی مظهر پاك آن «رمز بار»	بکرب و بلا شد اسیر قهار
ز پس آن علی اکبر پاکراه	بدی مظهر «احمد مصطفی»
حیب بن مظاهر دگر زان ایام	بد احمد «بهاوار» رخشنده جام
دگر عون با فضل جعفر بدان	همی عبدالله با زهیر آنچنان
ابا آن سکینه صیبه حسین	بدند هفتوانه بآن شور ^۳ شین
ابا زینب آن دختر مرتضا	اسیر گشت بر دست قوم دغا
همی عبدالله بود «سیدبوالوفا»	دگر جعفرست «حاجی عیسی» بگاہ
دگر عون «میر» است اندروفا	بدی فضل پس مظهر «مصطفی»

۱ - بضم نون وفتح صاد و سکون یا.

۲ - کلیه اسامی که در این اشعار آمده است (باستثنای اسامی دوازده

امام و اعوان آنها) مربوط به پیشوایان اهل حق است .

۳ - مراد مصطفی داودان است .

۴ - بفتح شین اول و دوم و سکون واو و یا کلمه کردی بمعنی شوروشیون.

دگر بد «سکینه» «حبیب» شه حساب	«زهیر» بود بردون آن «شیخ شهاب»
که سردار پیران نیکوشدی	دگر «حر» «پیرستم» سو، بدی
بدی «میر اسکندر» نامور	همان «قاسم» نوجوان زان بشر
بدی «میرورچم» بآن خان وجام	«ابوبکر» پور «حسن» زان ایام
شپید گشته جمله بفرمان شاه	همه آن غلامان در آن بارگاه
بدی آن «نریمان گوره سوار»	«ابراهیم بن مالک» نامدار
بگو داستانی زد دیگر امام	دلا قطع کن رشته این کلام
امامان دیگر شدند آشکار	چوبگذشت آن عهد و آن روزگار
به مهمانشان بود جان آفرین	به تدریج بر تخت کرده نشین
که بودند از نسل هم زین مقام	بگویم اسامی ده و دو امام
دگر بد «حسن» ^۱ با «حسین» ^۲ زان جلال	اول بد «علی» «ذات آن لایزال»
بدند در حقیقت ولیعهد یار	«حسن» «شاه برام» ^۳ و «حسین» «یادگار»
همان «عابدین» است آخر بگاه	چهارم بدی «عابدین» از وفا
باهل حقیقت بدند پیشوا	دگر «باقر» و «جعفر» پاکراه
ز پس «جعفرا» بود «بنیام» سر	که «باقر» بدی «میرسکندر» بشر
دگر بد «تقی» و «نقی» در بقا	به هفتم بدی «کاظم» و پس «رضا»
«رضا» بود آن «داود» دستگیر	بدی «کاظم» آن «پیرموسی» وزیر
«نقی» بود پیر «رستم» سر قطار	«تقی» بد «نریمان» در آن روزگار
ده و دو بدی «مهدی» پاک زر	بدی یازده پس «حسن» در بشر

«حسن» مظهر «احمدهاوار» بود ولی «مهدی» هم پیر^۱ اقرار بود
 بجبر مخالف در آن روزگار غروب کرد چون خورد در آن چاهسار
 بخان شریعت چو گشتی نهان بخان حقیقت ز حق شد عیان
 ترجمه اشعار عالی قلندر که گشتن خود را در جامه های مختلف
 بیان کرده و خود را امام حسین (ع) می خواند از کتاب سرودهای دینی
 یارسان (ص ۸۹ - ۱۰۲) نقل میشود تا از زبان خود او شرح داستان
 را بشنوید :

- ۱ - آن کوه سراندیل^۲
- ۲ - عالینان عالی آن کوه سراندیل
- ۳ - از دیرگاه بگرفتند بیانی نارسا (خوار)
- ۴ - «هاییل» خواندند مرا که «قاییل» کشنده ام بیان شد
- ۵ - سر را ازم گرفتند
- ۶ - عالینان سرم را گرفتند (سروری را ازم گرفتند)
- ۷ - پیکره جامم را هیچکس نخواند
- ۸ - «جمشید» مرا خواندند و جم برایم بستند
- ۹ - همه این دونا دون (دون حلول کردن بدون)
- ۱۰ - (آنرا) همه دونا دون میشود بخوانیم

۱ - به عقیده اهل حق خداوند در عالم الست بشر را بنا بخواهدش هفتن
 که بنیامین یکی از آنها می باشد خلق کرده و از بنیامین اقرار گرفته است که بشر
 در دنیا ظلم نکند و مرتکب گناه نشود بنابراین بنیامین به پیر شرط و اقرار
 معروف میباشد .

۲ - همان کوه سراندیب است .

- ۱۱ - دون' بدون آمدیم و دنبال کردیم
- ۱۲ - « ایرج » بخوانندم پور « فریدون »
- ۱۳ - از نوشیدن می مست هستند
- ۱۴ - عالینان عالی از نوشیدن می مست هستند
- ۱۵ - همانند « سیاوش » خونم میجوشد
- ۱۶ - سراسر جهان بلوا میشود
- ۱۷ - و سر از خودم (مییاشد)
- ۱۸ - عالینان عالی سر از خودم (مییاشد)
- ۱۹ - مهتران همگی بیائید (تا) بدهیمش گواهی
- ۲۰ - من حسین (ع) پور شهنشاہ (هشتم)
- ۲۱ - تن بدون سر
- ۲۲ - عالینان عالی تن بدون سر
- ۲۳ - از ازل برایش غم بریدند
- ۲۴ - من امام حسین پسر « حیدر » (مییاشم)
- ۲۵ - شاه مرا مهمان شد
- ۲۶ - عالینان عالی شاه مرا مهمان شد
- ۲۷ - بابا ظاهر بودم مرد همدان
- ۲۸ - آن کوه را که (بسوی هند)
- ۲۹ - عالینان عالی آن کوه را بستند

- ۳۰ - برادران با من دشمنی کردند
- ۳۱ - بیان (شده ام) « یوسف پور یعقوب »
- ۳۲ - مست و دیوانه (بودم)
- ۳۳ - عالینان عالی مست و دیوانه (بودم)
- ۳۴ - پل بیل و خانه بخانه آمدم
- ۳۵ - خوشحال بآن گلهای (که) عالی چوپان (آنست)
- ۳۶ - از اینست عالی
- ۳۷ - مانده « یادگار » از اینست عالی
- ۳۸ - تیغ برنده ام از حق مینالد
- ۳۹ - بستند مرا از سر (آغاز) دیوان (داور) همه
- ۴۰ - بزی کوهی برگشت از صاحب زمان
- ۴۱ - والهواله می گشت همچون گرگ دمان
- ۴۲ - پیشه شریفی برایشان نمانده است
- ۴۳ - به سرور خودشان دشنام میگویند
- ۴۴ - ای زرد (پوش) کماندار
- ۴۵ - عالی نان عالی ای زرد (پوش) کماندار
- ۴۶ - بحکم خواجه ام صاحب دشت و آسمان
- ۴۷ - دونمرا « بابا یادگار » میخوانند
- ۴۸ - یار خزینه
- ۴۹ - یادگار هستی یار خزینه
- ۵۰ - دون بدون آمدم دفعه بدفعه
- ۵۱ - من « امام حسین » هستم که به (پیر رنگینه) (معروفم)

- ۵۲ - یار هر دو سر
- ۵۳ - یادگار یادگاران یار هر دو سر
- ۵۴ - صندوقم (سینهام) پرهستند از لعل و گوهر
- ۵۵ - پیش از همه چادرم را ب سرم گرداندند
- ۵۶ - یار وفا دار
- ۵۷ - یادگار یادگاران یار وفا دار
- ۵۸ - جایگاه زمین (که) آسمان بدان قرار نگرفت
- ۵۹ - من عازم راه بودم از کارخانه یار
- ۶۰ - از برکت یار هیچ پولی بدست نیاوردم
- ۶۱ - سیدی مسکین بودم که نانمش از گرد آوار بود
- ۶۲ - شاهد بگیریید و گواهی بدهید در کار (من)
- ۶۳ - تا اینکه بمن اقرار بیاورند
- ۶۴ - سلطان میفرماید بدین من گواه است
- ۶۵ - (برای اینکه) یادگار من هستند و برایم حجت اند
- ۶۶ - آن تشت طلا
- ۶۷ - سه (مرتبه،) دونم بآن تشت طلا رفته است
- ۶۸ - (دون) اول « سیاوخش » دومین (دونم)
- ۶۹ - و سومین « حسین » (ع) پسر شاهنشاه
- ۷۰ - در تشت طلا شکارم کردند
- ۷۱ سر درخشانم را جدا کردند .

این هم شرح کشته شدن بابا یادگار (امام حسین) (ع) در کربلا
از همان کتاب (ص ۱۴۹)

- ۱- یادگار یار
 - ۲- دخیل و زنهار (از تو میخواهم) یادگار یار
 - ۳- چلانۀ چلتن سبزپوش و نورپوش
 - ۴- سوار جاویدان تیز هوش و تیزگوش
 - ۵- رواج (دهنده) هر ، دین سر حلقه پادشاهان
 - ۶- « جمشید » جم بند ، نگهبان راههای (تنهایی)
 - ۷- (توئی) « ایرج » ، « یحیی » ، « سیاوش کی »
 - ۸- (آنگاه بصورت) « حسین » در کربلا کشته شدی
 - ۹- « عالی قلندر » ، « طاهر قلندر »
 - ۱۰- دگر چگویم (برایت) « پورا اسکندر »
 - ۱۱- یادگار بحق سلطان سرجم
 - ۱۲- بنام سلطان (دست) کم صد هزار (مرتبه)
 - ۱۳- بشاه سرفراز (که نامش) « پیره رنگینه » (است)
 - ۱۴- پیر آن شاه میباشد و نامش (سنگین) است
 - ۱۵- مطلب و حاجت « فارغ » را بده
 - ۱۶- (ترا سوگند) بصاحب کرم و سلطان سرور
- آنچه به عقیده اهل حق در عالم الست در میان خدا و بندگان
مقریش گذشته و مناصبی که به آنها داده شده است در کتاب « مجموعه رسائل
اهل حق » باین شرح آمده است :

خلقت آدم

« در باب خلقت بدانکه روزی که نه زمین بود و نه آسمان پادشاه عالم جوهری بود در میان صدف ، بعد ، ازین قدرت خود قطره‌ای از جوهر خود در گوهر انداخت و جوهر در بطن گوهر قرار گرفت و نعره‌ای کشید آب شد، و آسمان‌ها از بخار آن و زمین از کف آن آب، و بعد پیر «بنیامین» از بنی(؟) آفریده شد و پادشاه عالم فرمود: بیا تا ما و تو بنای پیر و مریدی بگذاریم . بعد پیر «بنیامین» گفت شما پادشاه باشید و پیرو من مرید ، آنگاه پادشاه عالم فرمود که اگر من پیر باشم و تو مرید تو نمی‌توانی قدرت که دست من است، در تو نیست ، پس من ترا مرید باشم و تو پیر ما ، ترا بندگی بعمل می‌آورم، پس تو پیر هستی و من مرید، من بنده و فرمانبردار، و هر چه شما خواسته باشید من چنان کنم .

پس پادشاه عالم از آستین خود «داود» را آفرید که تو شاهد باش که من «پیر آمین» را پیرو پادشاه قوم خود قرار دادم و قبول کردم، بعد «داود» عرض کرد ای پادشاه عالم مرا از شاهد بودن چه منصب است ، پادشاه فرمودند که ما ترا رهبر و مشکل گشای بحر و برگردانیدیم . بعد « داود » شاهد خواست ، پادشاه عالم از موی سر خود پیر «موسی» را آفرید و فرمود که شاهد باش که داود را مشکل گشای بحر و برگردانیدیم پیر «موسی» عرض کرد از شاهد بودن مرا چه منصب است ؟ پادشاه فرمود ترا پیر و قلمزن خود گردانیدم، بعد پیر «موسی» شاهد خواست پادشاه از مهر خود «میر مصطفی» را آفرید . فرمود شاهد باش که ما پیر « بنیامین» را پیر خود و « داود »

مشکل گشای بحر و بر و پیر «موسی» قلم زن خود گرداندم .

«میرمصطفی» عرض کرد که شاهد بودن مرا چه منصب است ، پادشاه عالم فرمود ماترا قابض ارواح گردانیدیم ، بعد «میر» شاهد خواست ، هزار زرین کمر از نور خود آفرید و بر آنها شاهد شدند ، بعد از آن «غلامها» شاهد خواستند هزار غلام دیگر آفریده بر آنها شاهد شدند. در آنجا جمع بسته شد، بعد پادشاه عالم از «عرق خود» جوزی آفرید و در آنجا جوز را شکسته در پیش پیر بنیامین و سر خود را سپرد به پیر یعنی «بنیامین»، پس در عالم معنی همه اینها از يك پارچه گوهر ساخته اند، واسم آن زرد گل بود تا وقتی که خواست خلقت آدم بنماید امر شد به «میرمصطفی» که برو چهار قبضه خاک از چهار گوشه عالم بیاور ، میرمصطفی رفت چهار قبضه خاک آورد هر چند سعی کردند که خاک یکدیگر را بگیرد نگرفت تا بعد پادشاه عالم فرمود که آن امانتی که (داده؟) بود سی هزار سال قبل بیاورد ...

... مدت هزار سال قبل بتو سپرده بودم حاضر کن ، بعد امانت را حاضر کردند ، داخل کردند و قالب ساختند و آدم ساختند بعد چهار سال بعد «آدم» عطسه زد و برخاست، گفت الحمد لله، الحمد را با عطسه باز پادشاه عالم امانت داد تا بر منزش برسیم ، باز تا سی هزار سال سبحانه میگفت، چند وقت در لباس آدم بود بعد خواست غروب (فرماید؟) یاران (سؤال؟) کردند ما ترا کجا پیدا کنیم ، فرمود در میان «هفت شاهزادگان» عرض (کردند) اسم آنها چه باشد ، پادشاه فرمود یکی از همه بزرگتر است ، اسمش «حاجی سلطان باؤس» ، یکی «سید محمود» است «گوره سوار» است ، (یکی) «سید حبیب» (یکی) شاه «سید بوالوفا» ، (یکی) «سید شهاب الدین» (یکی؟) پیر «مصطفی» ، (یکی)

« بابا یادگار » در ظاهر از همه کوچک است ، در باطن بزرگتر است ،
از همه شه زادگان و عزیز تر است . « . (ص ۱۴۶)

چهار دربار - چهار سلطان - چهار مرید در آئین حقیقت
(از رساله درویش نور علی شاه امجدالعرفاء نیشابوری)

چهار قاپی^۱

« در میان چهار قاپی و چهار تکبیر - درویش صاحب ارشاد باید بداند ،
و هر قاپی يك سلطان دارد ، و هر سلطان چهار پیر دارد ، قاپی اول
« معرفت » که سلطان قاپی شاه خوشین می باشد ، و او چهار مرید
داشت: اول « جنید » است (هندوله) ، دویم « پیر مرد » ، سیم « خداداد »
چهارم « احمد » . قاپی دوم « شریعت » که در دست سلطان
« خاوندگار » که « مولا علی » باشد و چهار مرید دارد .
اول زین العابدین ، دوم امام جعفر صادق ، سیم امام موسی ، چهارم
امام رضا . قاپی سیم « طریقت » که سلطان او شاه فضل است قلندر نام ،
چهار مرید دارد اول « نسیمی » ، دوم براك (ترك) سیم منصور ، چهارم
زکریا . اسم مولا در طریقت یحیی قلندر است . قاپی چهارم « حقیقت »
است . که سلطان او سلطان اسحاق است ، چهار مرید دارد اول پیر بنیامین ،
دوم « داود » سیم « رزبار » چهارم « پیر موسی قلمزن » ، اول و آخر شاه مردان .
مجموعه ص ۱۵۱

۱- قاپی کلمه ترکی است بمعنی در

نسخه دیگر از چهار قاپی (از رساله درویش گلشیر سبزواری):

صورت چهار قاپی حقیقت

«اول خداوندگار ، دوم مولا ، سیم شیخ شهاب الدین ، چهارم شاه خوشین ، چهار ملك مرتضى على - قنبر ، سلمان ، جابر ، بلال ، چهار ملك شاه خوشین کاکه‌دار^۱ ، احمد برقع بندی ، قاضی خداداد .
مجموعه (ص ۱۴۴)

نسخه دیگری از چهارپیر (از رساله درویش نورعلی شاه امجد -
العرفاء نیشابوری) :

چهار پیر

«چهارپیر خاوندگار، اسرافیل ، میکائیل ، عزرائیل ، جبرائیل .
چهار پیر شریعت محمد ، سلمان ، قنبر ، بلال . چهار پیرشاه خوشین ،
کاکاردا ، مرد ترك ، بابابزرگ ، کره‌فقی ، چهار پیرسلطان صحاك بنیامین ،
داود، پیرموسی، رزبار » . مجموعه . ص ۱۵۰

بردن بنیامین هفتاد و دو پیر را به سیر آسمانها و مشغول بودن آل عبا بذکر حقیقت

«پیر بنیامین عرض کرد پادشاه عالم هفتاد و دوپیر خواهد بیایند ،
صاحبکار^۲ فرمود می آیند ، همان شب حاضر شدند ، هریکی از يك طرف ،

۱ - شاید کاکاردا باشد .

۲ - یعنی سلطان صحاك

صاحبکار به همه شان جو زکرم کرد، سرسپردند بقرار حقیقت، صاحبکار امر فرمود یا «پیر شرط» هفتاد و دوشان را ببر به سیر لامکان، پیر بنیامین زیارت از صاحبکار کرد. با هفتاد و دو پیر همان دم بسوی آسمان رفتند بیک وقت دیدند تخت از یاقوت پایه زمرد و زبرجد قرار گرفت، نور قدرت از بالای تخت به هر طرف نمایان است سلطان عالم در بالای آن تخت نشسته و لوحی در پیش آن تخت گذارده شده در نهصد و نود هزار جاه، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نمایان است در همه منزل از آداب حقیقت ذکر میکنند که سر^۱ مگو باشد هفتاد و دو تن اولاً^۲ آوردند به قول حقیقت رسیدن به خدمت سلطان سر جمع زیارت از پائین جمع کرد امان کشیدند یا پادشاه بحر و بر در خدمت حق پیر شرط رفتیم ترا در پیش دیدیم در سر تخت قدری لوحی نوشته در آن لوح نهصد و نود هزار جا پنج تن آل عبا معلوم است سیر کردیم دیدیم در همه جا پنج (تن) آل عبا در ذکر حقیقت مشغول هستند اولاً بدین حقیقت، پادشاه عالم اشارت فرمود به بنیامین، پیر بنیامین کلام فرمود هر که خواهد شاه بیند رو نهند در هر مکان شاه کریم سر^۳ قدرت موجود است، هودر لامکان». مجموعه ص ۱۳۱

تقاضای خلقت آدم و تجدید پیمان مردان حق با کردگار

چون جنیان، روی زمین را پراز فساد کردند مردان حق (هفتنان) از ذات حق التماس کردند که آدم و حوا را خلق فرماید تا به بندگی او قیام و با فساد آنها مبارزه نمایند، حضرت کردگار شرط و پیمانی را که با

۱ - بتشدید را .

۲ - از این جمله چیزی مفهوم نشد .

۳ - بتشدید را .

یاران حق بسته بود بار دیگر بآنان یاد آور شد و سختیها و ناملایماتی را که در دنیا درموقع «دون بدون» شدن بآنان روی خواهد آورد بیان فرمود مردان حق همه موافقت خود را نسبت به قبول عهد و پیمان و اجرای او امر الهی اعلام داشتند. از طرف خداوند نیز دعای آنان به اجابت رسیده به میکائیل امر شد که گل زرد و سیاه را باهم بیامیزد یاران حق سؤال کردند معدن آن خاك كجاست؟ کوه «سراندیل»^۱ نشان داده شد میکائیل خود را به معدن خاك رسانید و چون خواست از خاك کمی بردارد خاك سؤال کرد: برای چه مرا می‌بری؟

میکائیل پاسخ داد که: برای آن می‌برم، تا آدم را خلق کنند. خاك زرد بمقام تضرع برآمد از میکائیل درخواست که از بردن آن خودداری نماید. میکائیل علت پرسید، گفت: می‌ترسم از جنس من فرزندان بدنیابیند که بر خلاف امر الهی رفتار نمایند. میکائیل در مقابل الحاح خاك از بردن آن خودداری کرد. سپس اسرافیل از جانب حضرت کردگار مأمور آوردن خاك زرد گردید. باز خاك زبان بعجز و التماس گشود و از اسرافیل خواست تا او را از این امر معذور بدارد، اسرافیل نیز در مقابل اصرار خاك از بردن آن منصرف گردید. بار سوم آوردن خاك بعهدۀ عزرائیل واگذار گردید این بار هرچه از طرف خاك خواهش بعمل آمد که از بردن آن صرف نظر شود ولی عزرائیل از قبول آن ابا نمود در اینموقع که ناله خاك به حضرت کردگار رسید به اسرافیل امر شد که خاك زرد را او ببرد و آوردن خاك سیاه را بعهدۀ عزرائیل بگذارد بالاخره بامر الهی آن دو خاك را آورده به بنیامین سپردند بنیامین بهمراهی یاوران

خود آن دو را بهم آمیخت و به قالب زد و بمشیت الهی آدم و حوا خلق گردید باین ترتیب فرزندان پاك آدم از خاك زرد و گناهكاران از خاك سیاه بوجود آمدند .

شرح حال شاه ابراهیم (ادهم)

چون شادا ابراهیم خواست که بطرف بابا یادگار که در (ریژاب زرده) بغداد بود برود بآب امر کرد که منجمد شود، دو فرسنگ آب منجمد شد سوار يك تکه از یخ شده بطرف بابا یادگار حرکت نمود «بابا یادگار» با پای پیاده به پیشواز او آمد ولی چون از ابراهیم شاه گناه سرزده بود ذات حق از او جدا شده به بابا یادگار داخل شد از این پس بابا یادگار شاه فرمانروای زمان گردید و شاه ابراهیم هم مریض گشته از دنیا برفت پس از مدتی بابا یادگار هم دنیا را ترك گفت ذات حق میهمان «میره بیک» فرزند شاه ابراهیم شد و دوران سلطنت باو رسید، پس از آنکه باهر شاه کبیر، «بوالوفا» از میان مردم غایب شد دوره فرمانروائی به فرزندش «عود» رسید و چون عود بمرد فرزندش «شیخ علی» بجای او نشست شیخ علی سه فرزند داشت که نام یکی از آنها «اکبر دیوانه» بود و چون شیخ فوت کرد «میره بیک» بسراغ پسران شیخ رفت و از حال پسر بزرگ شیخ استفسار نمود پاسخ دادند که او دیوانه است و در غارها روزگار خود را می گذراند «میره» رو به بیابان نهاده او را از میان غارها پیدا کرد و بگوش او حرفی گفت (اکبر) دیوانه با این يك حرف خموش گشته در گوشه ای نشست و از آن پس به نام «خاموش» معروف گردید و به امر (میره) رئیس خاندان بوالوفا گردید دو پسر دیگر شیخ علی از آن تاریخ

از (میره بیک) رنجیده یکی به لرستان رفت و خاندان ذوالنور از نسل او پدید آمد و دیگری به ایل (جمور) فرار کرده از پیمان آیین حق خارج و داخل « شیعه » گردید .

دگرپور آن « شیخ علی » زان مرور فرار کرد رفتی به ایل جمور
 ز پیمان « آئین » حق درگذشت بشد داخل « شیعه » اندر نوشت
 نشد طالب « دین حق » بعد از آن بشد خارج از « شرط » یاری چنان
 بالاخره عهد خاموش به پایان رسید و پس از فوت وی پسرش
 خان احمد که شاه ابراهیم به دون او آمده بود ظهور کرد^۱

گفتار ۶

جمخانه

هر هفته و ده روز اهل حق در محلی جمع و با تشریفات خاصی مشغول عبادت و خواندن اوراد و اذکار مخصوص بخود می‌شوند . عدّه حاضر را « جم » و آن مجمع را « جمخانه » می‌گویند (در اصطلاح دراویش به چنین محلی « خانقاه » گفته میشود) . از آداب و رسوم مذهبی اهل حق آنچه در نزد این جماعت بیش از همه داری اهمیت است به « جمخانه رفتن » و « نیاز دادن » و « قربانی کردن » است . این فرقه به این سه چیز ارزش و اهمیت خاصی قائلند و برای برگزاری مراسم جمخانه آداب مخصوصی دارند که در موقع انعقاد این مجلس بجا می‌آورند . در واقع تشکیل جمخانه و خوردن قربانی و نیاز در آن محفل از اعمال مهم و امهات مناسک آنان بشمار می‌آید ، چه به اعتقاد پیروان آئین حقیقت برگزاری این آداب و رسوم مذهبی وسیله ایست برای تقرب به خدا و درك عوالم معنوی و جمخانه بهترین محل برای راز و نیاز و برآوردن حاجات محتاجان است . روی همین اصل است که حضور در آن محفل می‌تواند مافات اهم عبادات

را جبران نماید و ممکن است با شرکت و دادن «نیاز» در جمخانه نیازی برای ادای نماز باقی نماند.

انعقاد جم آداب و رسومی دارد که زیلا شرح داده میشود :

نفر اول وقتی میخواهد وارد جمخانه بشود باید با خضوع و خشوع و حضور قلب با ذکر یکی از اسماء الله در آستانه جمخانه سجده ای بجا آورده از طرف دست راست دو زانو رو به قبله بنشیند ، نفرات بعدی هم پس از بجا آوردن سجده آستانه از سمت دست راست دست یکا يك حاضرین را تا آخر بوسیده (سر پا ایستاده و در حال رکوع طرفین دو دستی دست یکدیگر را گرفته می بوسند) دوباره سجده ای به افتخار ورود خود به جم بجا آورده با اجازه جمع دو زانو در محلی خالی می نشینند ولی «سید» یا «نایب سید» در مقابل آستانه جم خانه و «کلام خوان» در طرف راست و «خلیفه» در طرف چپ سید می نشینند و «خادم» نیز باید در آستانه جمخانه سر پا بایستد و تا ختم مراسم جم حق نشستن ندارد .

مسائل و توضیحات مربوط به انعقاد جم

- ۱- سید کسی است که از اولاد یکی از خاندانهای «یازده گانه حقیقت» باشد و وظیفه اش خواندن دعای نذرها است (مادامی که به نذرهای اهل حق دعا خوانده نشود خوردن آنها جایز نیست) .
- «نایب سید» کسی است که از اولاد «دلیل‌های» اهل حق باشد و وظیفه اش در غیاب سید، خواندن دعاهاى نذور می باشد .
- «خلیفه» کسی است که نذرهارا بین حاضرین بطور مساوی قسمت نماید.

« کلام خوان » کسی است که به علم کلام بزرگان اهل حق اطلاع داشته ، اذکار جلی را در جمخانه می خواند تا جم نیز به تبعیت از او ، اذکار را بخواند .

حفظ انتظامات داخلی و خارجی جمخانه، انجام دستورات جمع، اعلام شروع و ختم و سایر مراسم جمع، گفتن تکبیر مخصوص نذر و بالاخره تقسیم قسمتهای نذر در بین جم کلا به عهده خادم می باشد . خادم تا خاتمه مجلس ، حق نشستن و خارج شدن از محوطه جمع را ندارد و اگر اضطراراً بخواهد از جمخانه خارج شود باید کلاه خود را و در صورت نداشتن کلاه چیز دیگری بجای خود بگذارد، « خادم » باید بدون جوراب و ظایف خود را انجام دهد .

۲ - واجب است جم نشینان کمر خود را از روی لباس ببندند ، بهتر است جم نشینان بوسیله رشته ای کمرهای خود را بهمیگر متصل نمایند .
 ۳ - پاکی و قصد قربت الی الله از جمله شرایط شرکت در انعقاد جمع می باشد .
 ۴ - حداقل عده برای انعقاد جم سه نفر است که باید ذکور و سر - سپرده به خاندان حقیقت و بالغ و عاقل باشند (زنان نیز با بودن حایلی می توانند در جم شرکت کنند) .

۵ - پس از آنکه شخص تازه واردی مراسم سجده و دست بوسی را بجا آورد و در جای خود نشست ، سایرین نیز به احترام او در حال نشسته ، سجده کرده با گفتن « یا حق و یا علی » مراسم معارفه انجام می یابد .
 ۶ - از موقع اعلام رسمیت مجلس تا خاتمه آن ، همه دوزانو و دایره وار و چسبیده بهم (بنحوی که فاصله ای در بین نباشد) می نشینند و هیچکس حق بلند شدن هم ندارد ، همچنین همه باید دستها را در حالت ادب معازی

سینه گذاشته چشمها را بسته مشغول ذکر خفی باشند .

۷ - در موقع خواندن ذکر خفی سید می تواند در فاصله بندهای اذکار بعنوان تنفس، اجازه نشستن و برخاستن دهد ولی در این صورت باید در فاصله هر بند دعای رخصت خوانده شود .

۸ - برای هر فرد از افراد اهل حق مستحب است که در شبانروز پنج بار (صبح ، ظهر ، عصر ، مغرب و عشا) و حد اقل ماهی یکبار برای تزکیه نفس خود به جمخانه برود و در حدود امکانات خود نیازی به جم بدهد ، اگر چه يك تکه نان باشد .

گفتار ۷

خاندانهای حقیقت

طبق احکام و دستورات آیین حقیقت هر يك از پیروان این آیین موظف به سرسپردن در یکی از خاندانها می باشد و باید پیر و دلیلی هم داشته باشد و این امر بحدی مهم و ضروری است که حتی خود سلطان صحاك برای انجام تشریفات مذهبی «بنیامین» را به پیری و «داود» را بدلیلی خود انتخاب و مراسم سرسپردن را انجام داد و برای آینده نیز «هفت خاندان» تعیین کرده برای جماعت اهل حق نسل بعد نسل انجام وظیفه نمایند.

طبق دستور سلطان صحاك «دلیل» از دو طبقه انتخاب میشود یکی از اولاد «هفتاد و دو پیر» و طبقه دیگر از طرف «خاندانهای مذکور» تعیین میشود.

«هفت خاندان» زیر از طرف سلطان صحاك برای انجام وظیفه «پیری»

۱ - در آیین حقیقت این خاندانها به عنوان سادات خاندان حقیقت شناخته شده اند . بنابراین در اصطلاح اهل حق سید به کسی گفته میشود که از اولاد خاندانهای حقیقت باشد .

منصوب شده‌اند :

- ۱- خاندان «شاه ابراهیم بن سید محمد» (از هفتن).
فرزندانش میره بیگ ، قانون بیگ ، قلندر بیگ ، چراغ بیگ
میباشند، خان احمدخان و خوبیار فرزندان «میره بیگ» هستند .
 - ۲- خاندان «عالی قلندر» (از هفتن)
این خاندان از اعقاب «دده علی» و «دده حسین» بوجود آمده است که
فرزندانش دده علی و زلیف پیری و اولاد دده حسین و زلیف «دلیلی» را انجام
می دهند .
 - ۳- خاندان «بابا یادگار» (از هفتن) چون خود او اولادی نداشت
دو نفر از یاران خود را بنام «خیال» و «وصال» بجانشینی خود انتخاب کرده
است و خاندان فعلی از نسل های آن دو نفر می باشد .
 - ۴- خاندان «سید ابوالوفا» از (هفتوانه) پس از وفات او پسرش
«سید عود» و نوماش «سید شیخ علی» جانشین او شده اند . این خاندان
را خاندان «زوال نور» هم گویند .
 - ۵- خاندان «میرسور» (از هفتوانه) .
 - ۶- خاندان «سید مصفا» (از هفتوانه) .
 - ۷- خاندان «بابو عیسی» (از هفتوانه) .
- علاوه از هفت خاندان مذکور شعبه ای از خاندان «ابوالوفا» بنام
خاندان «زوال نور» تشکیل یافته است . خاندانی نیز بنام «شاه میهمان»
بوجود آمده و علت نامیدن این خاندان باین اسم اینست که شخصی بنام
«شاه ویسقلی» در قریه «درزیان شاهو» در منزل کدخدا «قنبر» بدنیا
آمده این خاندان را برقرار داشته است و پارانیش باین شرح است :

پیر قنبر و کاکا عرب و کاکا هر حمن و کاکا پیره و خاتون رزبانو (مادر شاه ویسقلی) دو خاندان نیز بنام «شاه ایاز» و «محمد بیگ» مقام شاه میهانی داشته‌اند .

فرزندان محمد بیگ عبارت از آتش بیگ و جمشید بیگ و ابدال بگ و الماس بگ و یارانش کامیر یجان و کاملک^۱ و قره پوس^۲ و و میر دوست است .

جانشین «شاه ایاز» ، «شاه حیاس» و جانشین «محمد بگ» پسرش «آتش بگ» بوده است و دو خاندان دیگر بنامهای مذکور که مقام شاه میهانی هم داشته‌اند بوجود آمده است .

خاندان دیگری هم در زمان «شاه حیاس» بنام «بابا حیدر» از نسل «پیر رستم» بوجود آمده است .

با شرحی که داده شد ، اکنون یازده خاندان برای جماعت اهل حق باین تفصیل دایر بوده و سمت پیشوائی این فرقه را دارند :

۱ - شاه ابراهیم .

۲ - عالی قلندر .

۳ - بابا یادگار .

۴ - خاموش (از نسل ابوالوفا)

۵ - میرسور .

۶ - میر مصفا .

۱ - کا مخفف کاکا بمعنی برادر است .

۲ - قره پوس یعنی سیاه پوست ،

۷- حاجی بابوعیسی (این هفت خاندان در زمان سلطان صحاك

تشکیل یافته‌اند)

۸- ذوالنور

۹- آتش بگك

۱۰- شاه حیاس

۱۱- بابا حیدر

گفتار ۸

سر سپردن

اهل حق بودن شرایط خاصی دارد که مهمترین آنها عبارت از اینست که :

اولاً اهل حق باید که از نسل اهل حق بوده و پس از تولد در خانواده پیروان آئین حقیقت تحت سرپرستی و مراقبت کامل قرار گیرد .
ثانیاً کلیه دستورات و تکالیف آئین مزبور را بموقع اجرا گذاشته و عمل نماید .

ثالثاً بعد از تولد بخاندانی که اولیاء طفل بآن خاندان سرسپرده اند سرش سپرده شود .

بنابراین، موضوع سرسپردن^۱ یکی از شرایط اصلی و مهم اهل حق

۱ - بیابوس (Beyaow'obas) (شور و قرار و مدار ازلی) هنگامیکه یزدان باهفتن در میان در بودند بیاران می فرماید که شوائی ترتیب دهید و هر کدام سمت و مقام خود را تعیین نمایند . یاران وارد شور میشوند . (یارسان این شور را بیابوس می گویند) .

۱ - بنیامین بسمت پیری (ریاست شورا) . ۲ - داود بسمت دلیلی .

بودن است و باید پس از تولد طفل اعم از دختر و پسر در اولین فرصت بعد از نام گذاری (که از هفت روز پس از روز تولد تجاوز ننماید) بوسیله ولی یا وکیل قانونی او مراسم سرسپردن بعمل آید .

اینک قسمتهای مهم آداب و وسایل سرسپردن را از کتاب « برهان الحق » (ص ۵۰ و ۱۱۵) در اینجا نقل می‌کنیم:

« هر فردی از افراد اهل حق اعم از ذکور و اناث مکلف است با وسائل زیر سر بسپارد و الا اهل حق بشمار نمی‌آید .

۱ - داشتن پادشاه و پیرو دلیل .

۲ - پادشاه اگر در ظاهر نباشد در باطن حاضر داند .

۳ - پیرش یکی از خاندانهای مسلک اهل حق باشد که ذکرش بعد خواهد آمد .

۴ - دلیلش هم از انتخاب شدگان همان خاندانی باشد که توسط او سرسپرده شده است .

۵ - برای هر فردی يك عدد جوز (بوا) یا (بویا) که یکنوع ثمر درخت جنگلی و معطر است و برای دارو نیز گاهی مصرف میشود .

۶ - يك تکه « پارچه سفید » یکرنگ استعمال نشده . طولش کمتر از یکمتر نباشد عرضش همان عرض پارچه باشد و اگر عرض پارچه

برهبری) . ۳- پیرموسی بسمت دفتردار (وزیر) ۴- رضبار بسمت خادم.

پس از بیان منزلت هر کدام از یاران به صلاحیت یکدیگر گواهی میدهند سپس نیازی می‌آورد که از ذرات می‌باشد و یکدانه جوز حقیقی را بحضور پیر بنیامین میگذارند . اول حضرت حق سرمیسپرد و یاران در حضور سلطان حقیقت برهبری داود و پیر بنیامین اقرار میکنند . سرودها . ص ۱۷۰

۱ - بضم با و تشدید واو

مورد نظر بیشتر از یکمتر شد طول هم بهمان اندازه کمتر نباشد. آن پارچه را باصطلاح عرفاء (شد^۱) گویند.

۷ - مقداری «نیاز» از هر جنس باشد ولی اگر فراهم آید شاخ نبات بهتر است.

۸ - يك «قربان» یا يك «خدمت» (که توصیف هر يك بجای خود خواهد آمد).

۹ - «وجه پای جوز» از پول رایج زمان و مکان است بمبلغی لااقل بارزش تسعیر دو مثقال نقره خام یعنی خالص باشد (هر مثقالی بوزن ۲۴ نخود متوسط است) زیرا وجه پای جوز در زمان سلطان^۲ حداقل دو قران (دو ریال) پول نقره خالص رایج آن زمان بوده که يك قران يك مثقال وزن داشته است.

۱۰ - يك عدد «سکه محمدی» جهت ریزه کردن و خرد نمودن جوز مورد بحث بوسیله چاقو در روی او که آن سکه همیشه نزد پیر باید برای انجام تشریفات جوز محفوظ باشد تا در موقع جوز مصرف شدن اشخاص آماده باشد. هرگاه سکه محمدی یافت نشد باسکه های معمولی از هر فلزی باشد انجام می شود.

۱۱ - يك شیئی «برنده» (اعم از چاقو یا کارد و امثالهم) جهت بریدن سر جوز و ریز ریز کردن آن.

پس از فراهم شدن مقدمات مذکور مراسم سرسپردن بدین نحو آغاز میگردد:

۱ - بفتح شین و تشدید دال.

۲ - مراد سلطان صحاک است.

«اولاً- قربان یا خدمتی که بقصد جوز سر شکستن^۱ تهیه میشود وقتی که بقوام رسید و آماده شد در جمع حاضر کرده و دعا خوانده و جم را ختم نمایند .

ثانیاً- پس از فراغت از ختم نذر مزبور جم جوز منعقد میشود .
 «جوز» و «تیغ» و «سکه» و «وجه نقد» و «نیاز پای جوز» و یک قطعه «پارچه سفید» معروف به (شد) که بعد از این جهت اختصار آن را دستمال گوئیم و ظرفی برای جای جوز خرد کردن باسفره بجمع آورند . جانشین پیرازلی^۲ یعنی سیدی^۳ از خاندانها با جانشین دلیل ازلی^۴ یعنی ازدودمان دلیلان منتخبین نزد خاندانها در جمع حاضر میشوند، اگر دلیل حاضر نبود سید پیر، کسی از اهل جم را بوکالت موقت دلیل انتخاب مینماید . کسی هم که سر باید بسپارد اگر ذکور و کبیر و ممیز است شخصاً در جمع حضور مییابد و الاولی یا وکیل قانونی او حاضر خواهد شد، آنگاه سید پیر اتمام حجت لازمه را با طالب یا نماینده او نموده و قبولی وی را استعلام، سپس دعای مخصوص جوز یا مفاد آن را قرائت نموده، آنوقت دعای تیغ سر بردن جوز را باذن جم و استرضای طالب در همان ظرف جای جوز با تیغی که دعا خوانده شده بریده و بعد نیاز پای جوز را توسط خلیفه یا خود سید پیر، به تمام جم نشین قسمت کرده و یک دعای نذر را با ادای تکبیر مطابق معمول خوانده و بعد بقیه جوز را هم با

۱ - باصطلاح اهل حق بآداب سر سپردن اطلاق میشود .

۲ - مراد از پیر ازلی بنیامین است .

۳ - در اصطلاح اهل حق بافراد خاندان حقیقت سید گفته میشود .

۴ - منظور از دلیل ازلی داود است .

همان تیغ در همان ظرف خرد کرده بجم نشین تقسیم مینماید و جم نشین هم که قبلاً قسمت نیازبه دستشان داده شده تمام قسمت نیاز را یا مقداری از آن که در کف دست جای گیرد در کف دست چپ قرار داده و بقیه را زمین میگذارند ، پشت دست راست خود را روی کف دست چپ گذارده هر يك قسمت جوز را در کف دست راست نگهداشته يك دعای دیگر یعنی همان دعای دوم نذر معمولی ادا کرده و متعاقب آن تکبیر و دعای سفره را خوانده جم نشین باذن سید هر يك قسمت جوز خود را خورده یا با قسمت نیاز بر میدارند که دستها برای دست بوسی جم آزاد باشد . در اینوقت دلیل که بمعیت پیر در جمع نشسته است از اشخاصیکه در جمع نشسته اند یکی را وکالت میدهد تا بوکالت او بادست چپ دامن خادم را گرفته و دستمال را قبلاً بگردن طالب یا نماینده طالب بسته طالب هم با همان دستمال که در گردن دارد با دست چپ دامن دلیل را میگیرد بترتیبی که دست راست هر سه برای دست بوسی جم نشین آزاد باشد . آنگاه دست بوسی و دعای رخصت مطابق معمول انجام میگردد . با این شرط تا ختم دعای رخصت دستهای طالب و دلیل از دامن خادم رها نشود ، و پس از ختم دعای رخصت دستها از دامن ها آزادگشته بلافاصله دستمال نامبرده توسط وکیل دلیل از گردن طالب باز کرده تقدیم حضور پیر و دلیل که در جمع نشسته اند مینماید و خلع خود را هم از وکالت موقت دلیلی اعلام میدارد دلیل هم می پذیرد . وجه نقد پای جوز سهم پیر و دستمال هم سهم دلیل خواهد بود بعضی هم دستمال بستن بگردن طالب لازم نمی دانند . »

مسائل مربوط به سرسپردن

۱ - ولی قانونی طفل باید تا روز هفتم تولد و سائل سرسپردن طفل را فراهم نماید و در صورت تأخیر باید نیازی بنام « مهلتانه » صرف کند و تا یکسال این کار را انجام دهد و در صورتیکه در ظرف یکسال بر اثر عدم توانائی مالی نتوانست وسایل سرسپردن را آماده سازد جایز است که تشریفات جمع سرسپردن را انجام داده صرف « قربانی » یا « خدمت » را بموقع استطاعت مالی موکول نماید .

۲ - هرگاه طفلی پیش از سرسپردن فوت نماید، بولی طفل لازم است که جهت آموزش و آسایش روح او نذری صرف کند .

۳ - هر يك از اهل حق بخاندانی که سرسپرده است حق ازدواج با افراد آن خاندان را ندارد .

۴ - در موقع انمام حجت پیرطالب را مخاطب قرار داده مراتب زیر را گوشزد میکند :

« پادشاه حقیقت سلطان اسحاق - پیر حقیقت بنیامین - دلیل حقیقت داود برای شما خواهند بود ، که از آنان با پیوند سلسله مراتب متصل بولایت علی (ع) و نبوت محمد (ص) گشته از آن مقام با طی مقامات معنوی بعالم ذر یعنی عالم مجردات منتهی میشود ، در عالم ذر خاوندکار (خداوندگار) پیر جبرائیل که مأمور هدایت است بجهت رستگاری ، دلیل اسرافیل که مأمور نفع صور است به جهت بیداری ، جانشین سلطان اسحق جلوه نور حق در مظهریت است . جانشین بنیامین فلاّن خاندان (اسم خاندان را ببرد) جانشین داود هفتاد دو پیر » .

گفتار ۹

نماز

آنچه بتواتر رسیده اینست که نماز در میان اهل حق جنبه واجب ندارد و خواندن آن استحبابی است . بنا براین نسبت بادای آن اهمیتی نمی‌دهند و اغلب بجای نماز ، نیاز می‌دهند و معتقدند که با نشستن در جمخانه و دادن نیاز مسئولیت این تکلیف از آنها سلب میشود .

در کتاب مجموعه رسایل اهل حق داستانی آمده که در ضمن آن مسأله نماز را از «خان آتش»^۱ سؤال می‌کنند او در جواب می‌گوید که اگر بجای نماز نیاز داده شود ، بهتر است . عین داستان بشرح آتی است :

« در جامه «خان آتش»، یک روز خدمت بود ، خدمت^۲ را آوردند به جمع ، آن وقت بار قازقان^۳ می‌آوردند ریختند بمیان طشت و بخش نمودند و به صاحبکار ظاهر بود ، و اهل جمع عرض کردند که

۱ - جامه هفتم خدا .

۲ - یکی از نذرهای اهل حق است که بشکل جوجه پلو پخته میشود .

۳ - کلمه ترکی است بمعنی دیک .

فدایت شوم سبب از چیست ، و شاه عالم فرمود که خلال در میان این خدمت دارد ، وقازقانی نشان داد که آن حرام است ، در میان آن خدمت پخته شده است و بخدمت جمع قاطی شده است ، از آن جهت دعای شرط بنیامین را نمیتوان داد ، و شاه عالم فرمود این خدمت را از جمع بیرون کنید ، و یاران پا شدند از نو خدمت کرده آوردند بجمع ، و شاه عالم دعایش کرم فرمود .

و آن قازقان که حرام بود طایفه‌ای^۱ از یکی تازه خریده بود ، و صبح برداشت برد که از آن شخص که خریده بود پس داد ، و آن شخص هم هفت سال بود از دزدی خریده بود ، احوال گرفت و پرسید از چه جهت این قازقان را پس آوردی ، آن طایفه گفت ماسیدی داریم فرمایش فرمود این قازقان حرام است ، بیر پس بده ، از آن جهت آوردم و آن خارجی^۲ پرسید از «خان آتش» نماز خواندن چگونه است ؟ بایاتی فرمود :

انکار وار بر آلمیا	ار صغنه دالمیا
مین رکعت نماز ویردی	پیغمبر بیر آلمیا
خار گوزنده نم آزدی	تانیماز آنلا مزدی
خالسی ایتمه عبادت	بر نیازمین نمازدی
پشیمان اولمز دوستمز	وار اولاره یا هومز
بیز قر آننگ مغزیکه	قرآن بیزم پوستمز
علی بیلی الله تائین	اینانمز بونه خائین

۱ - اهل حق .

۲ - مراد غیر از اهل حق است ؛

بیشکرانه نمازی بی یار حاصله مائین

ص ۱۰۹

معنی سطر اول و سوم و هفتم و هشتم بیاتیها درست مفهوم نشد ولی معنی بقیه آنها بدینگونه است :

هزار رکعت نماز داد	پیغمبر در مقابل يك سبب
عبادت خالی مکن	يك نیاز هزار نماز است
دوست ما پیشیمان نمیشود	با آنها یا هو داریم
ما مغز قرآن هستیم	قر آن پوست ما ست

نیاز - نیاز^۱ بجای نماز

آنچه در مورد نماز اهل حق در کتاب استوارنامه^۲ آمده مؤید گفته « خان آتش » است :

« نیاز آن هدیه محقریست که بنده نیازمند ، با کمال عجز برای خدا ببرد (مراد از خدا مظهر خداست که قطب باشد) اگرچه آن هدیه بدو عالم بیارزد اما این بنده بعنوان حقارت و نا چیزی آورده است، در مجلس نیاز لازم است یکدستمال بسته نبات برد و به قطب داد، با جهانی ذلت و نا چیزی، از اینجهت نامش مجلس نیاز شده و لفظ نیاز باین معنی نزد « علی اللہی »^۳ خیلی گفته میشود . بویژه روز جمعه که غالباً باید برای رئیس هدیه ببرند که آن بجای نماز يك هفته محسوب میشود که

۱ - نیاز یکی از نذرهای پنجگانه اهل حق است .

۲ - تألیف کبوان قزوینی - چاپ تهران ص ۱۳۵

۳ - مراد اهل حق است .

دیگر در هفته آینده نماز بر آن آورنده لازم نیست . پس نیاز در مقابل نماز می افتد و گاهی از همدیگر می پرسند که نماز می خوانی ، او جواب میدهد نه ، اما نیاز میدهم و غالباً آن نیاز يك گوسفند قربانی است که آن رئیس، دیکجوش^۱ کند و به اهل حق خصوصاً بخوراند ، که بر منکر حرام است ، اما به صوفیان هم گاهی می خوراند ، مانند مائده آسمانی و غذای بهشت است که تا اهل بهشت نشود نباید بخورد .

اگر نیاز نباشد نمازی سود است اگر نیاز دهی پس نمازی بیهوده است .
و این نیاز جمعه ها غیر از هجاس نیاز است که آنها هم دارند .
با آدابی معین و مخصوص بخودشان شبها بر پا می کنند مانند صوفیان که روز نمی شود مگر بندرت، که يك قطب خیلی بزرگ مختار مطلق که بطور خصوصی غیر قانونی برپا کند .

در لغت نامه دهخدا (حرف ع . ص ۱۴۲) نیز در مورد نماز اهل حق چنین آمده است :

« این جماعت نماز نمی خوانند و بجای نماز همان نیاز یا کردار را دارند . که در فوق ذکر شدومی گویند چون نماز باید با حضور قلب باشد و حضور قلب کمتر حاصل میشود ، بنابراین نماز خواندن بیفایده است لیکن نهی از نماز خواندن هم ندارند . ولی بنظر میرسد که در باب ترك نماز ، پیشوایان و رؤسای اولیه آنها ، در خود اشراقهائی دیده و یا ادعا کرده اند که واصل بخدا شده اند و دیگر نماز خواندن برای آنها کار عبث

۱ - گوشت قربانی که با تشریفات خاص پخته و در جمخانه خورده میشود

دیکجوش گفته میشود .

و بیهوده ایست ، پیروان آنها هم عمل مقتدای خود را ملاک قرار داده و ترك نماز گفته اند .

نیت وضو

در کتاب مجموعه رسائل اهل حق نیت وضوی اهل حق باین ترتیب آمده است:

وضوی حقیقت می سازم از چشمه تشار به آب تشار بیجام شاه ابراهیم ،
پیرم بنیامین رهبر ، داود دلیل ، دستگیرم سید محمد گوره سوار ، اول
آخر خاوندگار
مجموعه . ص ۱۵۰

گفتار ۱۰

روژهٔ اهل حق

آنچه از کتب اهل حق مستفاد میشود اینست که این فرقه « سه روز» در سال روزه میگیرند، و موقع آن از دوازدهم « چلهٔ بزرگ» زمستان لغایت چهاردهم آن است و روز پانزدهم روز عیدسلطان و جشن حقیقت است، اما بنا بگفتهٔ شاهنامهٔ حقیقت علاوه بر این، سه روز روزهٔ پیوستی بعنوان گذشت از تقصیر « قوالطاسیان» از طرف « سلطان صحاك» بر اهل حق برقرار گردیده است. (شرح این داستان در همین گفتار خواهد آمد) که موعد آن نیز از پانزدهم « چلهٔ بزرگ» است لغایت هفدهم آن. بهمین جهت نیت روزه هم دو نوع است: « قوالطاسی» و «مرنوی».

نیت « قوالطاسی» بطوریکه گفته شد بمناسبت مورد عفو قرار گرفتن قوالطاسیان میباشد.

نیت مرنوی^۱ باین مناسبت میباشد که سلطان صحاك وقتی میخواهد بعلت اختلاف با برادرانش از «برزنجه» مهاجرت کند برادرانش او را تعقیب

می‌نمایند ، در بین راه در کوه (شندر^۱) غاری که تا آن تاریخ کسی از آن خبر دار نبود پدیدار میشود و سلطان صحاك و یارانش سه شبانه روز در آنجا در حال روزه میمانند و بر اثر طوفانی همه قشون برادرش بهلاکت رسیده و سلطان و یارانش نجات مییابند .

در مورد سه روز ، روزه دار بودن اهل حق علاوه بر اینکه دو نفر از پیروان اهل حق در گفتار^۲ خود صریحاً باین مطلب اعتراف کرده‌اند در کتاب « مجموعه رسائل اهل حق » داستانی نقل شده که در مقابل تقصیری که از « قوالطاسیان » سرزده سلطان یکماه روزه گرفتن را برای آنها جریمه تعیین می‌کند ، این موضوع مورد اعتراض اهل حق قرار گرفته میگویند : ماکه اهل حقیم چرا روزه بگیریم . بالاخره با وساطت و شفاعت پیر « بنیامین » سلطان از سر تقصیر آنها گذشته اول همان سه روز ، روزه را تعیین میکند بعداً روزه را حرام میکند عین داستان باین شرح است که نقل میشود :

« ... و هفت نفر از اهل « قوالطاس » آمدند بخدمت شاه عالم که شاه عالم را امتحان بکنند ، آمدند در نیم فرسخی مغاره‌ای بود ، در آنجا ماندند و گفتند که اینقدر راه طی کرده آمدیم باید دریش ما بدینجا بیاید و با او مکالمه نمائیم ... بر شاه عالم عیان بود بود فرمود ای « قابض » ، حضرت « قوالطاس » استقبال خواسته‌اند ، شما بروید يك پاره ابری که در پشت کوه « قاف » می‌باشد امسال هفت سال است نباریده است اورا ببرید از ایشان پیشواز بکنید ، « قابض » بفرموده شاه عالم رفت همان پاره ابر

۱ - مرز ایران و عراق

۲ - ب . ك . بگفتار ۱۳ همین کتاب .

را برداشته رفت بر بالای سرایشان سه شبانروز بارندگی کرد تا از گرسنگی و سرما جان را تسلیم نمودند .

القصة حضرت «کاعرب» (و) یاران «قوالطاس» مرده به حضور پادشاه عالم رسانید کرمدار عالم ، امر نمود یا «پیر شرط» بدهید چادر سفیدی بر پا کنند بفرمایش شاه چادر را بر پا کردند ، فرمایش شد که «کاکه پیره» ، اینهارا عمل بدهید «کاکه پیره» آنچه شاه عالم فرمود بجا آورد . کرمدار عالم قدم مبارک بر سرایشان ارزانی فرمود (به عصای) آنکه در دست مبارک داشت ، بر هر یکی عصائی زد ، گفت «قم باننی^۱» . از باطن شاه عالم هر هفت زنده شدند و بخاک پای شاه عالم مشرف شدند ، یاران «قوالطاس» عرض کردند قربان خاک پای مبارک شویم ، استدعا داریم از سر تقصیر این گناهکاران درگذرید ، شاه عالم فرمود جریمه شما نیست باید شما هم یک ماه روزه بگیرید .

عرض کردند : «قربانت شویم ما اهل حق می باشیم چرا روزه بگیریم» کرمدار عالم فرمود باید بگیرید ، هرگاه اهل حق می شدید شك نمی آوردید خلاصه یاران (دیدند) حرفشان بجایی نخواهد رسید ، (رفتند) حضرت «کاپیره» به شفاعت خود آوردند ، «کاپیره» عرض کرد یا دین ایمانم ، امیدوارم گناه این طایفه ها به این کمترین ببخشید ، این گناهکارا شفاعت خواه خود آورده اند . شاه عالم فرمود «یا پیر شرط» بشرطی از گناه ایشان میگذرم که بر سر «شرط بنیامین» برقرار باشند ، دیگر بهوای نفس خود حرکت نکنند ، هرگاه بعد از این هر طایفه ای بی ارکانی بکند از جمع^۲ یاری بی بهره می باشد ، لکن اینها که شما را وساطت خود کرده اند هرگاه به سر شرط تو ثابت قدم می باشند روزه چه بر این ،

چه بر غیر طایفه اهل حق « روزه حرام فرمودم » ، هرکس که خودش در جمع اهل حق حساب بکنند ، « روزه بگیرد » ، از « جمع مردان بیرون است » ، داخل سایر ملتها باشد دست او به قطار « بنیامین » نخواهد رسید ، دیگر یا « پیر شرط » هرکس اهل حق می باشد باید جشن شاهی بکند .

« کاپیره » عرض کرد دین ایمانم ، دلفان جشن بکنند یا کوبه سایی ، فرمود ، دواست ، دلفان بکنند کوبه سائی سه روز ، روزه بدارند از این قرار که فرمایش میشود .

.... کاپیره عرض کرد دین ایمانم ترا به بیزوالت قسم میدهم ، روزه اینهارا به این گناهکار عفو بفرمائید چرا راه حقیقت خلل برنمیدارد ، شاه عالم کرم کرد با « پیر شرط » ، تو اقرار بکن اینها از اقرار خود بازگشت نمودند و طریق شرط شما را بجا نیاوردند و خلاف ارکان نمودند داخل حرام شدند بعد از آنکه « کاپیره » قسم یاد نمود شاه عالم کرم کرد بشرط پیر قسم چونکه « پیر شرطی » راضی نیست اهل سلسله خود « روزه بگیرند » ، اینجانب بنا بخاطر ایشان روزه بر جمیع طایفه شان « حرام کردم » ، گوهرشاهی (روزه باطلن) :

شاه کرم کردن روزه باطلن هرکس روزهش کرد زهر قاتلن

ز شرط بنیامین هم او عاطلن

شاه فرماید (میکه بو روزه) :

تمام اعضا میکه بو روزه انکار ازل نه آتش سوزه

اهل حقانم مدامن روزه

کاپیره فرماید (دل پرائنده) :

یاشا امانه دل پرائنده هرکس روزه کرت قوم ننوه

داخل وملت هفتاد گروه

کاکا عرب فرماید : (کرده موچه ناچان)

دوست پادشام کرد موچه ناچان و زمین نا چه چوب دوچان

نشانه ننوسه یل ویش پاچان

کاکه رحمان فرماید : (نگیره روزه)

هرکس که یار نگیره وروزه سه روزه گیران نه آتش سوزه

خاران نزانان یکماه سه روزه

قابط فرماید (یا شاه امانه)

یار روزه نیو یا شا امانه هرکس روزه کرت او بی سامانه

آخر که شکار گرگ دمانه »

مجموعه . ص ۸۵ - ۹۰

اشعار فوق به لهجه کردی اورامانی است، آقای محمد حسینی که

از اهالی کردستان می باشند آنها را به شرح زیر ترجمه کرده اند :

شاه کرم کرده است روزه باطل است (گرفتن روزه را برداشته)

هرکسی روزه بگیرد (گرفت) زهر قاتل است (روزه گرفتن)

از شرط بنیامین نیز او عاقل است

تمام اعضارا میکن به روزه (تمام اعضایت باید روزه دار باشد)

انکار ازل از طرف آتش سوز است (آتش پرست)

اهل حقیقتم من می دهد مرا روزی

ای شاه امان، دل پراز اندوده شده است.

هرکسی روزه گرفت از قوم ننوه است (شاید قوم نوح را منظور دارد)
داخل به ملت هفتاد گروه است (شاید اسلام را گوید).

دوست شاهر مزرعه ناچان

به زمین فرو نمی رود چوب دوحاچان (شاید گاو آهن منظور کرده است)
نشانه از ستاره سپیل به پایش است (این نشانه ها در پایش پیدا است)
هرکس که یار خدا باشد روزه نمی گیرد

سه روز روزه شدن از آتش سوزنده است^۱ (آتش پرست سه روز می گیرد)
پست ها نمیدانند یکماه سه روز است

یاراروزه نیست ای شاه امان هرکسی که روزه دارشداوی سامان است
آخر کار شکار گرگ دمان است

تحریم روزه و سبیل گرفتن و قلیان کشیدن

«صاحبکار فرمود در دون^۲ مرتضی علی قرار چنین بوده هرکس که
مارا خواست، «سبیل نگیرد»... «از نان و آب روزه نباشد»، اهل حقیقت
«قلیان نکشد»، آن وقت قرار چنین بود، چه بطریقت چه بر حقیقت، ما
اقرار دادیم در پیش محمدالمصطفی، هرکس از این سه چیز بیرون باشد
ما از او جدا باشیم، نشانه یاری همین طور است...».

مجموعه . ص ۱۳۲

۱ - از این بیت چنین مستفاد میشود که يك عده از جماعت اهل حق

منکر این سه روز، روزه هم هستند.

۲ - یعنی در دوره ای که خداوند در جامه مرتضی علی (ع)

دعای روزه

سدروز روزه می‌گیرم بعشق یاران قول‌طاس^۱، از ماگرتن از حق قبول کردن، اول یار، آخر یار، اول آخر عزیز شاه خداوندگار .

مجموعه . ص ۱۴۴

نیت روزه

اگر پرسند ایام روزه نیت چه میکنی؟ . بگو روزه میگیرم روزه پادشاهی، از لوح تا قلم، از گاو تا ماهی، به این شرط اقرار بنای پستان، بنای دعوت پادشاهی بعشق یاران گول‌طاسان^۲، بحکم عزیز خاوندگار .

مجموعه . ص ۱۵۱

سرانه، فطره و نذور مربوط به روزه

اهل حق وجوه مختلفی بمناسبت ایام روزه‌داری وعید فطر بنام سرانه یاری، سرفطر یاری، نذر و نذر ثبت اعمال بخاندان پیرو دلیل میپردازند:

- ۱- هر سال برای هر نفر سه ریال پردیوری (برابر سه مثقال نقره خالص) به عنوان « سرانه یاری » روز پادشاهی^۳ به پیر و دلیل باید پرداخت شود که دو ثلث آن سهم خاندان پیر و یک ثلث سهم خاندان دلیل می‌باشد . بهتر است اضافه بر سرانه، نیاز دیگری به پیر و دلیل داده شود.
- ۲- از شب اول نیت تا شب پادشاهی (از دوازدهم تا پانزدهم)

۱- در اصل کتاب قمرطاس است ولی صحیح بنظر نمیرسد، قولطاس یا قولطاسیان یکی از طبقات هشتگانه اهل حق است .

۲- قولطاسان صحیح بنظر میرسد .

۳- روز پادشاهی یعنی روز عید اهل حق .

چله بزرگ زمستان) از طرف هر خانوار بقدر بضاعت مالی خود، برای هر شب نذری بشرح پایین داده میشود، اگر چه خیلی ناچیز هم بوده باشد: نذر شب اول بنام «پیرازلی» و نذر شب دوم به نام «دلیل ازلی» و نذر شب سوم به نام «مصطفی داؤدان» (جهت رفع بلیات) و نذر شب چهارم به نام پادشاه حقیقت «سلطان صحاك» می باشد.

۳ - هر يك از افراد اهل حق به نام «سرفطریاری» پنجشاهی پردیوری (معادل يك ربع مثقال نقره خالص) شب اول و یاشب پادشاهی باید بردازد.

۴ - برای هر نفری در روز پادشاهی و یا شب بعد آن روز، يك گرده نان بنام «گرده رمزبار» صرف می شود.

۵ - علاوه بر اینها نذر دیگری به نام «پیرموسی» به عنوان «ثبت اعمال» در فاصله شب شانزدهم تا آخر ماه روزه داده می شود.

گفتار ۱۱

نذر

نذر یکی از احکام مهم آئین اهل حق است، که برای انجام آن اهمیت زیادی قائلند و دستورات مفصل و خاصی دارند، ولی ما سعی خواهیم کرد که قسمتهای غیر مهم آن را برای اجتناب از اطناب حذف کنیم و فقط بآن قسمت از مطالبی که دانستن آن ضروری بنظر میرسد اکتفا نمائیم.

در احکام نذر آنچه بسیار جالب توجه است اینست که اولاً برای ادای نذر، قبول شدن آن شرط نیست « اهل حق نذری بهر قصدی و برای هر حاجتی که مشروع است کرده باشد ولو آن حاجت هم (بنا بر مصلحتی) برآورده نشود و باید آن نذر را ادا نماید چونکه اهل حق واقعی کسی است خیر خود را در مصلحت خدا ببیند »^۱.

ثانیاً اهل حق هر تعهد و نذری که در « خواب » مینمایند و یا هر تصمیمی که در عالم رؤیا میگیرند باید آن را انجام دهند.

مراتب زیر از مقاله‌ای که بوسیله آقای دکتر محمد مکرری ترجمه شده از مجله علوم اجتماعی (دوره ۱ شماره ۲ سال ۱۳۴۷ - ص ۱۳۴) برای مزید اطلاع در این باب نقل میشود:

نذر کردن در خواب

« به نظر اهل حق ، تصمیماتی که در « خواب » گرفته شود و نیز « نیاتی » که در « خواب » کرده شود الزام آور است و باید آنها را انجام داد . حاج نور علی در این باب به تفصیل سخن میگوید و چندین فصل به تعهدات و نذرهایی که در خواب کرده می‌شوند ، اختصاص می‌دهد . در فصل ۲۸ کتاب سابق الذکر میگوید : بهتر آنست که نیت و عهد و نذری که در خواب شده بموقع عمل در آید و در این باب چهار مورد ذکر می‌کند :

- ۱ - شخصی در رؤیا به بیننده خواب دستور میدهد که فلان نذر را انجام دهد .
- ۲ - بیننده خواب صاحب شیئی معین و خاصی است و در خواب می‌بیند که آن را به نذری اختصاص داده و وقف کرده است .
- ۳ - بیننده خواب در عالم خواب تصمیم می‌گیرد که عملی خاص را به قصد نذر انجام دهد .
- ۴ - صاحب خواب در خواب می‌بیند که کسی به او می‌گوید : تو می‌بایست برای نذرت فلان کار را انجام می‌دادی چرا بدان عمل نمی‌کنی؟ بیننده خواب حتی اگر چنین نذری نکرده باشد باید آنرا اجرا کند و اگر در پیداری به یاد نیاورد که به خاطر و در قبال کدام پیر تعهد

انجام آن نذر را به گردن گرفته است باز باید بدان عمل کند . اما اگر نذر برای او سنگین باشد از انجام آن معاف می تواند بود .
نذرهای اهل حق عبارتند از: ۱ - خدمت . ۲ - نیاز . ۳ - شکرانه .
۴ - آنچه از حیث تشریفات مانند قربان است . ۵ - آنچه در حکم قربان است . ۶ - قربانی .
شرح هر يك از نذور ذیلا بیان میشود :

۱ - خدمت

« خدمت » عبارت از نذریست که حد اقل $\frac{1}{4}$ کیلو برنج و (۷۵۰) گرم روغن حیوانی خالص را بشکل « پلو » پخته بایک «خروس» که سنش از شش ماه کمتر نباشد با مقدار کافی نان (باید کمتر از یکمن نباشد) با ترتیبات مسلک اهل حق در جمخانه خورده میشود .

۲ - نیاز^۱

« نیاز^۱ » عبارت از نذریست که در موقع انعقاد جم بدون تعهد قبلی با احترام و افتخار مجلس مزبور با کمال عجز و فروتنی تقدیم جمخانه میشود تا در ختم مجلس صرف شود .

۳ - شکرانه

شکرانه دارای همان شرایط نیاز است و در مقابل خوشی که بر اثر رسیدن بنعمت و آرزوی خود از يك چیز خوردنی با تشریفات نذر صرف میشود .

۱ - این نذر را از حیوانات و مأكولات مطبوخه نمی توان داد .

۴ - آنچه از حیث تشریفات مانند قربان است

« خربزه » و « شکر » (قند هم جزء شکر است) و « بادام » و « قاویت »^۱ و « نمک » از حیث انجام تشریفات (با تفاوت جزئی) مانند قربان میباشند .

۵ - آنچه در حکم قربان است

انواع « ماهی های » هلال گوشت و « جوز بویا » و « انار » و « گرده » (هر گرده از یک سیرروغن و دو سیر آب و آرد بمقدار لازم تهیه میشود) قربان نیستند ولی در حکم قربان میباشند و با تشریفات قربان (با تفاوت جزئی) صرف میشوند .

۶ - قربانی

حیواناتی که میتوان از آنها قربانی داد عبارت اند از: « خروس »^۲ و « گوسفند » و « گاو اهلی » و « شتر » (گاو و گوسفند غیر اهلی نیز از قبیل گاو ، گوزن و انواع گوسفندها و آهوی صحرايي) به شرط نروسالم و صحیح الاعضا بودن و پیر و ضعیف نبودن .

تشریفات ذبح قربانی

مراسم ذبح قربانی عبارت از اینست که پس از تیز کردن تیغ آنرا

۱ - کلمه ترکی و عبارت از آرد جهوبات بوداده است که باید از هفت

جنس کمتر نباشد .

۲ - سن خروس کمتر از شش ماه و سن شتر و گاو و گوسفند کمتر از سالی

نباشد که ماده آن جنس در آن سال بقانون طبیعت آبستن شود .

با «شکرانه» ای پیش سید و یا نماینده او می‌آورند ، « دعا خوان» کمر خود را بسته « تیغ» و «شکرانه» را در دست گرفته دو زانو رو بقبله می‌نشیند، لبه تیغ را در مقابل دهن خود میگیرد ، یکنفر که عنوان « خادمی » دارد در مقابل « سید » در حال « رکوع » ایستاده میگوید « الله » سید جواب میدهد (ای والله) در این موقع دعای مخصوص « تیغ » خوانده میشود ، خادم با همان حال رکوع دوباره تکرار میکند « الله » از طرف « سید » همان جواب اولیة « ای والله » پاسخ داده میشود سپس خادم « سجده ختم » را بجا آورده به تقسیم « شکرانه » می‌پردازد ، در صورت حاضر نبودن « خادم » ، باید خود « دعا خوان » وظیفه او را با گفتن « الله » و تقسیم « شکرانه » بجا بیاورد .

مسائل مربوط به ذبح قربانی

- ۱ - خون قربانی را باید کاملاً شسته ، در جایی پنهان نمایند که هیچ جانوری نتواند آنرا بخورد و پس از کندن پوست بدن و پاکه و پاچه‌اش، شکمش را پاره نمایند، واستخوانش را از هم طوری جدا کنند که شکسته نشود، سپس اعضای حرام را جدا و ما بقی را بدون کم و کاست در دیگ قرار داده بپزند و تا کاملاً پخته نشده غیر از نمک نباید چیزی (از قبیل نخود و لوبیا و فلفل) بآن بیفزایند .
- ۲ - قربان طبق دستورات شرعی و رو بقبله ذبح خواهد شد و پس از خواندن دعای تیغ نباید لبه آن تیغ تا پایان مراسم قربانی با چیز دیگری تماس بگیرد .
- ۳ - اعضای حرام و مکروه قربان باید در محلی پنهان شود تا از

خوردن جانوران مصون بماند .

۴ - مغز گاو که بعقیده اهل حق خوردن آن حرام است . باید در پارچه سفیدی پیچیده دفن شود .

۵ - آنچه از پوست و روده حرام خریدار دارد فروخته ، با پول آن نیازی تهیه و در همان جمع قربان شود و در صورتیکه اعضاء مزبور فروخته نشود ، صاحب قربان باید قیمت عادلانه آنها را صرف نیاز نماید .

۶ - صاحب قربان باید بقدر کافی نان (کمتر از یکمن نباشد) تهیه کند و نان باید با قربانی در جمع، دعاخوانده شود والا خوردن آن جایز نیست .

۷ - آتشی که با آن قربان پخته میشود تاختمدعای قربانی نباید برای چیز دیگر مصرف شود، چهره چه با این آتش پخته شود حکم نذر بر آن جاری است و باید دعا خوانده شود و همچنین آتش نانی که برای نذر پخته میشود همین حکم را دارد .

مراسم صرف قربانی در جمخانه

پس از آنکه قربانی پخته و به جمخانه آورده شد کسی که تصدی تقسیم گوشت قربانی را بعهدہ خواهد گرفت باید دستهای خود را تا آرنج با صابون بشوید و پس از انعقاد جمع، خادم برای شستن دست حاضرین (این دست شستن در حکم وضوی جم نشین است) با آفتابه‌ای در دست راست ولگنی در دست چپ بهمجلس وارد میشود ، وباگفتن «اول و آخر یار» رسمیت مجلس را اعلام و یک قطره از آب آفتابه را تبرکاً به لگن ریخته،

به سجده رفته ، بلند میشود ، بعد با حالت رکوع ، اول از سید دعا خوان قربان و سپس از طرف راست مشغول شستن دستهای جم نشین میگردد . اهل جم هم هر يك با اشاره دست لبه لگن را بوسیده ، و دستهای خود را شسته ، دوباره لبه لگن را با اشاره بوسیده ، با رطوبت دست و گفتن « اول و آخریاری » صورت خود را مس می نماید ، در صورتیکه آب آفتابه تمام شده و یا لگن پر شود خادم در جای خود میایستد ، خادم دیگری که فراش نامیده میشود آفتابه را پر و یا آب لگن را خالی میکند و اگر عده جم نشین زیاد باشد خادم و کمک کار دیگری از طرف راست خود شروع بدست شستن مینماید و در خاتمه خادمین هم پس از شستن دست یکدیگر مانند اول یکقطره از آب آفتابه را تیمناً به لگن ریخته و ذکر « اول و آخریاری » را تکرار و پس از سجده ، آفتابه لگن را بیرون میبرند .

چون پس از آوردن آفتابه لگن به جمع و اعلام رسمیت از طرف خادم نشستن و بر خاستن به جم نشینان ممنوع میباشد (مگر در مواقع اضطراری) بنا بر این اگر کسی در وسط دست شستن وارد جمع شود در صورت نبودن جا در همانجا برپا میایستد و در نوبه خود دستش را میشوید (این شخص از دست بوسی^۱ معاف است) و پس از ختم دستشوئی با خادم معاً سجده میکند و در صورت غفلت از انجام این عمل دیگر نمی تواند بنشیند . بعد از انجام مراسم دستشوئی خادم سفره را با گفتن « اول و آخریاری » در جمع میگستراند ، و بعد از آن بترتیب نمک و نان خوان گوشت قربانی را با ظرفی از آبگوشت قربانی میآورد و با آوردن هر يك ذکر « اول و آخریاری » را تکرار مینماید سپس نمک و نان و ظرف آبگوشت را بسفره

۱ - مراسم دستبوسی در گفتار مر بوط به جمعخانه ذکر شده است .

و خوان گوشت قربانی را به پیش خلیفه میگذارد تا خلیفه با اذن جم استخوانهای گوشت قربانی را جدا نماید (البته در صورت زیاد بودن گوشت قربانی با اجازه خلیفه اشخاص دیگری از جم نشین ها میتوانند باو کمک کنند) و پس از جدا کردن استخوانها خادم استخوانهارا در ظرفی ریخته نمک می پاشد ، همچنین گوشتها را نمک پاشیده مقداری آب گوشت چرب روی گوشتها میریزد و چند قطعه نان برای مستور ماندن از انظار و سر برکت روی خوان قربانی میاندازد ، سپس خلیفه با اندازه جای يك دست نان را کنارزده باندای « حق » و با ادای ذکر « اول و آخریاری » گوشت و استخوان قربانی و نان را پیش حاضرین باین ترتیب قسمت می نماید :

خلیفه با دست راست تقسیم را شروع کرده ، هر قسمت از گوشت قربان را در داخل نان گذاشته به حاضرین میدهد و هر بار که دستش را برای برداشتن گوشت بداخل ظرف میبرد یکی از « اسماء الله » را به زبان آورده شروع به قسمت دادن مینماید :

اول يك قسمت بنام سرجم^۱ بایك قلم استخوان بلولی^۲ و استخوان کله قربان بوسیله خلیفه به خادم داده میشود ، خادم قسمت را پس از « زیارت » کردن ، در حال احترام در آستانه جم در حال « رکوع » میایستد پس از ادای ذکر « اول و آخریاری » تکبیر می گوید سید نیز بلافاصله شروع بخواندن

۱ - سرجم عبارت از قسمت اول است بنام شاه حقیقت یعنی ذات احدیت چونکه آن مجمع عبادت را محاط از محیط جلوه ذات حق دانند بهمین اعتبار رأس جم را مقام حق قرار داده و آن قسمت را سرجم می نامند - برهان ص ۹۷

۲ - بضم با در اصطلاح اهل حق قلمهای استخوان دست قربان .

دعای قربان می‌کند در اینموقع که جمع نشینها دو زانو نشسته اند کمر خود را خم کرده دستهای خود را در حالت قنوت گرفته به عبادت مشغول میشوند و در آخر هر جمله « آمین » میگویند ، پس از خاتمه دعا بوسیله سید، خادم ذکر « اول و آخریاری » را گفته سجده میکند ، حاضرین نیز مانند خادم به سجده میروند ، پس از آن خادم « سرجم » را که تا آن موقع در دست داشت در نزد ظرف گوشت بزمین می‌گذارد. پیش خلیفه میرود، قسمت‌ها را از خلیفه دو دستی و در حال احترام گرفته اول به سیدی که دعای نذر را خوانده است میدهد بعد بترتیب از طرف راست شروع کرده سهم هرکس را میدهد و هر بار هم باید از طرف راست حرکت کند ، خلیفه و خادم باید کارها را با کمال آرامی و احترام و سکوت ، حتی الامکان با اشاره انجام دهند . جم نشینان هم همینطور، پس از اتمام تقسیم گوشت قربانی خادمها قسمت خود را گرفته در آستانه جم‌خانه قرار میگیرند با دو دست قسمت را نگه میدارند و مانند مرتبه اول در حال رکوع « اول و آخریاری » گفته خادم، اول تکبیر گفته و سید نیز دعای قبلی را تکرار میکند اهل جم هم در حال « رکوع » قسمت‌های خود را با دو دست گرفته مشغول ذکر و آمین گفتن میشوند و پس از تمام شدن دعای دوم سید به جم نشینها اجازه خوردن صادر میکند و ظرف آبگوشتی که برای دعا خواندن بجم آورده بودند از جم خارج کرده داخل دیک آبگوشت مینماید و هرکس می‌تواند (اعم از جم نشین و غیره) از آن استفاده کند .

پس از صرف قربانی و اعلام فراغت از طرف خلیفه ، خادم نان و نمک و سفره و استخوان‌ها را درخوان گوشت قربانی قرار داده و در آستانه

جمخانه در حال « رکوع » بدست میگیرد و « اول و آخر یار » و تکبیر میگوید، جم نشینان نیز دست به دعا و در حال رکوع « آمین » میگویند و در این موقع سید دعای سفره را میخواند و سفره و خزان را از جم بیرون میبرند بلافاصله خادم قدحی پر از آب^۱ خوردنی به جم میآورد و پس از گفتن « اول و آخر یار » آب را اول از سید و سپس از طرف راست میگرداند تا هر کس تشنه باشد بخورد و کسانی هم که تشنه نیستند یک قطره از آن آب به عنوان زیارت مینوشند و خادم باید در موقع گرداندن کاسه آب، محل تماس لب را تغییر دهد و پس از نوشیدن اهل جمع خادمها هم باید از آن آب بخورند و با گفتن « اول و آخر یار » قدح را از جم خارج کرده آفتابه لگن برای دستشویی بیاورند. آداب دستشویی عیناً مانند مرتبه اول است فقط این دفعه بجای مسرطوبت دست بصورت، یک مشت از آب آفتابه را مززه کرده از گلو فرو میبرند، بعد از انجام مراسم دستشویی خادمها دست جم نشین را میبوسند و سپس دست یکدیگر را بوسیده به سجده میروند و « اول و آخر یار » گفته از سجده بلند شده در حال « رکوع » ایستاده خادم اول « الله » گفته سید هم دعای رخصت میخواند خادمها دوباره به سجده رفته « اول و آخر یار »

۱ - باین آب در اصطلاح اهل حق « آب چرخ » گفته میشود. در کتاب ایلخچی (ص ۷۸) از این آب به عنوان شربت « وحدت » نام برده باین شرح توضیح میدهد: چهل تن اول دفعه در جمع، شربت « وحدت » را خورده اند همان شربتی که امروزه هم در جمع نوشیده میشود. ترکیب مخصوصی دارد و حتماً باید حبه‌یی انگور یا کشمش هم داخل آن باشد، این شربت همیشه قبل از « شکرانه » صرف میشود و شربت « وحدت » را « شاه شربتی » (شربت شاه) هم میگویند.

گفته از جم « همت » خواسته برمیخیزند . اگر « نیاز » صرف نشده باشد سید از خادمها « نیاز » را مطالبه میکند خادم اظهار میدارد: « بشرط مهلت ». در این صورت تشریفات جمع قربانی پایان یافته، جم نشینان برای رفتن آزاد میباشند .

دعای سفره

این دعای از صرف قربانی (دیک جوش) قبل از اینکه سفره برچیده شود وسیله پیریا « مرشد » خوانده میشود :

« ... یا علی ایوالله، الحمد لله رب العالمین، ایوالله، سفره سلطان، کرم خاندان، کرم، کرم علی نور، نور نبی، شکسته، بسته، جان مدعی، برما حلال، بر صاحبانش خیر و برکت، ایوالله، سفره مردان کم مگردان، خیرش به پیش، شرش دورگردان، از کرم شاه مردان، صاحب خیر، داخل خیر دم مردان، نفس پیر، باطن مرتضی علی .. هو .. » .
نسخه دیگر از دعای سفره :

« خیر صاحب خیر قبول باشد، ثبت دفتر موسی باشد، نازدردون داؤد باشد، عریضه در گذارنده باشد، ما را به دست صاحب مال سپرده باشد، نیاز هفت تونه^۱ نیاز جلانه، نیاز ایوان قبلایان^۲ زرین کمر، نیاز هفده کمر بسته، نیاز احمد برنده، نیاز (بابا) چادوش دیوان، نیاز میان نریمان، نیاز پیر عالی موردین، نیاز شاه ابراهیم، نیاز عالی و عالی تن، نیاز پیر عالی قلندر، نیاز عبدالله کوچک، نیاز سخر بغداد، نیاز ناز

۱ - در اصل هفت دو نه

۲ - در رساله دیگر غلامان

خواره ، نیاز پیر رستم مور . . » .

دعای رخصت (پایان حلقه جم)

« ... یا علی ایوالله خارومار حواله نوالفقار ، پس وپیش فقرا ،الله و محمد و علی یار ، هرکه درآید برآید ، هرکه در افتد برافتد ازدم :
چهل تن وچهل ابدال نفس پیر باطن مرتضی علی .. هو .. » .

دعای سفره و رخصت از کتاب چهل تنان (ص ۸۸ و ۸۹) ونسخه دوم از دعای سفره از مجموعه رسایل اهل حق (ص ۱۴۵) نقل گردید ولی بنا بنوشته کتاب برهان الحق در دعای نذر پس از گفتن تکبیر^۱ و ذکر اسماءالله اسامی هفتن نیز باین ترتیب خوانده میشود : «^۲ اشاره شاه وشرط پیر بنیامین وردای پیر داود و قلم زرین پیر موسی و خدمت پاک خاتونه رمز بار و ناز ایوت هشیار و ناز ملک طیاریا (و ناز شاه ابراهیم و ناز شاه یادگار) «اول آخریار» و حکم عزیز شاه خاوندگار .

دعای سفره مانند دعای نذر است فقط قبل از « و اشاره شاه » عبارت «سفره سلطان ، نفس مردان ، جمع چلتنان» اضافه میشود .

در موقع خواندن دعای رخصت خادم در حال « رکوع » ایستاده و پاهای خود را جفت به هم متصل میکند و دو انگشت ابهام دو دست را روی دو انگشت ابهام دو پای خود گذاشته میگوید « الله » سید یا نایب

۱ - تکبیر را بهر عبارتی میتوان خواند ولی گنج نیدن این چند کلمه در آن واجب است : « حق - الحمد لله رب العالمین - سفره سلطان - کرم خاندان - از دم پیر تکبیر » .

۲ - (و) در اینجا بمعنی (به) است .

سید پاسخ میدهد « ای‌والله » و پس از گفتن اورادی بزبان کردی باین مضمون : « باز گشت ما بندگان گنه کار بسوی پروردگار درحال استغفار است ، که خواهجۀ کائنات نظر به شفاعات مقامات پیران مستجاب الدعوات تفضل فرموده ، در دنیا از جمع بلیات دور و در آخرت مورد عفو غفور واقع گردد » می‌گوید : « قاپی » جمع گشاد و امراستاد جم نشین آزاد ، راه رهروان ؛ بقای جاودان ، سرپیران ، کرم مهدی صاحب الزمان ، اول یار آخریار ، بحکم عزیز شاه خاوندگار .»

در دعای « تیغ » نیز خادم میگوید « الله » ، سید پس از گفتن « ای‌والله » میگوید : « تیغ برا ، نفس گیرا ، و اشاره شاه » درخاتمه برای دانستن اهمیت قربانی و آئین آن سرود شماره پنج را (با حذف قسمتی از آن) از کتاب « سرودهای دینی یارسان » (ص ۱۱۹ - ۱۳۴) در اینجا می‌آوریم :

دوستان قربانی (کنید) .

بگویم به شما آداب (و) آیه قربانی (را) .

آماده و تمام کنیم جشن سلطانی .

(زیرا) گفته روز ازل شاه مردان است .

سپاه شاه خونین خرسند میشود .

باعشق داود و همچنین بنیامین .

بوقت تنگی برای رفع بلا .

صلاح اینست که قربانی کنید .

اولین بار جبرئیل از غیب قوچ را بیاورد .

۱ - کلمه ترکیبی است بمعنی در .

- و بجای اسمعیل آنرا قربانی بکرد .
- دهم ذی الحجّه عید قربان می باشد .
- جهانیان می دانند و به شاه (هم) آشکار است .
- دومین قربانی « قوچ زرد » است .
- (که) گوشت ماهی دریا را میکائیل خورده بود .
- باید قربانی هم آماده و هم خوش رنگ باشد .
- شش ماه پرورده و چاق (باشد) و (با آن) خوش رفتاری کنند .
- جم برپاکنان باید چند نفر از یاران دل پاک باشند .
- مخاص (درگاه) شاه نامور سلطان سحاك باشند .
- دست و پایش را پاک کنید و بینی و دهانش بهمچنین .
- با آیه ارکان^۱ (آنرا) بجم بیاورید .
- همه جم نشینان باید بدنشان پاک باشد .
- وقابلیت حضور شاه سهمگین را داشته باشند .
- چشم نا پاکان بجم محرم نیست .
- که برابری پیر و پیرو را یکسان به بینند .
- برای اینکه نا پاک از معدن شیطانست .
- از آنرو است که به جم سلطان محرم نیستند .
- به رسم ازل و نشانه سلطانی .
- جم (نشینان) برای قربانی همت کنند .
- با ادب و با نظم قاعده دوستان بیائید .
- بیائید و پیشانی قربان را ببوسید .

۱ - یعنی برابر ارکان و قوانین اهل حق به جمخانه بیاورند .

شیرینی به شکرانه برایش بیاورید .
 کاش را شیرین کنید به شکرانه خودش .
 بعد از (همه) اینها دست راستش را بردارید .
 آنوقت (که) سودای تیغ قصاصش (را دارید) .
 دعای « شرط بنیامین » را بخوانید جم (نشینان) با (خواندن)
 آیه آمین همت کنید .
 قربانی را (یکجا یکمرتبه) بلند کنید .
 و در جایی که خالی از اغیار^۱ است داخل کنید .
 وقتی که قربان (را) بزمین میگذارید .
 باید بگوئید « با نازپاک بنیامین » .
 هنگامیکه تیغ را بدون مدارا میکشید .
 باید بگوئید « اول آخریار » .
 قربانی منحصر دیگری هست که آنرا نقدینه گویند .
 از اسمش (پیداست) که ظریفتر است (خوبتر است) .
 نمک پیاشید و کباب کنید .
 تا به حضور شاه بی خورد و خواب برود .
 قسمت بدون سرپوشی بکسی ندهید .
 قسمت به بینوا (بدهید) چون روحش برهنه است .
 بله (بشما) دوستان یکدل امانت میدهم .
 (که) پوست قربانی را پاره نکنید .
 برگ (پوست) را ای دوست باکینه پاره مکن .
 شکسته ندهید به جم بسته (یعنی استخوانهای قربانی را هاشکنید) .

۱ - یعنی غیر از اهل حق کسی آنرا نبیند .

- ظرف نفس را پاک کنید و در جم بنشینید .
- دور است در خواست کردن تا به خادم داده نشود .
- پوست قربانی را به جم بیاورید .
- هر چه بهای آنست آنرا سبز کنید (یا بمیوه یا به شیرینی بدهید).
- (پول آن پوست) را بگرده (نان) بدهید از چهل زیادتر نباشد .
- دو شاهی سفید نیز برای صدقه سر بدهید .
- دو شاهی سفید داودی (ای) یاران (بدهید) .
- آنگاه است که در شهرها پراکنده میشوید .
- بعد از این آبگرم به جم بیاورید .
- همه دستهای جم نشینان را بشوئید .
- تا تمام نشود همه کار و کردارش .
- با قلم زرین در طومار ثبت نگردد .
- خوب ، ارکانش^۱ را بجای آورید .
- برای رو سفیدی فردای آخرت .

گفتار ۱۲

میخوارگی

شایعات متواتر حاکی از اینست که میخوارگی در میان جماعت اهل حق منعی ندارد؛ در سفره غذای آنها مشروب جزو غذاهای مباح محسوب میشود ولی در کتب مربوط به یارسان مطلب صریحی در این مورد به چشم نمی خورد. با اینکه آقای دکتر ساعدی در کتاب «ایلخچی» از کتاب «کشف الاسرار» نقل میکنند که: «در باره روزه و نماز و حرمت مسکرات توصیه زیاد شده» باز در صفحه ۵۷ همان کتاب می گویند: «اما آنچه مهم است اینست که سر هر سفره بساط می هم هست که مردها می نوشند. در باره می خوارگی باید گفت که بین اهالی هیچ حرمتی ندارد. همه می خورند و بیشتر عادی هستند، عرق را در خانه ها از کشمش بهیچ می کنند، شراب زیاد معمول نیست، از تجملات حساب میشود. در خانه های اعیانی نیز خمی شراب پیدا میشود. دوجور عرق درده وجود دارد. عرق درجه اول که چهار تومان می فروشند و عرق درجه دوم، که سه تومان فروخته می شود، عرق را به موقع یا بی موقع می خورند. اما عده بی هستند که

تنها موقع غذا می نوشند ، در حضور زن و بچه‌ها . حتی بچه‌های بزرگتر نیز گاهی لب‌تر می‌کنند و کوچکترها با بطری آب و استکان کنار قبرستان می‌نشینند و ادای عرق خوردن بزرگترها را درمی‌آورند ، زن‌ها نمی‌خورند مگر با شوهرشان و به‌ندرت . اگر مهمانی بخانه‌شان برود و بیگانه باشد تنها تعارفش می‌کنند و زیاد هم اصرار ندارند ، ولی اگر خودی باشد بساط غذا و می را بی‌تعارف پهن می‌کنند . روزهای عید، موقع دیدوباز-دید ، علاوه بر شیرینی و آجیل ، در هر خانه بساط می و غذا نیز هست ، لقمه‌ی غذا و گیلاسی می می‌زنند و بلند می‌شوند ، در اعیاد دیگر ، مخصوصاً در عید نبی که دیگر به حد افراط می‌خورند ، در ده چند نفر را دیدیم که دچار عوارض شدید الکلیسم بودند ، یکی‌شان مردی بود چهل‌ساله با صورت پف کرده و چشمان قرمز . صبح زود دو بطری بزرگ خورده بود و آمده بود بیرون ... پیر مردها هم می‌نوشند . اسد عمو باغبان پیر خانوادهٔ الله‌قلی آقا دو لیوان بزرگ عرق خورده بود و آمده بود نشسته بود به صحبت . اما حال عادی داشت . پرسیدم بابا تو دیگر چرا می‌خوری گفت : « می‌خورم که سرگیجه بگیرم » مرد خوش صحبتی بود . عینک دودی می‌زد و موقع صحبت عینکش را برمی‌داشت و با سبیلش بازی می‌کرد .

گفتار ۱۳

حقیقت آئین اهل حق

نظر براینکه غرض از تألیف این کتاب شناختن حقیقت آئین اهل حق و پی بردن باصول و مبانی آن میباشد ، بنا براین به تفصیل در این قسمت بحث خواهد شد تا ابهامی که بر اثر مخفی نگهداشتن حقیقت آئین مزبور حاصل شده و بهمین جهت اظهار نظر صریح در این مورد را با اشکال مواجه ساخته است از میان برود .

در باره حقیقت آئین اهل حق آراء و عقاید مختلفی اظهار شده است : بعضی اهل حق را از غلاة شیعه و علی اللہی وعدهای آنان را مسلمان و برخی این آئین را يك آئین ایرانی میدانند . برای روشن شدن مطلب بشرح زیر می پردازیم :

غلاة شیعه و علی اللہی^۱

غلاة عبارت از آن عدهای است که در حق حضرت رسول و علی و

۱ - باید دانست که علی اللہی ها به دو دسته تقسیم میشوند : دسته ای از آنها فقط به الوهیت حضرت علی (ع) معتقد هستند ولی فرقه دیگر علاوه بر اینکه

یاسایر ائمه (ع) غلو کرده آنها را بمقام الوهیت میرسانند. چنانکه معروف است یکی از غلاة بخدمت حضرت علی (ع) آمد و گفت «یا علی الاعلی» السلام علیک ، آنحضرت بقتل اودستور دادند . غلاة از بدو اسلام تا این تاریخ بفرق مختلفه تقسیم گردیده در هر دوره هر یک از آنها باسامی و عناوین و آداب و رسوم مختلف ، معتقد بالوهیت علی (ع) و پیشوایان خود شده‌اند و فرقه‌ای که اعتقاد بالوهیت علی (ع) دارند «علی‌اللهی» نامیده شده است و «اهل حق» نیز از همین فرقه میباشد ولی در کتب مربوط بادیان و مذاهب ، از غلاة شیعه باسم «اهل حق» نامی برده نشده است ، بلکه آنچه راجع به معتقدات غلاة «علی‌اللهی» و آداب و رسوم آنها آمده منطبق با آداب و رسوم «اهل حق» میباشد .

آقای علی اصغر حکمت در کتاب «تاریخ ادیان» غلاة را چنین تعریف میکنند «بعضی از ایشان تا جائی در حق آنحضرت (علی) مبالغه و غلو کرده‌اند که مقام او را بدرجۀ الوهیت بالا برده و وجودش را مستحق پرستش می‌شمارند و با شاربیا و سبلیت‌های آویخته که شعار ایشان است . بمعتقدات و اصول خود سرگرم‌اند» .

به الوهیت علی (ع) اعتقاد دارند معتقدند که خدا در کسان دیگری نیز حلول کرده است . مشعشیان از این فرقه محسوب میشوند که به اعتقاد آنها خداوند در زمانهای مختلف در کالبدهای گوناگون داخل میشود . بانی این فرقه سیدمحمد فرزند سیدفلاح است و در حال حاضر شاه نظر فرزند منصور میرزا از بازماندگان سیدمحمد در «دورود فرامان» جانشین نیاکان خود میباشد و ادعای الوهیت دارد و بنا به قانون آئین او قسمت ذکور چهارپایان پیروان او متعلق به شاه نظر میباشد که همه ساله بوسیله گماشتگانش جمع آوری میشوند .

گرچه بعقیده استاد « مینورسکی » « اهل حق » غیر از « علی اللہی » و « چراغ سوندورن »^۱ و « خروس کشان » و « اهل الحقیقه » و « متصوفه » است ولی خود او میگوید : « مذهب اهل الحق روی عقیده غلاة شیعه بنا شده و با مذهب تناسخ و تصوف آمیخته و بشکل آئین مخصوص ظهور کرده است » با توجه باینکه حلول و تناسخ یکی از اصول معتقدات اهل حق میباشد و این فرقه معتقد است که -۱- در هفت تن که یکی از آنها علی (ع) میباشد حلول کرده است ، پس بدون تردید فرقه مزبور بالوهیت علی اعتقاد داشته « علی اللہی » بشمار میروند . « کنت دوگوبنیو دانشمند فرانسوی » در کتاب « سه سال در ایران » می نویسد :

« دیگر از مذاهبی که در ایران وجود دارد مذهب « اهل حق » است که ترکها و اعراب بنام نصاری میخوانند و ایرانیان « علی اللہی » مینامند .

کلمه نصاری معنی مسیح را میدهد و علت اینکه اعراب و ترکها این جامعه را نصاری مینامند برای اینستکه آنان حضرت علی علیه السلام را که داماد پیغمبر است خدا میدانند و چون مسیحیان هم عیسی را با خداوند یگانه فرض میکنند اینستکه اعراب مذهب « علی اللہی » راشبیه به مسیحی کرده اند ولی در ایران این طایفه همه جا بنام علی اللہی خوانده میشوند .

داستانی را که در خصوص پیدایش این مذهب نقل میکنند اینست که : مذهب مزبور در زمان حیات حضرت علی بوجود آمده و با اینکه

خود آنحضرت بپیچ وجه نمی خواسته است او را خدا بدانند و حتی اولین کسی که او را خدا نامید بقتل رسانید با این وصف پیروان این مذهب روز بروز زیاد شد و این یکی از مذاهب عجیب دنیاست که مؤمنین پیشوای دینی خود را خدا بدانند بدون اینکه خود این پیشوا خویشان را خدا بدانند. شماره پیروان این مذهب در ایران نسبتاً زیاد است بطوریکه بعضی از شیعیان متعصب هم تقریباً جزو « علی‌اللهی‌ها » هستند. حالا چه شد که چنین مذهب عجیبی در ایران بوجود آمد و با اینکه خود پیشوا نمی خواست او را خدا بدانند و جداً از این عنوان و نسبت بری بود باز او را خدا دانستند^۱.

در لغت نامه دهخدا تحت عنوان « علی‌اللهی^۲ » چنین آمده است :
 « نام یکی از فرق غلاة شیعه است و آنان را در نقاط مختلف بنامهای دیگر چون « نصیری^۳ »، « اهل حق » و غیره نیز خوانند در باره اصل و ریشه « علی‌اللهیان » آراء و نظریات مختلفی است که مهمترین آن اینست که آنها را يك فرقه سیاسی میدانند که ایرانیان متعصب برای انهدام بنیان اسلام این فرقه را تشکیل داده‌اند و بعضی اجداد آنان را « مسیحی » یا « ارمنی » و « آسوری » میدانند. اما خود « اهل حق » میگویند که

۱ - آن قسمت از مقاله « کنت گوینو » که حاکی از این بود که در ایران « غلاة » و « علی‌اللهیان » « اهل حق » نامیده شده‌اند در اینجا نقل گردید . ولی مشارالیه در خاتمه مقاله مینویسد که من از مذهب اهل حق چیزی نفهمیدم و حقیقت آنرا درک نکردم . بنابراین چنین معلوم میشود که این نویسنده شهیر بمدارك لازم دست نیافته است تا به حقیقت آئین مزبور پی ببرد .

۲ - حرف ع ص ۱۴۲ بخش ۲ .

۳ - بضم نون وفتح صاد و سکون یا - بضم میمه و راجعه فرمائید .

فرقه‌ای از ریشه اثناعشریه و یکی از هفده سلسله عرفا بشمار می‌آیند و در عین حال میان خود و متصوفه تفاوتی قائلند چه متصوفه بیشتر معتقد به وصولند لیکن «علی‌اللهیان» معتقد به سلوک هستند و چون سر سلسله «اهل حق» حضرت علی بن ابیطالب است لذا بدین نام مشهور شده‌اند و از آنجا که مشابهاتی میان عقاید «علی‌اللهیان» و «نصیریه» موجود است از اینجهت اشتباهاً با آنها «نصیریه» می‌گویند و الا این فرقه بکلی از نامیده شدن باین نام نفرت دارند و می‌گویند «نصیریه» علی را مظهر تام و تمام حق «لذاته» میدانند ولی به عقیده ما مظهر تام و تمام است «لصفات». آقای دکتر مصاحب^۱ گرچه دادن نام «علی‌اللهی» را باین فرقه خالی از مسامحه نمی‌دانند ولی دیانت آنها را ترکیبی از عقاید «غلاة» و آداب صوفیه با بقایائی از مذاهب «یهود» و «مجوس» و «مانوی» و اعتقاد به «حلول» و «تناسخ» و «تجسد»^۲ را جزو اصول عقاید آنها میدانند.

برای اثبات اینکه اهل حق علی (ع) را بدرجه خدائی می‌رسانند بهترین و صحیح‌ترین مدرک همان کتاب شاهنامه حقیقت است که سروده یکی از بزرگان و معاریف اهل حق میباشد که بدون هیچگونه ابهام و پرده پوشی

۱ - ر. ک. دائرة المعارف دکتر مصاحب ص ۳۱۵

۲ - «... تا اینکه (این ذات) به دون بشر به مهمانی آمد. زیاد طول کشید تا اینکه در دوره علی ذات و بشر هر دو را با هم بیامیخت و دین شریعت محمد را بیافرید... بعد به دون شاه خوشین آمد، به ذات بشری (که) اینرا دوره مفصل کلامش نامند، بعد (بصورت) مهمانی دو ذات به دون بابا ناعوس حلول کرد و به مهمانی به دون بابا جلیل، بابا سرهنگ و بهلول اندر شد. و بابا به درویشی شد و از اینجا خاتمه پیدا کرد تا اینکه به دون سلطان سحاك و ذات بشری ازدوره شاه خوشین هم یکمرتبه و به همین ترتیب یکمرتبه دیگر در ذات منزل خویش قرار داد...». سرودها ص ۳۱ و ۳۳

حضرت علی را بمقام الوهیت میرساند چنانچه در همان کتاب با کمال
صراحت چنین میگوید :

بدور محمد همان کردگار شد از جامه مرتضی آشکار

ص ۱۲



پس از رحلت احمد مصطفی براو جانشین گشت آن مرتضی

که آن مرتضی بود ذات خدا بتخت بقا گشت فرمانروا

ص ۲۳

عده‌ای از اهل حق به علی‌اللهی بودن خود صراحت دارند و این موضوع را
از کسی پوشیده نمی‌دارند علی‌الخصوص آن عده از اهل حق که ساکن نواحی
غرب ایران میباشند این موضوع را بهیچوجه کتمان نمیکنند. چنانکه
مصاحبه‌ای در مرداد ۱۳۴۷ موقع برگشتن از مسافرت شمال در راه
چالوس به تهران بایکی از پیروان آئین حقیقت بشرح زیر میان نگارنده
و ایشان بعمل آمده مؤید این مطلب است :

س - ممکن است سئوالاتی راجع باهل حق از جنابعالی بکنم ؟

ج - بلی باکمال میل حاضرم هرچه پیرسید پاسخ بدهم.

س - اینکه میگویند اهل حق « علی‌اللهی » هستند صحیح است؟

ج - بلی اهل حق « علی‌اللهی » هستند و خودم هم « علی‌اللهی »

میباشم این دیگر مذهب و اعتقاد من است و نمیخواهم از کسی مخفی بدارم؛

در کرمانشاه يك مرکز تبلیغاتی داریم که با بلندگو علناً معتقدات خود را

میگوئیم .

س - آیا « خدا » همان « علی » است ؟

ج - بلی « خدا » همان « علی » است ، شما معتقدید که خدا دیده نشده و دیده نخواهد شد . ما معتقدیم که خدا دیده شده است و شاید در آینده هم دیده شود .

س - شما نماز میخوانید ؟

ج - نه خیر ما « نماز » نمیخوانیم بجای آن در جمخانه در هر هفته و پانزده روز « نیاز » میدهیم .

س - روزه شما چند روز است ؟

ج - « روزه » ما « سهروز » است که روز سوم نان روغنی مخصوصی می‌پزیم و روز چهارم را عید « سلطان » میگوییم و هر يك از ما مقداری برنج و روغن و يك خروس یکساله به جمخانه برده مشغول نیاز می‌شویم .

س - بقرآن و اسلام اعتقاد دارید ؟

ج - بلی ما بقرآن و اسلام احترام میگذاریم .

س - اگر بقرآن اعتقاد دارید در قرآن « روزه » يك ماه است پس

۱ - یکی از برادران خامنه‌یی که مهمانشان بود در این باره، نشسته بود به صحبت و می‌گفت اصلاً چیزی را که جسم نیست و دیده نمی‌شود ، همه جاهست و هیچ‌جا نیست و نمی‌شود فهمید . باید چیزی باشد . همان چیزی که خدای گوئیم به بینیمش و دوستش داشته باشیم ، و این آسان بدست نمی‌آید و درشان همه کس نیست . تنها اهل حق او را می‌شناسند و دیده‌اند و صدایش می‌کنند و او مولای درویشان علی است . که آمده و مدتی بین ما خاکیان بوده همه ، حتی بزرگترین مردان روزگار ، محمد را حیران و متعجب کرده و دوباره به ملکوت آسمانها رفته است .

کتاب ایلخچی ص ۷۴

چرا شما سه روز روزه میگیرید؟ آقای نورعلی البی هم در برهان الحق اهل حق را مسلمان دوازده امامی معرفی میکنند.

ج - ما بقرآن طور دیگر اعتقاد داریم و در برهان الحق مینویسد شیعه اثنی عشری حقیقی اهل حق است بنابراین اعتقاد مادر اینمورد نیز غیر از شما است .

س - شما از متصوفه محسوب میشوید؟

ج - نه ما از متصوفه نیستیم، بلکه متصوفه میخواهند خود را بما برسانند .

مصاحبه دیگری را که با یکی دیگر از پیروان دین حقیقت به عمل آمده و اظهارات او مؤید گفته های هم مسلک خود می باشد در اینجا میآوریم :

س - تاریخ مسلک اهل حق به کدام دوره میرسد؟

ج - تاریخ این مسلک بدوره خود حضرت امیر می رسد و از اهل حق آن روز قنبر، سلمان پارسی، مادر حضرت علی (فاطمه بنت اسد) و نصیر را محترم می دانند و آنها را مرشد می خوانند .

س - دین شما چیست؟

ج - دین ما اسلام، مذهب شیعه اثنی عشری، مسلک اهل حق است ولی برای رسیدن به مسلک اهل حق باید از مراحل گذشت، با سامی شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت، که هر کس به حقیقت برسد اهل حق می شود، اهل حق آنهایی هستند که همیشه با خدای خویش هستند (درویش = درخویش) هیچ کس را غیر از صوفی هایی که به مرحله حقیقت رسیده اند « در جمخانه » راه نمی دهند ولی به خانقاه می برند . در خانقاه

به او اول از قرآن میگویند تا جائی که کاملاً آنرا یاد گیرد و روزه را ۳۰ روز میگیرد و نماز را باید پنج وقت در روز بخواند تا جائیکه آماده شود به جمخانه وارد شود. البته این دوره برای هر کس فرق می کند و ممکن است از ۲ تا ۳ حتی تا ۱۲ سال طول بکشد و آنکه استعداد خوبی دارد زودتر می رود. هر خانقاه یک پیری دارد و او اجازه ورود به «جمخانه» را می دهد مثلاً در تهران خانقاه «حاجی محتشمی» است و طریقتی می باشد. وقتی که در خانقاه قرآن را با استعداد خودش فهمید و در عقیده اش محکم و فهمیده شد «سر سپرده» شده و بدجمخانه می رود. با دادن نذر و طی مراسمی بخصوص سر می سپارد و درویش می شود اهل حق واقعی باید از مادیات ببرد و بدمعنویات روی آورد و کثافت کاری نکند.

س- فرقه های اهل حق چندتا است؟

ج- اهل حق فرقه ندارد و باسامی چون گوران (طایفه ای که در - اطراف کرمانشاه علی الهی نامیده میشود) اهل حق گفته میشود و هیچگونه فرقی بین آنها وجود ندارد.

س- عقیده فرق اهل حق یک نوع است یا باهم فرق دارند و اگر فرق

دارند هر کدام را شرح دهید و محل و جای آنرا معین کنید؟

ج- همانطوریکه گفتیم تمام اهل حق یکی است و فرقه هایی ندارد

و فقط فرقشان از نظر ساکن بودن در جاهای مختلف است بدفرض ۳ روز روزه را در محل های سرد سیر در چله زمستان می گیرند ولی در مناطق گرمسیر که چله زمستان نیست ممکن است فرق بکند که خیلی مختصر است و مهم نیست.

اهل حق سه روز روزه می گیرند به این علت که دینها هر کدام دارند ظریفتر و لطیفتر میشوند بفرض مسیح یهود را رد کرده و اسلام خودش چند شعبه شده که یکی شیعه است و مسلک اهل حق تکامل یافته ترین آنها می باشد، يك نفر برای این روزه می گیرد تا نفس خود را تمیز بکند، از لحاظ چشم و گوش و غیره خود را پاک کند، يك نفر که درویش می شود تمام امتحان خود را داده و تمیز شده و او همیشه چشم خود را می گیرد حرام نمی خورد و برایش بقدر کافی تمرین شده است پس هر سال با چند روز یادآوری می تواند کار خود را از سر گیرد. البته سه روز روزه گرفتن هم لازم نیست ولی باز برای یادآوری گذاشته اند و اینکه حتماً در ماه رمضان باشد درست نیست و در چله زمستان ۳ روز است البته باز هم وقتش در جاهای مختلف فرق می کند و از نظر تاریخ روزه گیری مهم نیست، چون او باید ۳ روز در ضمن سال تمرین کند حالا میخواهد اول پائیز باشد یا زمستان یا تابستان فرق ندارد و برای کرمانشاه حدود آذرماه است و در قرآن هم نماز را که گفته بخوانید یا روزه بگیرید چند دفعه در روز و چطور نگفته پس ۳ روز روزه با نظر مرشدهای بزرگ که تعیین شده درست است و هیچ عیبی ندارد .

س- اهل حق کرمانشاه نماز می خوانند یا نه ؟

ج- برای چه نماز می خوانیم برای اینکه به فکر خدا باشیم و از او تشکر کنیم ، اهل حق در دوره حانقاه تمرین کرده است تا جائیکه همیشه با خدایش است و همیشه با او راز و نیاز می کند و از او تشکر مینماید دیگر احتیاج نیست که حالا نماز بخواند ، ما از ماشین برای

رفتن به جاهای مختلف استفاده می‌کنیم ولی آیا همیشه آنرا با خود به همه جا میگردانیم؟ نه! و وقتی که به مقصد رسیدیم آنرا ترك می‌کنیم، نماز و روزه برای رسیدن به درگاه خداوندی است وقتی که باو نزدیک شدیم و همیشه با او هستیم دیگر احتیاجی نیست که همیشه نماز بخوانیم و یا همیشه روزه بگیریم و برای نماز مولوی میگوید: «خوشا آنانکه دائم در نمازند» یعنی همیشه نماز می‌خوانند ولی پنج وقت نه.

س- اهل حق اعتقاد به پاکی دارند یا نه؟

ج- اهل حق مثل اثنی عشری پاك و نجس را از هم تمیز میدهند و همان چیزها را پاك یا مردار میدانند. افراد از نظر اهل حق همگی پاك هستند چون هر کدام به نظر خود، خودش را پاك می‌کند و اهل کتاب پاك میباشند (البته پیروان کسروی و بهایی نه) بفرض يك یهودی یا مسیحی همانقدر خود را پاك میکند که دینش میگوید پس همگی پاك هستند.

س- اهل حق شراب می‌خورند یا نه؟

ج- اهل حق شراب نمی‌خورند و خوردنش حرام است و ایلخچی‌ها هم که می‌خورند اشتباه محض است چون يك نفر درویش همیشه مست خدای خود است و احتیاجی نیست که خود را مست کند تا بفکر خدایش باشد خوردن چایی و کشیدن سیگار نیز حرام است.

س- تعدد زوجات در اهل حق و علی‌اللهی هست؟

ج- گفتیم که: «اهل حق همان علی‌اللهی‌ها هستند» و زوجه نباید بیشتر از یکی باشد چون شهوت قدغن است و زن بیشتر از یکی هم چون به منظور شهوت است پس طرد شده. ولی اگر کسی خواست زیاد زن

بگیرد مثل دستورات دین اسلام است و صیغه نمی‌کنند و خیلی بدمیدانند و زنها همگی عقدی است و البته شاید يك در هزار کسی پیدا شود که بیشتر از يك زن بگیرد .

س- روح و آخرت (جهنم و بهشت) بنظر شما چگونه است ؟

ج- روح صد درصد وجود دارد و احضار ارواح نیز ثابت میکند ولی روح بعد از مردن کسی در شخص دیگری ظاهر میشود . اگر جسد قبلی کارهای خوب انجام داده بود در بعدی راحت است و گرنه ناراحت خواهد بود بفرض ممکن است که در خانواده بیچیزی بوجد آید . روح جزئی است از خدا ، که در هر کس قطره‌ای وجود دارد و بدانجهت به چشم دیده نمیشود ؛ خدا خود را در وجود علی ظاهر کرد و برای همین است که علی را خدا میدانند ولی قفس مال علی (ع) بود و بزرگواری‌ها مال روح ، ممکن بود که در قفس يك نفر دیگر ظاهر میشد که آن وقت بفرض حسن‌اللهی و عمر‌اللهی‌ها بوجود می‌آمدند و جهنم و بهشت باین ترتیب که شیراست و خوردنی و حوری اشتباه است و برای يك فرد در زمان پیغمبر که نمیتوانستند برایش برخی مطالب را بگویند و او را از زنده بگور کردن دختران خود باز دارند؛ این حرف‌ها را می‌گفتند که حقیقت غیر از این است . و روح وقتی که ۱۰۰۱ بار کار خوب انجام داد یعنی در ۱۰۰۱ بدن که ظاهر شد و کارهای بس بزرگی انجام داد (البته ممکن است که این ۱۰۰۱ دفعه که کار خوب انجام میدهد در بیش از يك میلیون بدن ظاهر بشود تا ۱۰۰۱ کار خوب را انجام بدهد) میتواند خدا را ببیند و بهشت آن هم ، همین است و جهنم به آن ترتیبی که می‌گویند برای افراد آن زمان

بود و جهنم برای کسی که کار بد کرده این است که در بدن بعدی که ظاهر میشود زجر میکشد، جزای عمل بد خود را می بیند، دیدن خدا الحظدايست و اگر روحی بخواهد که دوباره خدا را ببیند اختیاری است و باید دوباره به بدنها برگردد و ۱۰۰۱ فرد نیک را بتواند بوجود بیاورد و برگشتن او برای بار دوم به طور دلخواه است، مولوی در داستانی که ضربت خوردن حضرت امیر را بیان میکند؛ میگوید: «قصصورت کردو برالله زد».

س - اگر کتابی راجع به اهل حق به زبان فارسی هست بفرمائید؟
ج - کتابی به زبان فارسی وجود ندارد فقط برهان الحق است و در ضمن سلطان اسحق کتابی بزبان کردی نوشته در حدود ۷۰۰ سال پیش که آنهم معتبر است و از او مثل افراد بزرگی چون امام حسین و غیره یاد میکنند^۱.

نظیر همین مطلب توسط مؤلف «جغرافیای کرمان»^۲ چنین توجیه شده است:

«سوخته چال» متصل بدهات کوهستان بردسیر؛ هوایش در کمال برودت و آبش از چشمه و رودخانه و به نهایت عذوبت اگرچه شرزمه‌ای قلیل در اینجا توطن دارند؛ مذهب همه آنها «علی‌اللهی» است.

مرحوم وزیر در باب مذهب مردم «سوخته چال» بردسیر گوید:
خودشان اهل حق گویند. ابطال و مهمل‌ترین ملل مردوده است و به هیچ

۱ - گرچه يك قسمت از مطالب این دو مصاحبه مربوط بموضوع مورد بحث نیست ولی چون مؤید سایر مطالبی است که در این کتاب آمده است، باین جهت از حذف مطالب مزبور خودداری گردید.

۲ - تألیف احمدخان وزیری . ص ۱۵۵

قانونی راست نیاید؛ مخالفت با عقل و نقل دارد. یکنفر اهل اصطلاح هرگز درین زمره ضاله نبوده؛ میگویند: «علی خداست» و صانع و خالق جزا نیست. اما نه «علی بن ابی طالب» که داماد حضرت رسول (ص) بود (بل) علی که پسر «عمران»^۱ بوده است و «پیر موسی» و «داودی» و «پیر زرین قلمی» ...

باین روایات در واقع اینها را باید بقایای همان اقوام شیوعی به مذهب «مزدکی» زمان انوشیروان دانست که باینکه قلع و قمع شدند باز هم روح آنها در «بابکیان» و «خرم دینان» بعد از اسلام حلول کرد.^۲

با مطالعه و مراجعه بکتب و دواوین و رسالات اهل حق این موضوع بخوبی ثابت میشود که این فرقه از غلوی که در حضرت «علی» (ع) دارند چند برابر آنرا در حق پیشوایان مذهبی خود دارند که علاوه بر اینکه برای هر یک از آنها قائل بمعجزات و خوارق عادات میباشند عدهای از آنان را بمقام الوهیت میرسانند علی الخصوص در حق «سلطان سحاك» و «بنیامین» بعد ااعلا مبالغه کرده پرستش مینمایند و علناً اسم خدا، کردگار، لم یزل، جهان آفرین به پیران و پیشوایان مذهبی خود میدهند، چنانچه در دعائی که در موقع اقرار و سرسپردن به خاندان می خوانند چنین می گویند: «... رخ نگردانیم از قول پیر، هم پیر دستگیر، پیر من «خدای من»، رهبر و رهنمای من، از تو بحق رسیده ام ای حق حق نمای من».

۱- مؤلف در این قسمت اشتباه کرده است چه بعقیده اهل حق خدا در علی بن ابیطالب حلول کرده است نه علی بن عمران.
 ۲- قسمتی از مطالب متن کتاب که شایسته ذکر نبود حذف گردید.

باشعار زیر که از شاهنامه حقیقتا انتخاب شده و راجع بتولد شاه خوشین ملقب بصاحب کرم و جامه بجامه شدن خدا می باشد توجه نمائید که چه عباراتی را در حق شاه خوشین بکار میبرند: ماما جلاله مادر شاه خوشین وقتی احساس سنگینی میکند از اطرافیان خود میخواهد که او را سوار گاوی کرده بایل خود برسانند در جواب او میگویند چون تو حامل « ذات کردگار » هستی ما نمیتوانیم ترا به پشت گاو سوار کنیم :

گران است چون ذات آن کردگار

نداریم قدرت و را کرده بار

چه گاویست قدرت کشد بار او

جهان مایل است بس بدیدار او

مخور غم ایا بانوی خوش لقا

گران گشت بارت ز ذات خدا

پس از آنکه ماما جلاله بایل خود رسیده و فارغ میشود :

جلاله از آن بار آزاد شد ز دیدار آن طفل دلشاد شد

دوان آمدند تا پیا بوسی شاه رسیدند کردند بروی نگاه

چو دیدند ذات جهان آفرین نمودند سجده بر روی زمین

بالاخره شاه خوشین بزرگ شده و یکروز بیاران خود چنین خطاب

می کند :

بفرمود من مظهر حیدرم دگر ذات یکتای آن داورم

بهینید ما را همه کل شیئی کنم مردگان را بتقدیر حی

ز جام علی پس شده جلوه گر شدم همچو خورطالع اندر بشر

چو کاکا ردا دید حی و دود بروی زمین کرد او را سجود

خداوند هستی بـماها بـجود
 گواهی دهم از همه نیک و بد
 توئی خالق از هر چه بود و نبود
 خدائی و پیغمبری هم امام
 تو خاوندگاری منم جبرئیل
 توئی شاه خوشین این زمان زین وطن

که با بندگانت بداری سخن

همین عقیده را نسبت به سایر مرشدان و پیران خود نیز دارند و معتقدند که خداوند در جامه‌های مختلف بمیان مردم آمده است: در وهله اول در جامه خاوندگار، در مرتبه دوم در جامه علی، در مرحله سوم در جامه شاه خوشین، در مرتبه چهارم در جامه سلطان سحاک، در مرتبه پنجم در جامه قرمزی، در مرتبه ششم در جامه محمد بیک، در مرتبه هفتم در جامه خان آتش ظاهر شده است. باین ترتیب اهل حق بالاترین غلو را در حق پیشوایان خود قائل هستند و آنها را بتمام معنی بدرجه الوهیت می‌رسانند.

از آنچه تا اینجا گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم: اولاً اهل حق جزو غلاة شیعه محسوب می‌شوند چه این فرقه به دوازده امام قائل هستند و در حق حضرت علی (ع) غلو کرده او را جامه دوم خداوند دانسته بمقام الوهیت می‌رسانند.

ثانیاً - این جماعت تنها علی (ع) را بمقام الوهیت نمی‌رسانند بلکه پنج نفر دیگر را نیز جزو جامه‌های خدا دانسته به تجسم و تجسد خدا در لباس آنها معتقد می‌باشند و شاید روی همین اصل است که عده‌ای از دانشمندان از قبیل «مینورسکی» و غیره علی‌اللهی بودن آنها را خالی

از تسامح نمیدانند. - بنابراین بجای دادن نام علی‌اللهی باین فرقه بهتر است این جماعت را حلولی بنامیم که در این صورت تعریف جامعی کرده‌ایم چه این تعریف علاوه بر اینکه شامل اعتقاد آنها بحلول خدا در علی می‌باشد شامل حلول خدا در سایرین نیز هست .

اسلام و اهل حق

اما در مورد مسلمان بودن اهل حق باید بدانیم که این فرقه بدو دسته تقسیم می‌شوند : دسته‌ای خود را عالی‌اللهی قلمداد میکنند ، علی‌الخصوص آن عده از اهل حق که در صفحات غرب ایران و کرمانشاهان زندگی می‌کنند که بدون پردپوشی و ملاحظه‌ای خود را علنا علی‌اللهی معرفی مینمایند .

ولی دسته دیگر خود را شیعه اثنی عشری و عامل بتمام دستورات واحکام شرع اسلام معرفی می‌کنند. چنانکه آقای نورعلی - الهی در «برهان الحق» اهل حق را مسلمان دوازده امامی و معتقد بتمام احکام اسلام معرفی میکنند و همچنین در ملاقاتیکه^۱ با آقای ... یکی از پیشوایان اهل حق

۱ - در این ملاقات همچنین سؤال وجوابی بشرح زیر بمیان آمد:

س - فرق اهل حق با سایرین چیست؟

ج - اولاً اهل حق نماز را در مسجد نمی‌خوانند بلکه در جمخانه می‌خوانند؛ ثانیاً اهل حق غیر از عبادات شرعی، خودشان اعمال مخصوصی دارند مثلاً بعد از نماز هزار بار یا بیشتر سبحان الله یا لا اله الا الله می‌گویند.

س - اهل حق رساله عملیه مخصوص بخود دارند؟

بعمل آمد ایشان نیز اظهار میداشتند : که اهل حق خود را موظف بانجام تکالیف شرعی میدانند و در هر عصر مقلد و مجتهد جامع الشرایط وقت هستند منتهی اهل حق علاوه از شریعت پیرو طریقت نیز میباشند .

ولی باید دانست اسلامیکه اینها بآن اعتقاد دارند با اسلام حقیقی فرق کلی وفاحش دارد . اهل حق اسلام را چون پوست بادام و آئین حقیقت را مغز آن میدانند . در این مورد شاهنامه حقیقت (ص ۲۰) چنین میگوید:

که اسلام چون دانه بادام دان شکسته شود چون بدور زمان
 برون آید آن مغز اندر دلش بود اندر آن مغز حق منزلش
 که آن مغز دین حقیقت بود همان پوست جام شریعت بود
 شده حق بیطن شریعت نهان شریعت چو درّی است در بحر کان
 چو بیرون شدی در ز بحر یقین شود سفته آن درّ چو ز آئین دین
 یکی گوهر از بطن آن در پاك برون میشود منجلی زان مغاك
 حقیقت بود آن گهراز هدف که گوهر زدرّ بود درّ از صدف
 صدف هست اسلام در هر مصاف بود در ازل تا ابد پاك صاف

اسلام خدارا بالاتر از وهم تصور بشری تعریف میکند در صورتیکه

ج - بلی دارند و اغلب بزبان ترکی است ولی فعلا در دسترس

نیست .

س - در صفحه ۶۰ کتاب چهل تنان که اسامی اقطاب سلسله چهل تنان بترتیب شرح داده میشود در ردیف يك ؛ کلمه «هو» بچشم میخورد منظور از این کلمه چیست ؟

ج - منظور از کلمه «هو» حضرت مولاعلی است .

اهل حق خدا را قابل «تجسد» و «تجسم» دانسته اورادارای جامه‌های مختلف^۱ میدانند و صریحاً اقرار دارند که خداوند بجامه‌های حضرت علی و شاه‌خوشین و غیره درآمده است و اگر چه بدوازده امام معتقد بوده (البته بنحوی که در گفتار ۵ شرح داده شد) نام آنها را با احترام ذکر میکنند و حتی حضرت علی را امام اول میدانند ولی میگویند که خداوند در دوره محمد (ص) بایاران خود بصورت علی بمیان مردم آمد :

بیدور محمد همان کردگار شد از جامه مرتضی آشکار^۲
مسلمانان عده معدودی را از مقربان خدا میدانند که در درجه اول
شخص حضرت محمد و اهل بیت نبوت میباشد ولی اهل حق در درجه اول

۱- به موجب عقیده اهل حق خداوند هفت تجلی دارد که در هر تجلی ، وجود او لباس و جامه تازه می‌پوشد و چهار ملائکه که یاران چهار ملك خوانده می‌شوند و با « رمزار » پنج تن می‌شوند در هر تجلی - اما هر دفعه به صورت دیگر - با او همراهند . به اعتقاد اهل حق ذات حق در ازل درون يك در سر بسته بود و اول بار در صورت «خاوندگار» که آفریننده عالم است تجلی کرد و تجلی دوم او به صورت مرتضی علی بود از آن پس نیز در طی زمان پنج بار دیگر تجلی کرد ، به ترتیب در وجود شاه خوشین ، سلطان اسحاق (سلطان سحاك) شاه و بس قلی . محمد بیگ ، خان آتش ، چهار تجلی نخستین مربوط و مطابق است با مراحل چهار گانه معرفت یعنی : مرحله شریعت ، مرحله طریقت ، مرحله معرفت ، مرحله حقیقت و آنکه مظهر حقیقت است سلطان اسحاق است که او را صاحب‌کرم و سلطان مطلق نیز می‌گویند .

ارزش میراث صوفیه - چاپ تهران . ص ۱۱۸

۲- شاهنامه حقیقت . ص ۱۲

هفت تنان را از مقر بین خدا دانسته معتقدند که آنان قبل از خلقت عالم‌الست با خدا بوده‌اند و بنا برخواستش آنها خداوند آدم ابوالبشر را آفریده است ، اگر تمام کتب اسلامی مراجعه شود کسی را بنام بنیامین - داود شپسوار - موسی وزیر - مصطفی داودان - رمز بار - شاه ابراهیم - بابایادگار در کتب مزبور نمی‌توان پیدا کرد همچنین در هیچ منبع اسلامی دیده نشده که خداوند پس از خلقت عالم بی‌جامه علی و شاه خوشین و سلطان سحاك و غیره درآمده و بمیان مردم بیاید .

در قسمت اعمال و مناسک اسلامی نیز دستورات پیشوایان اهل حق هرگز با احکام و دستورات اسلامی وفق نمیدهند ، بموجب آیات قرآنی و دستورات اکید شارع اسلام هر مسلمان باید هر سال یکماه روزه بگیرد و در هر شبانه روز پنج وقت نماز بخواند در صورتیکه روزه اهل حق سه روز است و نماز هم در آئین آنها نیامده و فقط بجای نماز نیاز میکنند - در اینجا است که باید بگوئیم که آئین حقیقت یا ذهاب اهل حق آئین خاص ایرانی است که از ناحیه غرب ایران بسایر نقاط رفته است و آئینی است در قالب اسلام که آداب و رسوم مخصوصی آمیخته به تصوف دارد که هیچ‌کس از آنها مطابق احکام اسلام نیست و حتی بعضی از آنها مخالف آئین اسلام میباشد .

بنابراین مذهب مزبور آئین خاصی است که اصول و مبادی آن از ادیان مختلف علی‌الخصوص از مهرپرستی و زردشتی گرفته شده است ، حلول از اصول عقاید هند وئیزم و تناسخ از مبادی آئین زردشت و یا هندوئیزم است . اصولا کلیه مذاهبی که بنام حلولیه و تناسخیه و زیدیه و اسماعیلیه

و غیره از اسلام جدا شده‌اند معتقدات و آداب و رسوم هیچ یک از آنها با احکام و دستورات اسلام مطابقت ندارد چه واضعین این مذاهب که اکثراً ایرانیان متعصب و علاقمند بدین آبا و اجدادی خود خواسته‌اند با ایجاد اختلاف و تشتمت در میان مسلمین وحدت کلمه و اتحاد اسلامی را از میان ببرند و بجای آن آداب و رسوم مذهبی خود را قرار دهند .

آقای دکتر محمد مکرری که احاطه و تبصر کاملی در مطالب مربوط بائین اهل حق دارند در مقدمه کتاب شاهنامه حقیقت چنین میگویند: « مذهب یا مسلک اهل حق یکی از رشته‌های وابسته بمذهب تشیع است و مجموعه ایست از عقاید و آراء خاص مذهبی که بازخایر معنوی ایران پیش از اسلام و افکار غالی پس از اسلام که بخصوص در مناطق غرب ایران پراکنده بودند در هم آمیخته است بر حسب سنت خود پیروان حقیقت این مذهب دنباله نوعی احساس ژرف مذهبی است که از عهد پیشین در میان خواص شیعیان ادیان کهن بطور (سری) وجود بوده و سینه بسینه از سلف بخلف میرسیده است . »

در خاتمه این نکته را باید دانست که آن عده از پیروان دین حقیقت که در شهرها و دور از مراکز اصلی خویش زندگی میکنند اکثراً به تبعیت از محیط، آئین دیرین خود را فراموش کرده تابع و مجری مقررات آئین محیطی هستند که در آنجا اقامت دارند .

آثار ادیان مختلف و تصوف در دین پارسان

چنانکه گفته شد آئین حقیقت از ادیان مختلف و تصوف ترکیب

یافته است و قسمت اعظم اصول و مبادی آن از مهر پرستی و زرتشتی و هندوئیسم گرفته شده و بالاخره این دینی است که از غرب ایران برخاسته است .

موارد زیر نمونه‌های از آثار مذکور بنظر میرسد :

۱ - درگفتار مربوط به نذر و قربانی بیان گردید که پس از انجام تشریفات لازم و صرف قربانی ، آب به جم آورده میشود که جم نشینان هر يك جرعه‌ای از آن میخورند و اگر کسی تشنه هم نباشد باید حتماً یکقطره از آن بخورد . این رسم عیناً در مراسم مذهبی « مهرپرستان » و « زردشتیان » دیده میشود که آب و نان را مؤبدان با خواندن دعا تقدیس کرده در مراسم مذهبی میخورند و همین موضوع بعداً در میان مسیحیان به خوردن نان و شراب بعنوان « عشاء ربانی » معمول گردید .

۱ - عشاء ربانی **Communion** عشاء ربانی ضیافتی است که بخاطر آخرین شبی که مسیح با حواریون خود نان و شراب خورد گرفته میشود و این آئین مقدس هر سال يك بار در کلیسا به آداب مخصوص انجام میگردد . پولس رسول در رساله اول بقرننتیمان می نویسد هنگامی که شما در کلیسا مجتمع میشوید شنیده‌ام که در میان شما شقاقها روی میدهد پس چون شما در يك جا جمع میشوید ممکن نیست که شام خداوند (عشاء ربانی) خورده شود ... آنچه من از خداوند یافتم بشما نیز سپردم که عیسی در شبی که او را تسلیم نمودند نان را گرفت و شکر نموده پاره کرده گفت بگریید بخورید این است بدن من که برای شما پاره میشود این را بیادگار من بجا آرید و همچنین پیاله را نیز بعد از شام گرفت و گفت این پیاله عهد جدید است در خون من ، هر گاه این را می نوشید بیادگار من بنوشید . حالاهم مسیحیان در آئین عشاء ربانی نان و شراب را با همان کیفیت بیادگار -

۲ - زردشتیان در موقع عبادت لباس سفید پوشیده و از روی آن کمربندی به میان می بندند نظیر این کار را اهل حق در موقع ذبح قربانی و در جمخانه انجام می دهند و همگی مکلفند در زمان انعقاد جمع از روی لباسهای خود کمربندی (زنار) بمیان ببندند و باین ترتیب آثار دین باستانی را زنده نگه میدارند ، همچنین زانو بزمین زدن یکی از مراسم مذهبی زردشتیان بشمار میرود ، اهل حق نیز در مراسم انعقاد جمع پس از ورود بجمخانه زانو به زمین زده مراسم دست بوسی را بجا می آورند ، این خود رسمی است برای حفظ آداب و رسوم آئین مزدیسنا .

۳ - در آئین مهرپرستی رسم براینست که به پیشوایان خود پیرو یکدیگر را برادر خطاب کنند و مادامی که مریدی از عهده امتحانات مخصوص بر نیاید عقاید مذهبی از او مخفی نگاهداشته میشود ، جماعت اهل حق نیز به پیشوایان مذهبی خود عنوان پیری داده و همدیگر را برادر خطاب کرده و اسرار آیین خود را دقیقاً مخفی نگاه میدارند .

۴ - به عقیده یارسان شاهخوشین و سلطان صحاک از مادر « بکر » بد دنیا آمده اند این عقیده نظیر اعتقادی است که نصاری نسبت به حضرت مسیح دارند . همچنین اجتماع اهل حق در جهخانه و خوردن غذای دسته جمعی و خواندن اوراد مخصوص مانند « نان شکستن » آیین مهرپرستی و « عشاء ربانی » مسیحیان است .

مسیح تقسیم می کنند و بعد دعا می خوانند و برکت می طلبند. آئین عشاء ربانی هورد تأیید کلیه کلیساها قرار گرفته و جمیع فرق مسیح از کاتولیک و پروتستان و ارتدکس آنرا بجا می آورند .

تاریخ و عقاید ادیان و مذاهب سامی . تألیف بخت آور . ص ۱۷۷

۵ - معابد مهرپرستان درغارهایی واقع در کنار آب بنا میشد و قرار گرفتن قبله اهل حق (پردیور) در کنار رودخانه سیروان تقلید و تبعیت از آیین مزبور بنظر میرسد .

۶ - هفت^۱ نوع از میوه‌ها (انار وزیتون ...) که در آیین زرتشت مقدس محسوب میشوند، در دین حقیقت نیز عده‌ای از این میوه‌ها اهمیت و احترام خاصی داشته و جزو نذورات آنها می‌باشد چنانچه آبی که پس از صرف قربانی بدجم آورده می‌شود و بد «شراب وحدت» و «آب چرخ» معروف است باید لااقل يك دانه انگور به آن انداخته باشند. همچنین برابر اعتقاد اهل حق مادر بابایادگار و شاه ابراهیم ازدانه انار بارور شده‌اند .

۷ - اساس روزه گرفتن در آئین حقیقت شبیه صومهای یهود^۲ می‌باشد

۱- فیلسوف عرب «جاحظ» که در سال ۲۲۵ هجری وفات یافت در کتاب خویش «المحاسن والاضداد» می‌نویسد که در جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی در خوانچه‌ای هفت شاخه از درخت‌هاییکه «مقدس» می‌شمرند مثل «زیتون» و «بید» و «انار» و «به» و غیره می‌گذاشتند و در هفت پیاله سکه سفید و نومی نهادند هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچه هفت‌سین معمول است .

یشت‌ها. تألیف پوردادود . ص ۷۷

۲ - چند نوع از روزه‌های یهود بعنوان نمونه از کتاب تاریخ و عقاید ادیان و مذاهب سامی (ص ۱۰۰) ذیل نقل می‌شود :

روزه پوریم: چنانچه در کتاب «استر» مذکور است در زمان «اخشورش» (خشیار شاه) در شهر شوش دختری از اسرای یهود بنام «استر» با پسر عموی خود «مردخای» زندگی میکرد وی مورد توجه «اخشورش شاه» قرار گرفته و ملکه ایران گردید و «هامان» وزیر «خشیار شاه» به مخالفت یهودیان برخاسته و درصدد هلاکت آنان برآمد و از «مردخای» که رئیس یهودیان بود نزد پادشاه ایران سعایت نمود

و چنانچه روزه‌های یهود روی علت و حوادث معینی که مربوط به پیشوایان آنها می‌باشد برقرار گردیده روزه اهل حق نیز به‌عنوان اینکه سلطان صحاک سه روز درغار محبوس شده و از آنجا جان سلامت برده برای این جماعت تعیین گردیده است .

شاه فرمان داد تا او را به زندان افکنند و دستور داد تا او را به‌دار بیاورند و چون جان‌مردخای به‌خطر افتاد «استر» دستور داد تا بخاطر رهایی «مردخای» از دست «هامان» کلیه یهودیان روزه بدارند و ایشان سه‌شنبه روز روزه داشتند و چنانچه مذکور است پس از چند روزی پادشاه از خدعه و حیله «هامان» مطلع گردید و دستور داد تا «هامان» را برچوبه داری که برای مصلوب کردن «مردخای» مهیا شده بود بیاورند و بدین لحاظ کلیه یهودیان آنروز را هر ساله روزه میدارند و آنرا روزه «پوریم» خوانند چنانچه در باب چهارم کتاب «استر» مذکور است پس «استر» فرمود به «مردخای» جواب دهد که هر دو و تمامی یهود را که در شوش یافت میشوند جمع کن و برای من روزه گرفته سه شنبانه روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم روزه خواهیم داشت .

روزه کدلیا : روزه «کدلیا» در روز سوم ماه «تشری» انجام میگردد و علت این روزه این است که «کدلیا» پسر «اجنام‌لید» که از جانب «بخت‌النصر» حکمران بیت‌المقدس گردید و در این روز مخالفینش چاهی را پراز آتش کرده و او را باهشتاد و دونفر کشتند «اسرائیل» از این ظلم بسیار غمگین گشته و این روز را روزه گرفتند .

روزه عقیبا : روزه «عقیبا» در روز پنجم ماه تشری است و بدین سبب یهودیان این روز را روزه میدارند که «ربی عقیبا» را که از علمای یهود بود مجبور کردند بت پیرستد و چون زیر بار نرفت او را در صندوقی نشانیدند تا از گرسنگی بمرد و در کنار او بیست نفر از اصحابش محبوس بودند .

۸ - غسل تعمید^۱ یکی از آداب و رسوم مذهبی مسیحیان و از شروط اصلی قبول این دین می باشد؛ موضوع « سرسپردن » اهل حق در مقابل همین رسم مذهبی مسیحیان قرار گرفته است و شرط عمده داخل شدن به آئین حقیقت انجام تشریفات سرسپردن می باشد و این امر از نظر اهل حق بقدری ضروری است که در مورد فرزندان خود اهل حق نیز تا هفت روز پس از تولد مراسم آن باید انجام یابد .

۹- يك قسمت از آداب و رسوم مذهبی اهل حق از مبادی و مراسم متصوفه از قبیل دم گرفتن و اجرای مراسم ذکر جلی و خفی و غیره تشکیل یافته و انجام این مراسم به حدی در میان اینها متداول گردیده که عده ای این جماعت را جزو متصوفه محسوب میدارند .

۱۰- قرائن و امارات زیادی دال بر اینست که آئین اهل حق در غرب ایران تأسیس یافته و مؤسس آئین مزبور از اهالی همین ناحیه بوده است. برای اثبات این موضوع توجه خواننده عزیز را بمراتب زیر جلب میکند :
اولاً پیشوایان آئین حقیقت عموماً از اهالی غرب ایران بوده اند و اسامی آنها نیز کردی ولری و یا گورانیست چنانچه شش تن از پیشوایان آنها که بعقیده اهل حق « دونهای » خدا بوده و خدا در آنها حلول کرده است غیر از حضرت علی (ع) همگی از اهالی لرستان و کردستان می باشند

۱- صاحب قاموس کتاب مقدس (ص ۲۵۷) آرد : غسل تعمید یکی از قواعد مقدسه دینی است که قبل از ظهور مسیح معروف بود و آنجناب آنرا از جمله فرایض کلیسا قرار داد (انجیل متی ۲۸ : ۱۹، مرقس ۱۶: ۱۶) که چون آبرای با سم تثلیث الوحده مقدس استعمال کنند علامت طهارت از نجاست و ناپاکی (از) گناه هست .

لغت نامه دهخدا . حرف غ . ص ۲۳۳

(شاه خوشین از لرستان و سلطان سحاك از برزنجۀ سلیمانیه و محمد بیك و آتش بیك از ارستان و...) ثانیاً کتب مذهبی و کلامها و دفاتر این جماعت بزبان کردی او را مانی و گورانی ولری تدوین گردیده است . ثالثاً کلیه اصطلاحات مذهبی اعم از احکام و دستورات دینی و عبادات و ادعیه از قبیل دعاها ی قربانی و نماز میت و تلقین و اذکار خوانده شده در جمخانه بزبانهای مذکور است و اگر در بعضی جاها به فارسی و ترکی خوانده میشود عیناً ترجمه تحت اللفظی زبانهای مزبور می باشد .

گفتار ۱۴

قبله‌اهل حق (پردیور) - غسل - احکام مربوط به میت

سلطان سحاك اصول و قوانین دین حقیقت را جمع و تدوین کرده به پیروان آئین مزبور دستور اجرای آنها را داد؛ این امر در کنار پل رودخانه «سیروان»^۱ که در آنجا خانه‌ای بنا نهاد انجام یافت. باینجهت این محل برای اهل حق جایی بس مقدس و محترم می‌باشد و این مکان در اصطلاح آنها به «پردیور» (بزبان کردی یعنی این طرف رودخانه) معروف و «قبله یارسان»^۲ کنند و گوران تعیین گردید. در مورد قبله یارسان آنچه در شاهنامه حقیقت آمده (ص ۳۶۴) مؤید این مطلب است:

چو این گفتگو شاه با هشت تنان	نمودند اتمام در آن مکان
پیاخاستند بعد از آن زان مقام	بفرمان شه پیر رخشنده جام
نمودند کوچ و روان شد به راه	به «پردیور» آمد بزد بارگاه
در آن جای حالا که آن «قبله» است	بر یارستان خانه «کعبه» است

۱- واقع در شمال شرقی ناحیه گوران .

همان نعل «ایوت» که همراه بود
 نمودند مدفون «ایوت» در آن
 بسازید یک کوشک خان بر سرش
 که تا «قبله» باشد بر یارستان
 هماندم به فرمان سلطان دین
 به گل کاری آندم چو مشغول گشت
 غلامان به فرمان حی و دود^۲
 ز پس گفت سلطان به «داود» چنان
 به سنگ و به گل آنچه بد در خورش
 بدین حقیقت شود این نشان
 رهی گشت «داود» به آن سرزمین
 عمل کرد آنچه که معمول گشت

ترتیب غسل اهل حق

غسل اهل حق بر دو نوع است : ارتماسی و ترتیبی: در صورتی که آب زیاد باشد غسل کننده آیه غسل را خوانده ؛ غسل ارتماسی بجا می‌آورد و اگر آب کم باشد به ترتیب آب را به سر و دوش راست و چپ با جام و یامشت ، برای هر یک سه بار می‌ریزد (جمعاً نه بار ریخته میشود) .

تیمم

اگر در جایی آب پیدا نشود بدو انگشت ، کمی خاک برمی‌دارد
 و می‌گوید : «خوردم این خاک پاکیزه را به یاد کوشک پردیور»^۳ سپس
 دودست خود را به زمین و یاسنگ می‌زند و بروی خود می‌مالد و می‌گوید:
 «باشط بنیامین، مالاندم این تربت را به تمام صورت»^۴ بعد دو کف دست

۱- نام یکی از پیشوایان اهل حق است .

۲- مراد از حی و دود سلطان صحاک است .

۳ و ۴- سرودها. ص ۱۹۶ و ۱۹۷

خود را به زمین می‌زند و کف دست راست را به پشت دست چپ خود می‌مالد و می‌گوید: « به خرقه داود رهنمای سبب - کف دست راست را مالاندم بر پشت دست چپ ^۱ بعد کف دست چپ را به زمین زده و بر پشت دست راست می‌مالد و می‌گوید: « بقلم زرین پیر موسی اخلاص - کف دست چپ را مالاندم بر پشت دست راست ^۲ سپس رو به قبله حقانی « پردیور » می‌گوید: « به خدمت کرده پاک پیر رضبار - پاک و طاهر شوم از سرتاپا ^۳ »

آیه غسل

« ۱ - به نطق میردانا خرقه نور بتن

۲ - آیم تشار است (پاک) قبله ام پردیور

۳ - به جام ابراهیم آئینه جهان بین

۴ - باقرار شرط شاه بنیامین

۵ - به خرقه داود رهنمای رهبر

۶ - به نطق نفس موسی قلمزر

۷ - به آب رضبار خاتون محشر

۸ - پاک و طاهر شوم از سرتاپا ^۴ .

برای رفع جنابت باید بگویند

« ۱ - برای پاکی بدن می‌دهم بخودم

۳۰۲۰۱ - سرودها . ص ۱۹۷ و ۱۹۸

۴ - سرودها ۱ ص ۱۹۶

- ۲ - به آب رضبار و جام ابراهیم
 ۳ - بعشق یاران پسند افتد
 ۴ - غسل می‌کنم برای پاکی بدن^۱ .

نیت غسل

قبله جمع با صدق صاف در کار ، غسل می‌کنم بگوهر یاران
 قمرطاس^۲ ، ابراهیم خلیل ، بحکم خاوندگار^۳ .

غسل میت

غسل میت باین ترتیب است که پس از شستشوی میت دعای بنیامین
 خوانده میشود ، سپس آیه زیر را بر سه لیتر آب خوانده سه بار از سر تا پا
 و سه بار بردوش راست و سه بار بردوش چپ میت میریزند (جمعاً نه بار).

آیه

- « ۱ - پی غسل میت حاضر و اقرار
 ۲ - وحکم عزیزشای خاوندگار
 ۳ - وقلم زرین پیرموسی دقتدار

۱ - سرود ها . ص ۱۹۴

۲ - در اصل کتاب قمرطاس است ولی صحیح آن قوالطاس بنظر میرسد.

۳ - مجموعه . ص ۱۴۵

- ۴ - وجام ابراهیم و آب رضبار
- ۵ - و قدرحشمت مصطفی زوردار
- ۶ - و نازایوت ملکه طیار
- ۷ - کردم شستشوش و آب تشار
- ۸ - باک طاهر بویت اول آخریار^۱ .

بعد میت را کفن پوشانده بقبرستان میرسانند در قبرستان او را بزمین گذارده در دوراو میایستند و « نیازی » بعشق پادشاه اول و آخر صرف مینمایند پس از آن نماز میت را بشرح زیر میخوانند :

« و صدق یقین

روح فلان کس و صدق یقین

و اشاره شاه شرط بنیامین

آمرزیده بود و بی کفر و کین^۲ .

پس از خواندن نماز چهار نفر که قبر را کندند جنازه را بسر قبر رسانده بقبر میگذارند و رویش را بطرف قبله نموده سنگهای لحد را میچینند قبل از ریختن خاک چوبی بشانه میت گذاشته او را میجنبانند و تلقین میدهند بعد گل ریخته و روی قبر را میپوشانند و این دعا را میخوانند :

دعای تلقین میت^۳

« ۱ - فلان کس مرد

۱ - سرودها . ص ۱۹۹

۲ - سرودها . ص ۲۰۰

۳ - سرودها . ص ۲۰۲ - ۲۰۷

- ۲ - یا شاه زنهار فلان کس مرد
- ۳ - اگر گناهکار (بود) اگر کردارش (نیک بود)
- ۴ - بادین یاری (باو) رشک بردند
- ۵ - پناه بدرگاه سلطان آورد
- ۶ - باشرط بنیامین سرش را سپرد
- ۷ - لقمه حلالی حقیقت را خورد
- ۸ - بدین یاری خیانت نکرد
- ۹ - باجوز وسکه دینش مهرباست
- ۱۰ - هر خودت میدانی چه دستوری دارد
- ۱۱ - یاشاه قبول بنمالابه و امیدمان (را)
- ۱۲ - بگذر از تقصیر و جرم گناهانمان
- ۱۳ - روح فلانکس ازفانی بگذشت
- ۱۴ - بابرگناه بسوی آخرت آمد
- ۱۵ - یا حق در جهان هستی (آخرت) عذابش نکنی
- ۱۶ - هر چه پیرسید این جوابش می باشد
- ۱۷ - اولش یا راست آخرش یا راست
- ۱۸ - پیرش بنیامین شاهش خاوندگار است
- ۱۹ - دلیلش داود رهنمای راه میباشد
- ۲۰ - کردارش چراغ پیش پایش می باشد
- ۲۱ - محاسب پیر موسی است که صاحب دفتر است
- ۲۲ - قبله حقانی او « پردیور » می باشد
- ۲۳ - واسطه اش دور روز رستاخیز خاتون رضبار است

- ۲۴ - دست گیر او شاه ابراهیم، یارش یادگار است
- ۲۵ - حساب و کتاب او بدونادون است (گردش ارواح)
- ۲۶ - صراط او میزان بایروی از شرط^۱ است
- ۲۷ - پناهگاه او عظمت جم راستان است
- ۲۸ - جم مکان حق است و جای خوبان است
- ۲۹ - اصول دینش شرط و اقرار می باشد
- ۳۰ - در روز رستاخیز هفتن باو یاری می نمایند
- ۳۱ - هفتوان رهبر همه^۲ کارها هستند
- ۳۲ - چهل تنان هادی روز شمار هستند
- ۳۳ - طهور یعنی ذات کوثر صفات است
- ۳۴ - زندگی بخش جان تمام میرندگان است
- ۳۵ - امیدوارم نصیب همه^۳ یارسان شود
- ۳۶ - راه آخرت برایشان آسان شود
- ۳۷ - امیدش حق می باشد هم حق یارش باشد
- ۳۸ - عظمت یاران پشتیبانش باشد
- ۳۹ - مجرم این قانون تلقین نمائی است
- ۴۰ - این شرط اصول راه دین نمائی است . «

گفتار ۱۵

مطالب متفرقه در باره معتقدات اهل حق

ایام هفته

« جمعه سید محمد ، شنبه سید بوالوفا ، یکشنبه میر ، دوشنبه مصطفی ، سه شنبه سید شهاب‌الدین شاه ، چهارشنبه سلطان بادوسی ، پنجشنبه سید حبیب‌شاه. » مجموعه . ص ۱۵۱

دعای زیارت اهل قبور

« اهل قبور سلام بر شما اسیران خاک ، امیدواری بسططان صحاک ، اولاد مردان روان ، مغز مردان ، کرم خاندان ، خلقت باقی جاودان ، اول آخر خاوندگار. » مجموعه . ص ۱۵۰

دعای خواب

« اولم یار، آخرم یار، پیر بنیامین ، رهبرم داود ، دلیم و رهبرم

قلمزن پیر موسی ، بخدمت پساك رزبار ، از دار^۱ قبله گاهی من آتش
عالیقاندر ، سردادند رخ برنگردانند . « مجموعه . ص ۱۴۵

کلام خدمتکاران حقیقت

« سفره سلطان، کرم از خاندان ، تکبر خیر، جواب، یا حق خیر ،
خدمت قبول، مراد حاصل ، بحق واصل ، شمشیر برا ، حاجت روا ، دعا
مستجاب ، از دم چهل تنان ، بشرط پیر بنیامین ، برضای داود ، بقلم
پیر موسی قلمزن ، بخدمت رزبار ، اول یار آخر یار ، اول آخر شاه
خداوندگار. » مجموعه . ص ۱۴۴

در زیر ساج نار

اگر پرسند شاه خوشین بکجا سرسپرده ؟ بگو در زیر ساج نار^۲

۱ - متن کتاب همین است .

۲ - ساج نار - ساج لغت فارسی است معانی مختلفی دارد از جمله (تابه)
که قطعه آهنی پهن و دایره شکل است روی اجاق گذاشته نان تنک با او می‌پزند
(نار) بهر بی آتش را گویند. پس معنی تحت‌اللفظی (ساج نار) یعنی تابه نان‌پزی
روی آتش است ولی باصطلاح اهل حق : چشمه خورشید را گویند زیرا آن عالم
معنوی یا محل خلوت (بیابان ساج ناری) از لحاظ محیط نور و حرارت تشبیه به چشمه
خورشید شده است و به تعبیر دیگر تشبیه ساج نان‌پزی روی آتش است که خمیر

سرداد به صاحب کار، اگر پرسند معرفت در زیر ساج نار که پیدا کرده؟ بگو قلم زرین پیرهوسی، اگر پرسند که سرسپرده؟ بگو پیر بنی آمین^۱ سر سپرد به هفت تن در زیر ساج نار، پیر مصطفی، سید محمد، سید احمد، شهاب الدین، شیخ حبیب، حاجی ناؤوس، اگر پرسند جوز و دوشاهی از کجا مانده؟ بگو جوز از پیر بنیامین و دوشاهی از داؤد، اگر پرسند زیر ساج نار چه قسمت شد؟ بگو گاو بریان از غیب آمد، اگر پرسند چه دون بود؟ بگو ایوب شاه شهاب الدین چرمینه پوش بود که کلمه از او باشد، اگر پرسند که خلیفه که بود بگو پیر بنیامین، خادم داؤد، به این سبب (اورا) غلام پا بر رکاب گویند، اگر پرسند از کدام چشمه آب میخوری؟ بگو از چشمه زردگل که نه کم میشود و نه زیاد و نه هرگز خشک میشود».

مجموعه . ص ۱۴۵

دعای چراغ

«یا علی ایواله چراغ روشن ... یا علی ایواله ، رفتن روز نورانی، آمدن شب ظلمانی ، شب و روز را بخیر گردانی ، از دم علی عمرانی . هو یا علی مدد.» . چهل تنان . ص ۱۶

اسرار نبوت را با قوام یافتن در ظرف ولایت روی ساج وحدت توسط آتش معرفت به نان رحمت تبدیل و بفیض یافتگان حق و حقیقت تحویل شده است .

برهان . ص ۱۸

۱ - متن کتاب همینطور است ولی پیر بنیامین صحیح بنظر میرسد .

سبیل

اهل حق عموماً دارای شاربهای انبوه می‌باشند و گذاردن سبیل از نشانه‌های این جماعت بشمار می‌رود. در اهمیت سبیل در کتب مربوط باهل حق مطالب زیادی آمده است. بنا بنوشته کتاب «سرودهای دینی یارسان» پاره‌ای از پیروان فرقه اهل حق برای اینکه آسیبی به سبیلشان نرسد از کشیدن سیگار خودداری می‌کنند.

آقای نورعلی - الهی در کتاب «برهان الحق» (ص ۱۳۷) پس از آنکه در مورد وجوب و استحباب و تأکید شارب نزد اخبار متعددی از ائمه اطهار (ع) روایت می‌کنند، در خصوص اخبار وارده در مورد نزدن موی سبیل مقتضیات زمان و مکان را دخیل دانسته چنین می‌گویند:

«موضوع هر حکمی باقتضای زمان و مکان نسبت باشخاص متفاوت است، مثلاً نکاح کردن برای بعضی سنت و بر محرم حرام. همچنین ناخن چیدن و سر تراشیدن و نوره کشیدن سنت است اما بر محرم حرام. یا خضاب زمانی سنت و در حالی مباح می‌باشد».

سپس شواهدی از اخبار در این مورد ذکر کرده می‌نویسند:

«از مفاد دو خبر مزبور چنین مستفاد می‌شود شارب زدن هم که مانند خضاب کردن از مستحبات است، اراده اشخاص باقتضای زمان و مکان در آن حکم فرماست از این رو اگر جماعتی بر مقتضیاتی شارب نزنند گناه نیست».

بالاخره شواهدی راجع بایجاب مقتضیات زمان و مکان آورده

مراتب زیر را درباره شارب نزدن نقل می‌کنند:

« در مجمع البحرین است بوصف حضرت رسول (ص) « وفی حدیث وصفه (ص) » ، « انه كان وافر السبله » بدیهی است و فور بودن سبیل منافات بازدن دارد .

منسوب بخبر است که حضرت علی (ع) باصحاب در جمل فرمودند « و قصر و الحاکم و وفروا سبالکم فانه اهیب للعدو » یعنی « کوتاه کنید ریش‌تان را و زیاد کنید سبیل‌تان را پس بدرستی که آن ترس آورنده است برای دشمنان » .

قصیده « تریه » که در مجالس المؤمنین و روضات الجنان و نامه دانشوران و کتب دیگر مذکور است از مفاد آن قصیده چنین استنباط می‌شود در آن عصر شارب زدن اگر هم معمول بوده فقط اختصاص باهل سنت داشته و شیعیان شارب نمی‌زده‌اند بدلیل اینکه « ابن منیر » (احمد بن المفلاح الطرابلسی الشامی متولد سال ۴۷۳ هجری) خدمت « نقیب الاشراف شریف موسوی » بمذهب تشیع در آمد بعد از چندی توسط غلام خود « تتر » که جوانی صبیح‌المنظر بود تحفی جبهه سید فرستاد . سید هم بگمان اینکه « تتر » هم جزء هدایا است وی را نگاهداشت ابن منیر پس از اطلاع از این قضیه بهر طریق که خواست غلام خود را برگرداند میسر نشد بالاخره قصیده‌ئی ساخت مبنی باینکه اگر سید ، غلامش را باو بازنگرداند مرتکب سب ائمه و قبایح دیگر خواهد شد از جمله مضمون این بیت است: « و وقت فی وسط الطریق اقص شارب من عبر^۱ » یعنی می‌ایستم در میان جاده و میزنم شارب

۱ - باید دانست که بنی امیه روز عاشورا را عید می‌گرفتند و چنانچه

معمول است بازدن موی سر و چیدن شارب و گرفتن ناخن و کشیدن سر مه و مصافحه ←

هر کس که عبور کند . این کلام برسید مؤثر واقع شد . « تتر » را مجدداً «ابن منیر» بازگردانید .

اینکه بعضی گزیند زدن شارب برای نظافت و جلوگیری از میکروب‌بهایی است که توسط موی جذب بدن می‌شود منطقی نیست زیرا اولاً رعایت نظافت بستگی بموی بدن ندارد ممکن است با داشتن موی انبوه حداً نظافت را داشت یا بالعکس . ولو موئی هم در بدن نباشد با کثافت زندگی کرد . مضافاً چون موی ریش بالطبع بیشتر و طویل‌تر از موی شارب است احتمال حمل کثافت هم بر ریش زیادتر خواهد بود . ثانیاً اگر موی سبب جذب میکروب شود نمی‌توان اختصاص بشارب داد بطور کلی موی جسد اعم از ریش و شارب و غیره هر یک بسهم خود جاذب میکروب خواهند بود در اینصورت امتیازی بین ریش و شارب از این حیث نمی‌توان قائل شد . فلذا زدن یا نزدن شارب بی‌بچوجه مرتبط بعمل نظافت و بهداشت نیست . نظافت که رکن مهم دیانت و پایه‌ی اساسی بهداشت است در هر حال و وضعیتی امکان پذیر است . النهایه چنانکه قبلاً اشاره شد در نتیجه اختلافات بین مسلمین برای جمعی زدن شارب علامت مشخصه مذهبی بشمار آمد از آن قبیل است تمام سلاسل عرفانی از اهل حق و غیره بعبارة آخری هر بایکدیگر و بالاخره پوشیدن لباس نو مراسم عید را بجا می‌آوردند . «ابن منیر» در قسمت آخر قصیده خود به این نکته اشاره کرده «نقیب الاشراف» را تهدید می‌کند که اگر «تتر» را پس ندهد در روز عاشورا با گرفتن ناخن و کشیدن سرمه و روزه دار بودن و «زدن شارب مردم» از بنی‌امیه تبعیت کرده آن روز را عید خواهد گرفت .

بنابراین ، استدلال بامصراع بالا در مورد زدن شارب صحیح نمی‌باشد .

سلسله‌ئی که رشته سلوک طریقش منتهی بحضرت علی (ع) شود شارب زدن را ممنوع داند . پس از ذکر مراتب بالا برای نشان دادن اهمیت سبیل از نظر اهل حق بنقل دو داستان مبادرت میشود .

اهمیت سبیل و حرمت قلیان

«طایفه‌ای»^۱ بود خوف حق در دل نداشت و آن طایفه رسید بخارجی^۲ دید قلیان می‌کشد ، و آن طایفه قلیان را از آن خارجی گرفت يك دفعه کشید و موئی از سبیل خودش بدنان برید ، آمد بخانه خودش و يك شب خواست که بجمع پادشاه عالم بیاید ، و بخدمت خان آتش ظاهر بود فرمود خدایار نام، که طایفه^۳ بود ، از شرط بنیامین رفته ، او را بجمع نگذارید . عرض کردند یا شاه چه سبب است به جمع نیاید؟ خان آتش فرمود بدهن حرام گذاشته و قرآن را بزیر پا انداخته ، و موئی از سبیل خودش بدنان بریده است و موئی از سبیل یار برابر قرآن است ، و او را در آخرت ایمان نیست اگر صد هزار قربان بکشد فایده ندارد و در آن باب خان آتش بیاتی کرم فرموده :

« یارادان اوزبر اولدی	آچ عینی سوزبر اولدی
بیغ دوتا قلیان چکان	خنزیر صف دوزبر اولدی
هیچ یار اولمزخار اولان	خام سن گیت گز دولان
قلیان خنزیر ایتدی	قارشمایون یار اولان

۱- مراد از طایفه همان اهل حق است .

۲- خارجی یعنی غیر اهل حق . ۳ - یعنی اهل حق بود .

سالمه شرط غباری میزانه گلدی آری
 بیخ دوتا قلیان چکان دورست دکل کرداری».

مجموعه رسائل اهل حق . ص ۱۱۲

معنی سطر اول و پنجم بیاتیهای فوق درست مفهوم نشد ولی ترجمه
 بقیه آنها از این قرار است :

کسی که سیل بچیند و قلیان بکشد
 با خوکان در يك صف قرار میگیرد
 کسی که مانند خار^۱ است هرگز یار نمیشود
 خامی ، برو بگرد و گردش کن
 قلیان مانند خوک و سگ است
 یاران بآن نزدیک نشوید
 آنکه شارب زند و قلیان بکشد
 کردارش درست نیست

ایضاً در اهمیت سبیل

« در جامعه سلطان^۲ عالم شیخ احمد نام بود اهل کر^۳ بود صاحب

۱ - به نظر میرسد که «خوار» (بمعنی پست) صحیح باشد ولی چون در
 متن «خار» ضبط شده عیناً نقل گردید .

۲ - یعنی سلطان صحاك .

۳ - شاید «کردار» باشد .

دوازده هزار خانوار ، اهل هورامان بود، يك روز نشسته بود در خانه خودش ریش خود را شسته بود و از سیبیل خود يك مو بدهنش افتاده بود. شیخ احمد سر آن موی را بدنندان گرفت برید، سال هفت صد تومان نذر نیاز داشت ، بخدمت سلطان^۱ عالم آمد ، سال يك دفعه حضرت پیرموسی هرچه خیر و شر یارستان^۲ میگردند در (دفتر) باطن مینوشت ، و سال يك دفعه در حضور سلطان عالم میخواند ، شیخ احمد بخدمت سلطان عالم می آمد در يك فرسخی زنجیری پایش افتاد بجان دادن آمد به نزدیک پردیور^۳ ، سلطان عالم فرمود یا «داؤد» شیخ احمد از شرط بنیامین بیرون شده ، اگر ساعتی صد هزار شتر قربان بکند علاج برای او نیست . چهار جسد^۴ امن کشیدند یا شاه گناه او را بفرماید که اهل جمع بدانند . سلطان عالم فرمود يك روز شیخ احمد ریش خود را شسته بود و شانه میکرد ، موئی از سیبیلش بدهنش افتاد و سر آن موی را بدنندان گرفت برید ، علاج برای آن نیست ، در ساج نار با بنیامین شرط و قرار دادیم هر کس موئی از سیبیل خود قصد کند و بگیرد برای آن از شرط بنیامین علاج نباشد ، حضرت داؤد عرض کرد یا شاه امیدواریم حالا دیوان شیخ احمد را بفرمائید .

سلطان فرمود دیوان آن در وقت صاحب الزمان معلوم می شود ، و شیخ احمد در آن ساعت (آمد) آتش بقدر ارزنی از پای سلطان عالم جدا شد و بر سر شیخ احمد افتاد و سر تا پا بسوخت .

مجموعه رسایل اهل حق . ص ۱۲۰

۱ - یعنی سلطان سحاك .

۲ - اهل حق .

۳ - نزدیک رودخانه سیروان قبله اهل حق است .

۴ - چهار جسد یا چهار ملك عبارت از بنیامین و داؤد و پیرموسی و مصطفی است .

ایضاً در حرمت قلیان

« در جامه سلطان عالم يك شخصی بود، شیخ رسول نام بود، اهل حقیقت بود و همسایه داشت خارجی بود قلیان میکشید، یکروز شیخ رسول در نزد آن خارجی نشسته بود و قلیان را گرفت يك دهن بقلیان گذاشت و پیر محمودی بود از هفتاد و دو پیر بود با همراهی آن شیخ رسول خواست بیاید بخدمت سلطان عالم، سلطان عالم ظاهر بود، فرمود یا داؤد شیخ رسول از شرط بنیامین بیرون رفته، قاپیچی داشت اسمش شریف بود. بگوئید شریف را شیخ رسول را از در خانه نگذارد درون بیاید، اهل جمع عرض کردند یا شاه شیخ رسول هر سال صد تومان از زراعت خودش بمال داؤد می کند بغیر از مال جمع، باید شاه عالم از سر تقصیرات او بگذری، شاه عالم فرمود در شرط بنیامین یا قلیان بکشی یا گوشت خنزیر بخوری تفاوت ندارد، آن کسی (که) گوشت خنزیر بخورد از شرط بنیامین بیرون شده است، و هفتاد و دو پیر و چهار جسد در اهل جمع امان کشیدند، یا شاه امیدواریم از گناه یار بگذری. سلطان عالم فرمود گناه بکنند نذر نیاز بیاورد و جوز بیاورد و امان بکشد ان شاء الله جمع از سر تقصیرات او او می گذرد. پیر بنیامین فرمود ای شیخ رسول برو هفت گاو و پنج من برنج و يك رأس گوسفند و يك تا جوز بیاور بخدمت پادشاه، شیخ رسول رفت همان ساعت آورد بخدمت پادشاه عالم، هفتاد و دو پیر و چهار جسد امان کشیدند و شاه عالم اذن داد، قربان را کشتند و هم نذر و نیاز را سبز^۱

نمودند ، وجوز راهم سبز نمودند و شیخ رسول از دامن پیر بنیامین گرفت
و جمع را زیارت نمودند و سلطان عالم بر سر کرم آمده گناهان عفو فرمود .
مجموعه . ص ۱۲۳

خلقت دیو و جن (بعقیده اهل حق)

چون اراده الهی بر آن تعلق گرفت که اهریمنان را از نار خلق
کند بنا بامر ذات حق ذرات نار بوجود آمد و از آن کوهها تشکیل گردید ،
خداوند بخشم به آن ذرات نگر است از قهر الهی کوهها تبدیل به ذرات شده
و آسمانها را فرا گرفت سپس بخواست خداوند ذرات نار در چاه « زمهریر »
محبوس شدند و مدتی در آنجا مبهوت ماندند تا اینکه خداوند « جان » را
از آن نار خلق فرموده از پهلوی او جفت او « مر جانه » را بوجود آورد این
دو با هم در آمیختند از آنها فرزندان بیشماری بوجود آمد ، فرزندان آنها
دو قلو و درهیکلهای متفاوت بودند ، یکی قوی و عظیم الجثه و دیگری کم
قد و خرد بود اولی دیو و دومی جن نامیده شد . دیوها چون قوی بودند
جنها را از بین میبردند ، بهامر خداوند دیوان از جنها جدا گشتند و به
کوهها رفته در بیابانها ماندند و بذکر و عبادت خدا مشغول گشتند ولی
گروهی از دیوان که از جنس اهریمنان بودند بتلف کردن جنیان پرداختند
بنا بامر الهی ملائک دیوانرا هلاک کردند جنها نیز پس از مدتی سرازاطاعت
برداشته و راه اهریمنی پیش گرفتند از جانب خداوند ملائکه مأمور دلالت
آنها شدند ولی آنها دعوت فرشتگان را نپذیرفتند و با آنها بچنگ

و جدال برخاستند تا اینکه همه آنها هلاک شدند فقط چند نفری که بخدا مطیع بودند زنده ماندند و بر اثر توالد همین چند نفر باز عدهٔ بیشماری از جنها بوجود آمده بستایش و نیایش حق پرداختند ولی این گروه نیز کم کم از راه مستقیم منحرف و براه کج رفتند از اینرو مورد خشم و غضب خداوندی قرار گرفته بوسیله فرشتگان محو و نابود گشتند ولی جماعت معدودی از آنها بکوه و صحرا فرار کرده خود را مخفی داشتند. در میان همین عده طفل خوشرو و مهربانی وجود داشت ملائکه او را باذن خداوند به آسمان بردند و عزازیل نام نهادند عزازیل شب و روز باطاعت و عبادت مشغول بود و آنی از حق غافل نبود مقام و منزلت او بجائی رسید که از جانب خداوند مأمور هدایت جنهای کافر شد و بزمین آمد و آنها در اندک مدتی باو رو آوردند و همه را مسخر خود نمود ولی بر اثر تسلطی که بر همه چیز داشت مغرور شده گمراه گردید و از امر الهی سر باز زد.

آمدن سلطان صحاك بجامهٔ حاجی بكتاش

« واز بعد ۱۰۰ سال که دین حقیقت را آشکار کرد . بجامهٔ حاجی بكتاش »^۲ تشریف برد . ولی گاهی نیز (بصورت) و بنام هفت (گانه)

۱ - منثور از شاهنامه حقیقت. ص ۷۳-۷۷

۲ - بكتاشیه : نام فرقهٔ مذهبی که در قرن هفتم هجری در مملکت عثمانی ، بوجود آمده و پیرو شیخی بنام «حاجی بكتاش ولی» بوده اند ، «حاجی بكتاش» در سال ۷۳۸ ه . وفات یافته و از او دو کتاب باقی مانده یکی موسوم به ←

آشکار میگردد و در طریقت «علویان» قرارداد هر يك را بنامی و سلطان بدانها هفتوا نه گفت: پیر یارسان در «پردیور» تا صد سال بودند. بعد از نظر «علویان» غروب فرمود و نیز بارگاه را بکوه شنب روی ببرد و داود حسنیه پاره گلیم بر پشت را از دریا آورد.»

سرودها . ص ۴۷

فرشتگان در تیره های مهم یارسان

در جامهٔ حیات

ملك آمین	ملك رحمن	ملك قدوس	ملك طیار
(عبدالله علی)	(دستور)	(شادمراد)	(شاه نظر)

«مقالات» و دیگری بنام «ولایت نامه»، این فرقه از آغاز قرن دهم هجری در «آنا تولی» و در خاک «بالکان» رسمیت پیدا کرده اند، عقائد آنان مخلوطی از اصول مذهبی مسیحیان عقاید و صوفیهٔ اسلام و معتقدات شیعه بوده و در حالی که تابع اصول سنت و جماعت بوده اند به ائمه اثناعشر اعتقاد داشته و نسبت بامام «جعفر صادق» (ع) احترام بسیار قائل بوده اند پس از کشته شدن «فضل الله» حروفی، در ایران یکی از پیروان او بنام «علی الاعلی» به «آنا تولی» رفته و در خانقاه «بکتاشیه» راه یافته و بعضی از عقاید «حروفیه» را میان فرقهٔ «بکتاشیه» رواج داده، در سال ۱۲۴۱ هـ. «سلطان محمودخان دوم» خلیفهٔ عثمانی عده ای از مشایخ و پیشوایان «بکتاشیه» را بقتل رسانید و خانقاه های آنها را بست و افراد آنرا منفرق ساخت، در زمان «آتاترک» این فرقه رو بانقرض گذاشت و فقط خانقاه هایی از آنها در اطراف اسلامبول باقی ماند - فرهنگ تاریخ و جغرافیای

در جامهٔ خاوندگار

جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل

در جامهٔ مرتضیٰ علی (کاکه ردائی)

سلمان محمد^۱ قنبر نسیمی

در جامهٔ شاه خوشین

بابا بزرگ بابا حسن بابا طاهر بابا فقیه

در جامهٔ سلطان^۲ عالم

داود بنیامین پیر موسی رضبار

در جامهٔ شاه قرمزی پوش

کاپره کاعرب کارحمن رضا نوحاتون

در جامهٔ محمد بگ

کامیرجان قره پوس کاملک جان شهبوار آقا (میردوس)

در جامهٔ آتش بگ

خان جمشید خان ابدال خان الماس خاتون پری خانم

۱ - مراد حضرت محمد، رسول اکرم است

۲ - یعنی سلطان صحاک

در بیان خاوندگاری و چهار فرشته

عزرائیل	اسرافیل	میکائیل	جبرائیل
(داود)	(ایوت هشیار)	(پیر موسی)	(بنیامین)

در بیان مرتضی‌علی و چهار فرشته

داود	ایوت هشیار	پیر موسی	بنیامین
(قنبر وفادار)	(بالال مؤذن)	(جوانمرد)	(سلطان)

در بیان شاه خوشین و چهار فرشته

ایوت هشیار	پیر موسی	داود	بنیامین
(خداداد)	(قاضی نبی)	(احمد برنده)	(کاکه‌ردا)

در بیان سلطان عالم^۱ و چهار فرشته

ایوت هشیار	پیر موسی	بنیامین	داود
------------	----------	---------	------

در بیان آتش بگ

پریجان شرط	ابدال بگ	الماس بگ	جمشید بگ
------------	----------	----------	----------

در بیان چهار درویش (شاه فضل)

ترك تبریز	نسیمی	زکریا	منصور
-----------	-------	-------	-------

نقل از کتاب سرودهای دینی یارسان . ص ۲۰۹

علی (ذات خدا)

اول بد علی ذات آن لایزال

دگر بد حسن با حسین ز آن جلال

حسن شاه برام^۱ و حسین یادگار

بدند در حقیقت ولیعهد یار

شاهنامه حقیقت . ص ۲۲۱

داستان بوجود آمدن بابا یادگار و ابراهیم (ادهم) ازدانه انار

نمودند قسمت چون آن نارها

بین تا چه سازد خدا کارها

در آندم یکی دانه از نار تیز

پیرید در دامن دخت^۲ نسیر

چو آن دانه را دخت خوردی دگر

ز نور خدا گشت او بارور

پس از مدتی يك پسر ماه رو

ز کاش تولد شدی بس نکو

۱ - مخفف ابراهیم .

۲ - مراد از دخت مادر بابا یادگار است .

بفرمود سلطان که این یادگار
 پس از من بماند بحق پایدار
 که این تاجدارست هم شهریار
 حقیقت نشانست باقی مدار
 بود مظهر ایوت نازنین
 که یار احمد و عالی است وحسین
 بدور دگر جانشین منست
 که چون یادگار شه ذوالمنست
 دگر گویم از شاه براهیم خبر

که چون گشت تولید در آن بشر
 ☆☆☆

همانوقت آن نارها بخش شد
 بهرجا یکی داندای بخش شد
 در آندم سید محمد از خان خود
 برفتی بدرگاه سلطان خود
 یکی دانه نار برچید و برد
 بدادی بزوجهش هماندم بخورد
 ز پس زوجه زان دانه حامل بگشت
 که تا آخر وعده کامل بگشت
 یکی پور زان زن تولد نمود
 جینش درخشان چو خورشید بود

ببردند این مژده از بهر شاه
 که ای پادشاه خلایق پناه
 یکی پور از خان محمد بزاد
 که چون او پسر کس نیارد بیاد
 چو خورشید رخشنده باشد بنور
 که گویا خداوند کرده ظهور
 بفرمود سلطان که آن نیک رو
 بیارید پیشم که شادم ازو
 هماندم روان شد محمد بخان
 بیاورد آن پور روشن زمان
 بردی پیش خداوندگار
 خداوند بگرفتش اندر کنار
 بگفتا بیاران در آن انجمن
 بود این پسر مظهر آن حسن
 که هم رو چیارست هم مجتبی
 بخوانید او را براهیم شاه .
 شاهنامه حقیقت . ص ۴۰۱

در مورد عقیده اهل حق نسبت به عید قربان در کتاب «ایران شهر»
 نشریه کمیسیون ملی یونسکو در ایران (ص ۳۰) چنین توضیح داده شده
 است :

«بعید قربان معتقد بوده و بنسبت وضع مالی خود گوسفند، گاو و بز قربانی می‌نمایند با این تفاوت که اهل تسنن گوشت قربانی را خام قسمت می‌نمایند ولی گورانها (اهل حق) قربانی را پخته و پس از اینکه یکنفرسید برای قربانی دعای خواند آنرا بین حاضرین و دیگران قسمت می‌نمایند دعای قربانی و هرگونه نذر دیگری هم حتماً بایستی بوسیله سیدی بشرح زیر خوانده شود:

«پیری داود (داودرادون قنبر میدانند) شرط بنی آئین (بنی آئین رادون سلمان فارسی می‌دانند) قلم‌زرین پیرموسی (پیره‌وسی رادون بوذر می‌دانند) اول یار آخر یار (منظور حضرت علی است) حکم عزیز شهر یار بقای جاویدان - سفره و سلطان - کرم خاندان شاه مرتضی علی.»

قرار عید در مهرماه

«.. بنیامین عرض کرد آگاه بینا، فرمایش می‌کنید عید بکنند در عشق که باشد؟ شاه فرمود از عشق سلطان عالم بکنند زیرا که یاران چهار جسد که در جامه سلطان سحاك عرض کرده بودند که قربان خاکپای مبارك شویم عرض استدعا داریم از برای اهل حقیقت، قرار عید مقرر فرمائید و شاه فرمود در جامه قره‌زی قرارش می‌گذارم تا بعد از آن به‌دون قره‌زی رسید، کرم فرمود باهل شاهوئی خبر نمائید که تدارك خودشان را ببینند که باید سه روز خدمت بکنند.

و چند نفر از اهل شاهوئی بحسب فرمایش شاه از چه سبب است

و هم آداب او را بدانند و قرمزی کرم فرمود که باید باین قرار هر سال طایفه‌شان خیر و خدمت بکنند لکن ماه‌عید باید «مهر» باشد از همین قرار خیر خدمت خودشان صرف جمع نمایند ، کلام گوهر بارشاه عالم
مجموعه . ص ۹۰

خلقت عالم در هشت روز و نشستن خدا در روز نوروز بتخت در عرش

برین و تشکیل بزم جشن و سرور در پیشگاه خداوند :

ز ایام شنبه خدای کبار

بروز ازل بر تر از هر شمار

ز در کرد ایجاد آن جبرئیل

بشد محرم ذات رب جلیل

ز يك شنبه آن هفتن پاك ذات

شدند آفریده بذات و صفات

ز دوشنبه تا شنبه دیگری

بشد خلقت جن و انس و پری

دو کونین با آنچه بود و نبود

در آن یوم شش آمدی در وجود

بفرمان شاه ز اول و انتها

بهشت یوم ایجاد شد ما سوا

دو ایام در پیش ، شش در عقب

دو عالم بشد خلقت از امر رب

بهر روز يك آسمان آفرید

که تاهشت افلاك گشتی بدید

بهروز نهم عید نوروز بود
 در آن روز عرش برین رخ نمود
 شد افضل بافلاکها زان شمار
 بفرق سموات شد پایدار
 در آن طاق ایوان عرش برین
 بآن روز تعطیل ، جان آفرین
 نشستی ابر تختگاه زرین
 به محضر نشستند پس هفتمین
 نمودند بر پایکی جشن سور
 که رقصان شدند اندر آن ماه وهور
 مغنی در آن بزم حق از سرور
 همی خواند اوصاف حی غفور
 دگر مطربان از سر شوق و شور
 زدند ساز و نای و رباب و طمور^۱
 دگر ساقی از امر آن داورا
 بیاورد در گردش آن ساغرا
 همی جام زد بر خم جاودان
 نمودی پر از بادۀ ارغوان
 پیاپی باذن خدای مجید
 همی داد بر یاوران زان نبید

۱- در زبان کردی و گورانی بمعنی تنبور است .

بخوردند یا ران بصدق و صفا

شده جمله سرمست روشن جلا

شاهنامهٔ حقیقت. ص. ۶۰

داستان «محمّد باطلی» و علت معروف شدنش به «باطلی» و

بوجود آمدن چهل تنان از پاره‌های جسد او :

نخستین ز «محمود» گویم سخن

که چون در گذشتی بدور کهن

شب و روز سرمست حق بد چنان

چو پروانه بیخود بدی زان مکان

همیشه به تسبیح و او راد بود

بمعنا بدیدار حق شاد بود

از آن باب در دور آزاد بود

نظر کردهٔ پیر استاد بود

در آن عهد پیغمبر آخرین

که «احمد» بدی نام آن پاک طین

همی بود محمود طالب بحق

بدی مظهر «عبدالله» در سبق

که آن «عبدالله» بود باب «رسول»

بدر گاه حق گشت حاجت قبول

بخان حقیقت باخر طبق

بدی «میرسکندر» دگر زان ورق

چو شد کشته بر دست قوم جهول
 به قاسم دگر کرد ذاتش نزول
 ز «محمود» گویم دگر داستان
 غلام «علی» بود در آن زمان
 بیسته یکی لنگ اندر کمر
 همی بود عریان ز پا تا سر
 همیشه ابا قوم کافر نهاد
 شب و روز بودی بجنگ و جهاد
 چنان بود «محمود» روزی بگاه
 نشسته بتنها بخل و تسرا
 که آن قوم بو جهل آن کافران
 که بودند دشمن ابا او چنان
 شب آمده کافران از جفا
 بردند «محمود» زان خانقاه
 بچل پاره کردند از روی کین
 که هر يك یکی قسم بردی چنین
 بردند در خانه پس آن چریک
 نهادند هرپاره در توی دیک
 به آن دیکها آتش افروختند
 دگر چشم از خیرگی دوختند
 در آن دم پیامی زحق در رسید
 بگفتا «باحمد» که ای خوش فرید

به «محمود» بگذشته‌کار این چنین

طلب کن ورا قدرت حق بین

« محمد » بگفتا که هان ای « بلال »

به « محمود » گو تا بیاید بحال

بلال هم بفرمان « احمد » چنان

صدا کرد « محمود » را سوی خان

که ناگاه بتقدیر صاحب‌کرم

رسید آن ندا در همه جا بدم

بهر خانه « محمود » بد در حرم

بهر پاره در خانه ای شد عام

که هر پاره بر شکل « محمود » شد

که چلتن ز « محمود » موجود شد

از آن چلتنانی که بد ز آسمان

بر این چلتنان ذات شد میهمان

ز پس خلق کفار مردود گشت

بحکم خدا جمله مفقود گشت

چو « قارون » همه بازن و مال و حال

فرو رفته اندر زمین زان مثال

دگر چلتن خاك با آن اصول

ز درگاه حق گشته حاجت قبول

ز پس آمدند در حضور « رسول »

که آن چلتن آسمان شد نزول

نشستند بر روی این چلتنان

دمی بود رفتند هم ز آسمان

که آن چلتن خاک در سرزمین

بماندند از حکم جان آفرین

دو چلتن یکی نور، یک خاکیند

که خاک از زمین، نور افلاکیند

شاهنامه حقیقت . ص ۲۳۳

داستان معراج حضرت رسول اکرم (ص) در کتاب شاهنامه حقیقت

به تفصیل بیان گردیده، قسمت مربوط به خوردن « شیر و برنج » و آمدن

« سیب » و ظاهر شدن دستی از غیب که پس از برگشتن حضرت رسول از

معراج منجر به قبول خدائی حضرت علی (ع) از جانب آن حضرت میشود

در اینجا بیان میگردد :

بخدهتمش آمد هماندم امیر

چو احمد ز افلاک آمد بزیر

قبول باد معراجت اندر سما

علی گفت با احمد مصطفا

چه آورده تنسوق^۱ از بهر ما

ز پس آن حکایات از سرو پا

بیان کرد آن مظهر کبریا

هر آنچه با احمد گذشته براه

بدادی بآن سید المرسلین

دگر نیمه سیب با آن نگین

بسدیدی بیشت یسد آن امام

دگر احمد آن قطره آن طعام

شد آگاه از « ذات شاه کبیر »

هماندم محمد بشد با بصیر

سپردی سرش را بآن بی نیاز

هماندم محمد ببردش « نماز »

ز من هر چه بوده گنه عفو دار

بگفتا ابا مظهر « کردگار »

۱ - معرب تنسخ و آن نوعی از جامه نفیس که آنرا تن زیب گویند و مجاراً

بمعنی تحفه و چیر نفیس و عجیب - لغت نامه دهخدا . حرف ت . ص ۱۰۰۷

از آن پس به الطاف آن «ذوالجلال»
 بجز احمد و آن غلامان راد
 که آن قوم فانی طلب زان ورود
 محمد از آن گشت حاجت قبول
 گرفتگی چنان دامن او بصدق
 بگفتا علی «اول و آخر» ست
 جز حیدر نباشد بمن کس «خدا»
 علی گفت با احمد ای نیکرو
 نهان کن تو اسرار حق زین سکون
 محمد شدی در جهان نیکحال
 نبودش خبر کس ز آن اوستاد
 نبردند پی از سر آن «ودود»
 که بسپرد سر را به «زوج بتول»
 باوصاف او اول آمد بنطق
 «خداوند» در باطن و ظاهرست
 که دیدم همه اوست در دو سرا
 نکن کشف بر کس تو سر مگو
 که تا در حقیقت شوی رهنمون
 شاهنامه حقیقت. ص ۲۰۴

مخفی نگاهداشتن آئین حقیقت و گوشت قربانی از مسلمانان

در کتاب شاهنامه حقیقت داستانی آمده که روزی با حضور «شاه ابراهیم» «دیکجوش» پخته میشد در این موقع خبر میرسد که عددای از مسلمانان بجمع آنان میآیند، برای اینکه غیر اهل حق نباید گوشت قربانی را ببینند و از طرفی چون آئین حقیقت از مسلمانان مخفی نگاهداشته میشد شاه ابراهیم دستور میدهد که قربانی را نیمه پخته دفن کنند:

دگر داستانی بیاد آمدی

از آن شاه با عدل و داد آمدی

بدی شاه روزی بتخت مہی

نشستد در آن کاخ شاهنشہی

عدادی ز قربانهای نسکو
 ز قوچ وز شیشک ابا رنگ و بو
 شده ذبح از امر شاه زمان
 نهاده بدیک از مسلمان نهان
 شده نیم پخته چنان گوشتها
 بدند جمله یاران پراز اشتها
 که قربان شود پخته قسمت کنند
 دعا داده بر جمع یاران دهند
 ز قربان حق فیض و قسمت برند
 بازادگی قسمت خود خوردند
 که ناگاه غلامی بیامد ز بر
 بگفتا به آن شاه بانور و فر
 که اینک تنی چند از شیخ و شاب
 بمهمانت آیند در این حجاب
 چو بشنید شه از غلام این خبر
 بر دفن قربان شدی چاره‌گر
 که چون دین حق آن زمان بدنهان
 همی تقیه کردی باسلامیان
 ز پس شاه فرمود با یاوران
 بسازید آن دیک قربان نهان
 که تا خلق ظاهر نبینند ورا
 نداند کسی سر حق در خورا

پس آنکه غلامان بفرمان شاه
 ببردند قربان بخلوتسرا
 در آن جای خلوت نهادند بار
 همی گشته پخته از آن تاب نار

رواج دادن علی دین احمد را و نازل شدن دو جزء قرآن

در حق اهل حق

کسی ^۱ کاو بدی ذات حق بر سرش	چگونه کنم وصف اندر خورش
همین يك کلام مرورا بود بس	بجز او «خدایی» دگر نیست کس
که قادر بهر کار و هر بار بود	همی مظهر «ذات دادار» بود
دگر چون علی پنجه را برگشاد	جهان رام بنمود بر عدل و داد
نه بتخانه ماندی نه دین مجوس	نه بانگ دلیران نه آهنگ کوس
تهی کرد از کفر روی زمین	بدلخواه آن سید المرسلین
جهان شد بکام رسول خدا	همه خلق اندر زمین و سما
ز جن و بشر جملگی ما سوا	نمودند بر وی همه اقتدا
بر او گشت قرآن نزول از اله	بدی سی و دو جزو در اصطلاح
که سی جزو آن حجت شرع بود	بقانون آیین آن فرع بود
«دو جزو» دگر اصل «دین حق» است	به «اهل حقیقت» پس او ناطق است

که سرمگو آن بدی در اصول
 از آن پس امام بر امام نسل نسل
 بمهدی رسید عاقبت آن کسalam
 چو «مهدی» بدی مظهر «پیرراد»^۱
 بدی ثبت در سینه آن رسول
 بدی حامل آن «دوجزوات» اصل
 نهادند او را بفرقان نام
 ز پس در حقیقت ورا کردیاد .
 شاهنامه حقیقت . ص ۲۰۱

داستان منصور حلاج و بوجود آمدن شمس تبریزی از خاکستر او

کنون شرح «منصور» بیادآمده
 چو شد مست «منصور» زان کوثر
 ز پس خلق منکر در آن روزگار
 چو رجش نمودند مردم زکین
 برون کرده از چه ورا آن کفار
 همی تیر بارانش کردند زود
 شدی بیشتر شوق آن پاك هس
 که تا سوختند جامه انورش
 نشد باز تسکین آن صوت پاك
 همه خلق از آن بداد آمده
 بگفتا «انا الحق» منم داورا
 نمودند او را به چه سنگسار
 نشد باز خاموش آن قطب دین
 کشیدند او را بخواری بهدار
 بآن جسم او تیرکاری نبود
 نشد زان جفا شعله او خمش
 بدریا پیاشیده خاکسترش
 همیخواند اوصاف آن ذات تاك

همه خلق از آن صوت و طامات او
 که تا آن خردمند « مای روم »
 برفتند اندر لب بحر رود
 ز پس خاک منصور در آن برفت
 بیاورد در خانه پنهان نمود
 « ملا » گفت ای دختر نیکرو
 گذشت آن زمان تا که دختر بسخت
 بهر گونه کردند از آن مزاج
 ز پس دختر از جان خود شدبری
 بگفتا خورم زهر گرم فنا
 بیاورد آن شیشه در بش گشود
 همان دم بشد راحت و پس دگر
 بزرگ گشت بارش ز پس مردمان
 « بملا » بگفتند پس مردوزن
 شده پس گرانبار او از زنا
 تو این ننگ از خانه ات دور کن
 زنا کار باید شود سنگسار
 هر آنکس کند سستی از این عمل
 چو بشنید « ملا » سخن بس گران

بحیرت بدند از کرامات او
 یکی شیشه برداشت زان مرزوبوم
 بسوی همان خاک شیشه گشود
 بشد خامش و هیچ دیگر نگفت
 بپرسید دختش ز باب: آن چه بود؟
 که این زهر مار است باکس مگو
 دلش درد بگرفت غلطان بتخت
 نشد درد آن دخت دیگر علاج
 برفت بسوی آن شیشه یاد آوری
 شوم راحت از درد از این جفا
 همه خورد آن « خاک » هر چند بود
 از آن خاک « منصور » شد بارور
 بدیدند گشتند زو بد گمان
 که دخترت کرده خطا در وطن
 بکن رجش اکنون که گرد دفنا
 ز مردانگی دردلت سور کن
 بقول « محمد » رسول کبار
 دیوث است و بدنام در هر مثل
 بیامد بدختر بگفتا فلان

بگو راست از چه شدن بارور
 بیاسخ بگفت دختر از حال خوش
 بشیشه چه بودی کنون من از آن
 چو بشنید «ملا» ز دختر سخن
 بدختر بگفتا که ای جان باب
 گذشت این زمان تا بموعد آن
 ز دختر بشد يك «پسر» در وجود
 ز کاشم برون آمد آن «زات پاک»
 همه طاق ایوان ، همه رهگذر
 چو «ملا» از آن پورشد باخبر
 بصندوق بنهاد پس آن پسر
 دگر کرد مسدود صندوق بتاب
 روان شد در آن بحر آن نوپسر
 برفتی چنان تا بشهر دگر
 همی باغبان آمد و دید آن
 گشودی ز پس درب صندوق را
 ببردی ز پس طفل بازر بخان
 یکی دایه پر شیر آورده زود
 بدایه همی داد مزد گزاف

بمن خلق داده بزشتی خبر
 که ای با خرد باب بیدار هش
 بخوردم شدم بارور آنچنان
 بیاد آمدش سر گذشت کهن
 قضا کار خود کرده شو کامیاب
 رسیدی ز پس گشت مولود آن
 چو خورشید رخشان بدی در ورود
 فروزان بدی همچو خور زان مغاک
 شدی روشن از نور آن نوپسر
 بیاورد «صندوق» چوبی ببر
 بپهاوش بنهاد بس گنج وزر
 بپردی بینداخت در بحر آب
 ز رودی جدا گشت در آن گذر
 بماندی بيك 'کنج' باغ از قدر
 برون کرد صندوق ز آب روان
 شدی شاد زان طفل و مرزوق را
 نگفتا بکس راز کسردی نهان
 باو داد آن طفل پاکیزه جود
 که تا با پسر نی کند اختلاف

دگر دایه از مهر بر آن پسر
چنان بود با آن پسر مهربان
که تا شد کبیر آن پسر در زمان
چرا همچو خورشید بد جلوه گر

همی شیر دادی ز خود بیشتر
ورا پرورش داد بهتر ز جان
باو «شمس» نامیده از این نشان
یکی شاه بودی در آن بوم و بر
شاهنامه حقیقت . ص ۲۶۱

ضمیمه

شرحی بعضی از مطالب که در این کتاب آمده است

« حروفیه »

« حروفیه » نیز که فرقه‌ای از « اهل الحقیقه » بودند در زمان « جهان‌شاه خان » فتنه و آشوبی راه انداختند و جمع‌کثیری از آنان با امر « جهان‌شاه خان » کشته و سوزانده شدند ، اینک برای مزید اطلاع اشارتی مجمل به عقاید و افکار آن میشود :

این جماعت پیروان « شاه فضل‌الله نعیمی تبریزی » (متولد سال ۷۴۰ هـ ق) بودند و عقیده داشتند که تمام حروف مقدس است و در هر حرفی سری وجود دارد و مظهر حروف جمال انسان میباشد و انسان در نتیجه تکامل میتواند بدرجه الوهیت برسد ، اساس این طریقت مانند سایر فرق تصوف بر روی اسلام و قرآن نهاده شده ، منتهی با این فرق که پیروان این طریقت برای آیات قرآن اسرار و بواطنی قائل بودند و بمعنی ظاهر اهرامیتی

نمی‌دادند و میگفتند آیات متعددی از قرآن درباره شخصیت کامل والوهیت « فضل الله » بحث میکند و عقیده داشتند که خدا عرش و سدره المنتهی را در خطوط صورت انسان مستتر ساخته است و معراج « حضرت محمد » در یافتن و درك خطوط سیمای خود و مشاهده « فضل الله » بود.

این طریقت که تجلی حروف را روی انسان می‌جست ، روی زیبا را مقدس می‌شمرد و تعشق و تعلق بروی زیبا را وسیله وصول بحق و عبادت حقیقی میدانست .

این عقاید از کتاب جاودان نامه « فضل الله » و اشعار « عمادالدین نسیمی » و سایرین بخوبی مستفاد میشود ، « میرانشاه » به حکم پدرش « امیر تیمور » ، « فضل الله » را از « شیروان » احضار کرده بفتوای علمای عصر بقتل رسانید و دستور داد بپاهای او ریسمان بسته در کوچه و بازار بگردانند ، قبر « فضل الله » در ناحیه « النجق نخجوان » است . پس از قتل « فضل الله » عقاید او بتمام کشورهای اسلامی منتشر شد و خلفا و نواب او مانند « العلی الاعلی » و « سید عمادالدین نسیمی » و دیگران به « آناطولی » فرار کرده به نکایا و خانقاه‌های « بکتاشی‌ها » داخل شده و طریقه « حروفیان » را بجای عقیده « بکتاشیان » ترویج دادند و چون « بکتاشیها » ساده لوح و بی‌علم بودند ، بدون توجه عقاید آنها را پذیرفتند و اینکار عصیان و شورش و قتل و خونریزی‌های فجیعی ببار آورد .

در عهد « جهان‌شاه » ، دختر « فضل الله » و مردی بنام « یوسف » در « تبریز » دوباره بترویج طریقه « حروفی » پرداختند ، جمع کثیری بر آنها گرویدند ، فتنه بزرگی برپا شد و عده‌ای قریب پانصد تن کشته و

سوخته شدند، و آتش فتنه فرونشست (مستفاد از: « دانشمندان آذربایجان » ص ۳۳۸ - ۳۸۶ ، ترجمه و تلخیص از « تاریخ مختصر آذربایجان » ، ص ۱۳۵ - ۱۳۶ برای مزید اطلاع ر. ک به : « واژ : نامه گرانگی ، دکتر صادق کیا » ، تهران ۱۳۳۰ ، «مجموعه رسایل حروفیه ، تصحیح «هورات» « لیدن » ۱۹۹)

دروزها

مرموزترین فرقه‌های شیعی فرقه « دروزها » می‌باشد . این فرقه در « مصر » در عهد « الحاکم » خلیفه ششم « فاطمی » و در آغاز قرن یازدهم میلادی پا به عرصه وجود نهاد .

« الحاکم » که از چاپلوسی و ثنا خوانی در باریان و شعرای خود سرمست شده بود تمام مذاهب را در « قاهره » منسوخ نمود و فقط مذهبی را مجاز دانست که به مقام الوهیت او اعتراف داشته باشد .

نام این فرقه از نام یکی از فعالترین و بلغین آیین جدید موسوم به « شیخ محمد بن اسمعیل الدرزی » مأخوذ گردیده .

« الدرزی » مسلک خود را چنین خلاصه میکند : روح آدم در کالبد « علی بن ابی طالب » و همینطور در کالبد اعقابش تا « الحاکم » تجلی نموده . بنابراین « الحاکم » حصه‌ای از جوهر الوهیت دارد و او قادر مطلق و عالم به جمیع اسرار است . از مغیبات خبر می‌دهد و عالمیان باید از وی اطاعت کنند .

بعدازا ینکه «الدرزی» اصول عقاید این مسلک را به حضور مسلمینی که بدین منظور در «الازهر» اجتماع کرده بودند عرضه داشت و جار و جنجال شدیدی به راه انداخت از طرف «الحاکم» به «سوریه» فرستاده شد که در آنجا فرقه‌ای را که نامش از نام او مأخوذ گردیده تأسیس نمود.

تبلیغات «الدرزی» در «سوریه» در نتیجه علقه و محبت توده‌های آن سامان نسبت به خاندان «علی» نهایت تسهیل گردید و خیلی زود پیروان بسیاری به مسلک او گرویدند. عاقبت «الدرزی» در بردی که در مرزهای «سوریه» بر ضد مهاجمین «تاتار» در گرفته بود کشته شد و «الحاکم» یکی دیگر از معتقدین به الوهیتش را که «حمزه بن احمد» نام داشت و اصلاً «ایرانی» بود جانشین او نمود.

حرارت و فعالیت «حمزه» در پیشرفت مرام مولایش از سلفش دست کم نداشت. «دروها» احترام و تجلیل خاصی نسبت به نایب دوم «الحاکم» قائلند و او را مؤسس حقیقی مذهب می‌دانند و هر سال یاد بود سال مرگ او را بپا می‌کنند.

«الحاکم» به سال ۱۰۲۸^۱ به دست خواهرش مقتول گردید و همین که این خبر به «حمزه» در «سوریه» رسید به در مسجد اعلامیه‌ای چسباند که در آن اظهار می‌کرد «الحاکم» خودش تصمیم گرفته تا مدتی از نظر پیروانش غائب شود تا درجه عقیده و ایمان آنها را آزمایش نماید و او در موعد معین باز خواهد گشت تا کسانی را که وفاداری و دلبستگی خود را نسبت به او حفظ کرده‌اند پاداش دهد و از دین برگشتگان و اشرار را به کیفر رساند.

متن این اعلامیه تا به امروز نزد پیشوایان «دروزها» حفظ گردیده و آنرا «سجل» می نامند .

«دروزها» که بعد از مرگ «الحاکم» چه از طرف مقامات دولتی و چه از طرف پیروان سایر ادیان منکوب گردیدند در قتل جبال «حوران» در «سوریه» و در قسمت جنوبی «لبنان» متمرکز شدند و در آنجا مخفیانه به اجرای آداب مذهبی پرداختند . اما هنگامیکه «ابراهیم پاشا» از «مصر» عازم شد و آنهارا در نبرد «خلوت البادیه» شکست داد درهای معابد آنهارا شکست و کتابهای مقدسشان را تصرف کرد .

از این کتابها واضح می شود که مسلک «دروزها» از بعد از تأسیس فرقه شان به دست «محمد بن اسمعیل الدرزی» تحول بسیاری پیدا کرده است و بر طبق مسلک فعلی آنها خداوند ده بار در طی قرون مختلفه تجلی کرده و آخرین بار در شخص «الحاکم» جلوه گر شده است و «الحاکم» بعد از اینکه «یاجوج» و «مأجوج» از «چین» خروج کردند به دنیا باز خواهد گشت .

«دروزها» به تناسخ اعتقاد دارند ولی در نظر آنها تعداد ارواح تغییر ناپذیر است . در عالم ، خلقت جدیدی روی نداده بلکه همیشه يك روح است که از قرون سالفه در کالبدهای پی در پی حلول می کند .

«دروزها» از آداب و مقررات اسلامی به روزه رمضان و نمازهای پنجگانه شبانه روز و زیارت کعبه اعتقاد دارند از جمله کتب مقدسه آنها «قرآن» و «انجیل» می باشند اما «قرآن» و «انجیلی» که به کلی تغییر شکل داده اند و جز متونی را که بتوان به سود مسلک آنها تفسیر نمود شامل نیست .

در بحبوحه قرن بیستم « دروزها » هنوز رژیم طبقاتی را حفظ نموده‌اند در بالای حرم « دانایان » قرار دارند که اسرار مذهب در سینه آنها جای دارد. تعدادشان محدود و مقامشان به ارث منتقل می‌گردد. در طبقه پائین تر « پاکان » جای دارند و اینان کسانی هستند که هیچ اعتنایی به مال و منال جهان و به لذت ماده ندارند. اینها مانند پارسایان عیسوی عمری به ریاضت و فداکاری می‌گذرانند.

تنها دانایان و پاکان به اسرار دین واقفند و نباید آنرا به هیچ کس ابراز نمایند. رفتار آنها باید سرمشق سایرین باشد و از همین رو، نه‌سیگار می‌کشند و نه قمار می‌کنند و نه مشروب می‌نوشند.

بعد از آنها طبقه « نیمه دانایان » قرار دارد که پاره‌ای از اعمال مذهبی را بجای می‌آورند و به ذکر ادعیه و اوراد می‌پردازند. تعداد آنها تا اندازه‌ای زیاد است.

در پائین حرم « نادانان » هستند که دستورهای مافوق‌های خود را کورکورانه اطاعت می‌کنند و در معاابد تا فاصله معینی از حرم می‌ایستند. در زمینه مدنی و سیاسی نیز در بین « دروزها » رژیم طبقاتی حکمفرما است و طبقات آنها به ترتیب مرکب از امرا و شیوخ و خاندانهای قدیمی و طبقه متوسط و توده می‌باشد. نفوذ طبقه اول فوق‌العاده زیاد می‌باشد و دروزها خیلی پابند سنن و شعایر خود هستند به امرا و طبقه نجبای خود خیلی می‌بالند.

مجموع پیروان این فرقه در حدود دویست هزار نفر است. این رقم بسیار ناچیز است و « دروزها » هم بدان اعتراف می‌کنند ولی هیچگاه

از این عقیده بر نمی‌گردند که دنیا روزی از آنها خواهد شد .
 هنگامی که «الحاکم» دوباره ظهور نماید ابلیس مغلوب خواهد شد
 و همهٔ ادیان در برابر مذهب خلیفهٔ «فاطمی» سرفروود خواهند آورد، آنگاه
 عدالت و زیبایی بر جهان حکمفرما خواهد شد .
 «دروها» مردمی بلندهمت و جوانمرد هستند و زندگانی خانوادگی
 آنها مقرون به دیانت و شرافت است و مسلماً آنها یکی از پاکترین و شریفترین
 عناصر «سوریه» و «لبنان» به‌شمار می‌روند.
 کتاب شهسوار اسلام، تألیف گابریل دانگیری، ص ۱۶۱

نصیری‌ها

این فرقه که ریشه‌ای «سوریه» و «کلدانی» دارد در قرن نهم بوسیله
 «نصیر بن نمری» از اعیان یکی از یاران «علی» در ناحیهٔ مرزی «شام»
 و «عراق» تأسیس گردید . به زعم پیروان این فرقه «علی» آفریدگار
 جهان است و خورشید در برابر او سر تعظیم فرود می‌آورد و از همین جهت
 است که «انصاریه» باید چهار دفعه در روز به خورشید سلام نمایند . از
 «علی»، «محمد» به وجود آمده که دنیا را پراز نور کرده و بعداً «سلیمان -
 فارسی» به وجود آمده که کرات پنجگانه را آفریده .
 در بین «انصاریه» دو طبقه متمایز وجود دارد . یکی «کالامیست‌ها»
 که ریشه‌های خود را بلند می‌کنند و از استعمال دخانیات و نوشابه‌های الکلی
 و پاره‌ای سبزیجات می‌پرهیزند و بعلاوه آنچه به قرمزی نزدیک است از تن
 پوش خود دور می‌کنند و دیگری «گلازیست‌ها» که هم دخانیات استعمال

می‌کنند و هم نوشابه می‌نوشند وزن‌های خود را بین هم مبادله می‌کنند .
 با این همه هر دو فرقه از خوردن ماهی و مارماهی و کبک ممنوع
 هستند .

« انصاریه » نیز به تناسخ اعتقاد دارند ولی در نظر آنها بعد از اینکه
 روح در کالبد یک انسان حلول نمود ممکن است بعداً در یک گیاه یا یک
 حیوان نیز حلول نماید . ارواح تبه‌کاران به کیفر شرارتشان در کالبد ماده
 خوک‌ها و سگ‌ها و گرگ‌ها حلول می‌کنند و ارواح نیکوکاران به پاداش نیکو-
 کاریشان در کالبد شخصیت‌های عالی و همینطور به توالی تا « نیروانا »
 تجلی می‌کنند .

موضوع شگفت‌آور آنکه « انصاریه » عده‌ای از کسانی را که باعث
 افتخار مسیحیت هستند در شمار مقدسات خود در آورده‌اند و اعیاد « قربان »
 و « غدیر » و « نوروز » و نیمه شعبان و فطر را در ردیف اعیاد نوئل و
 « اپی فانی »^۱ و نزول روح القدس و « سن ژان » و « سنت برب » و مرگ
 « مریم مجدلیه » جشن می‌گیرند .

« انصاریه » تعدادشان بالغ بر دویست هزار نفر است در ناحیه
 « لازقیه »^۲ و « انطاکیه » سکنی دارند و جنگجویان رشید و زارعین هنرمندی

۱ - یکی از اباء مسیحی و طبیب کلیسای یونانی - لغت نامه دهخدا

حرف ا . ص ۹۷۱ .

۳ - شهر و بندر « سوریه » در کنار « مدیترانه » در زمان « سلوکوس

نیکاتور » پادشاه « سلوکی » « ۳۱۲ - ۲۸۰ ق . م » ساخته شده - فرهنگ تاریخ و
 جغرافیای عمید .

به‌شمار می‌روند و چندسالی است که در بسیاری از آنها آمادگی مخصوصی برای ترقی و همچنین جهت همکاری سیاسی با سنی‌ها مشهود گردیده. ولی آیا الحاق سنجاق «اسکندرونه» به «ترکیه» جلوی این سیر ترقی را نخواهد گرفت؟ در حقیقت «انصاریه» در تحت تسلط ترکها خیلی صدمه و عذاب دیده‌اند. اما سیاست بین‌المللی نیز مقتضیاتی دارد و این ناحیه «انطاکیه» تاکنون بارها صاحب عوض کرده است.

کتاب «شهبوار اسلام» تألیف «گابریل دانگیری». ص ۱۶۴

مینورسکی

«مینورسکی» در ۱۸۷۷ مسیحی در «کراچوا» در نزدیکی «مسکو» متولد شده بود. (این قصبه حالا در زیر آب رودخانه «ولگا» در شمال غربی «مسکو» ناپدید شده است.) «مینورسکی» در دانشگاه «مسکو» تحصیل علم حقوق کرده و بعد بفرآ گرفتن زبانهای شرقی در موسسه «لازارویسکی» مشغول شد. پس از آن به وزارت خارجه «روس» وارد شد و در سال ۱۹۰۴ مسیحی بسمت نایب دوم ژنرال کنسولگری روس در «تبریز» مأمور گردید بعدها به عضویت سفارت «روس» در «طهران» منتقل شد پس از مسافرتهای زیاد در قسمتهای شمال غربی «ایران» به «پترسبورگ» مراجعت کرده و در این اثنا به «ترکستان روسیه» هم مسافرت کرد. بعداً در اوقاتی که در سفارت کبرای «روس» در «استانبول» مشغول کار بود بعضویت

کمیسیون مختلط برای تحدید حدود «عثمانی» و «ایران» انتخاب شد و مدتی با آن هیأت بهمراهی «سرآرنولد ویلسون» از طرف «انگلیس» و «اعتلاء الملک خلعت بری» از طرف «ایران» و عضوی از وزارت خارجه «عثمانی» این سرحدات را در طول صدها کیلومتر از «آارات» در شمال تا «محمره» در جنوب طی کرد و مأموریت خود را انجام داد تا وقتی که جنگ بین الملل اول در سنه ۱۹۱۴ مسیحی شروع شد پس به «طهران» مراجعت کرد و مستشار سفارت «روس» در آنجا شد و تا آخر جنگ و موقع انقلاب «روسیه» در این سمت باقی بود. پس از آن به «اروپا» رفته، بعد از آنکه اندک زمانی در سفارت کبرای «روس» در «پاریس» مشغول خدمت بود چون رژیم سابق «روس» بکلی پاشیده شد او وارد «مدرسه السنه حیه شرقی» در «پاریس» بعنوان معلم فارسی شد و در سال ۱۹۳۲ به «مدرسه علوم شرقی» در «لندن» دعوت شده تقریباً ده سال در آن مدرسه ابتدا به سمت دانشیاری و بعد به سمت «پروفیسوری» مشغول کار بود.

فعالیت علمی او دامنه بسیار وسیع دارد و عدد نوشته‌های علمی او از مقالات و رسائل و کتب خارج از حصر است. از آنجمله ۱۱۰ مقاله از مواد «دائرة المعارف اسلامی» از اوست و بیشتر نوشته‌های او مربوط به تحقیقات در باب مطالب مختلف ایرانی و بعضی راجع به ترکی و مغولی است. در سالهای اخیر پس از تقاعد خود در سال ۱۹۴۴ که «کمبریج» را برای سکناى خود انتخاب کرده و در آنجا مستقر شد هفت کتاب و بیش از هفتاد مقالات علمی از قلم او بوجود آمده است. مهمترین مقالات او در مجموعهای تجدید طبع شده و در مجلدهی بیست فقره از مهمترین این

مقالات در دو سال قبل جداگانه چاپ شد. بدبختانه ضعف باصره از چندی باینطرف مانع فعالیت زیاد وی گردید و فقط به کمک زنش که فوق العاده جانفشان و زحمتکش بود بکار علمی مداومت میکرد. فارسی را خوب می نوشت. به همه طالبان علم که از او استمداد میکردند بی مضایقه کمک علمی میکرد.

پروفسور «مینورسکی» از بسیاری از جهات يك انسان کامل بود و دارای صفات و خصائل مطلوب. در عین آنکه نسبت بهمه مهربان و درکار یاور بود علاقه فوق العاده هم به وطن خود داشته و از این حیث یعنی وطن پرستی تقریباً بی نظیر بود. بطوریکه با وجود آنکه با مسلک جدید روسهای انقلابی هم عقیده نبود و با انقلابیون ملحق نگرید. این فقره چیزی از هواخواهی او به مملکت و دولت «روس» نمی کاست و دائماً از آن مملکت مدافعه می کرد، بحدی که بتدریج خود اولیای آن مملکت نیز متوجه وطن پرستی بی شائبه وی شدند و برخلاف انتظار در چندسال پیش که وی به هشتادسالگی رسید دانشگاه «مسکو» تلگراف تبریکی برای او فرستاد و بعدها در این اواخر که کنگره بین المللی مستشرقین در «مسکو» انعقاد یافت او را بر رفتن به «مسکو» و حضور در کنگره دعوت کردند و نه تنها مخارج لازم این کار را برای او که بی بضاعت بود فرستادند بلکه يك کشتی مخصوص از راه دریای «بالتیک» او را بدستور اولیای امور «روسیه» از «لندن» به «مسکو» برد و بعداً او را از «مسکو» هم به ممالک «گرجستان» و «ارمنستان» و «آذربایجان شوروی» همراهی کرده به «انگلستان» عودت دادند. این مسافرت به «روسیه» بزرگترین آمال زندگی او بوده

که خوشبختانه کامیاب شد .

مایه تأسف است که گاهی بعضی از هموطنان ملت پرست ما از همه خدمات بی مثال او به معارف ایرانی چشم پوشیده و از لحاظ اینکه وی چندی در خدمت رسمی مملکت خودش بوده از اظهار قدردانی با خودداری نمودند. از شاهکارهای علمی فعالیت پروفیسور « مینورسکی » نوشته‌های او راجع به « اهل حق » است که در اوایل اشتغال به شرق شناسی تألیف و نشر نموده و همچنین ترجمه و شرح کتاب « حدود العالم » است که یکی از مهمترین آثار دوران اخیر زندگی او بود که در واقع سبب مستقیم دریافت درجه استادی برای او شد . و باید گفت که علامت حق شناسی و انصاف مشارالیه آن است که « حدود العالم » را به « میرزا محمدخان قزوینی » که « مینورسکی » از علم او استفاده کلی کرده بود اهدا کرده است .

بقلم « سید حسن تقی زاده » . « راهنمای کتاب » شماره اول سال نهم صفحات ۴ و ۳ و ۶ و ۷

فرهنگ لغات و اصطلاحات خاص اهل حق

- آب چرخ** - آبی است که پس از صرف قربانی به جم آورده میشود و خوردن هر يك از جم نشینان از آن ضرور است. این آب را شربت وحدت و شاه شربتی نیز گویند.
- بابا یادگار و شاه یادگار** - لقب یکی از پیشوایان اهل حق بنام حسین است .
- باطن دار** - رك دیده دار .
- بلولی** - بضم با . قلمهای استخوان دست قربان .
- بنیامین** - لقب خدر شاهوی است .
- بیابس** - قوانین اساسی مذهب اهل حق و بمعنی قول و قرار است .
- پردیور** - قبله اهل حق .
- پیر** - کسی است که در انجام تشریفات مذهبی دارای سمت خاصی است و مقام او بالاتر از مقام دلیل است و از طرف سلطان صحاك هفت خاندان تعیین شده اند که انجام وظایف پیری بعهده آنهاست .
- پیرانلی** - لقب بنیامین .
- پیر رنگینه** - لقب عالیقدر .
- پیر شرط و اقرار** - القاب بنیامین .
- پیرهوسی** - ملاركن الدین دمشقی .
- پیرو** - نماینده پیر .
- جم** - جمع (اصطلاح گورانی) .
- جمخانه** - محل مخصوص عبادت اهل حق .
- جم نشین و جمع نشین** - عده ای که برای انجام تشریفات مذهبی در جمخانه جمع میشوند .
- جوز سرشکستن** - در اصطلاح اهل حق به آداب سرسپردن گویند .
- چراغ** - رك قطب .
- چسبیده** - کسیکه مراحل شریعت و طریقت و معرفت را مطابق دستورات اهل حق طی نموده به مسلک اهل حق پیوندد .
- چکیده** - کسی که از خانواده اهل حق بوده و به تمام دستورات مسلکی اهل حق عمل نماید .
- چهار جسد و چهار ملك** - عبارت از

دون - کلمه ترکی است بمعنی جامه و اهل حق دون به دون شدن را به جای جامه به جامه شدن استعمال می کنند .

دیده دار و باطن دار - کسی که به مقام مظهریت و مشیت برسد یعنی انسان کامل و مظهر جلوۀ ذات حق گردد ، چنانکه اراده اش عین مشیت الهی باشد (اولی الامر) . برهان . ص ۱۵

دیکجوش - گوشت قربانی پخته را گویند .

ذاکر - کسیکه دعا و ذکر در جمخانه میخواند .

رذبار - رزبار - رضبار (رمز بار) ر . ك رمز بار .

رمز بار - لقب خاتون «دایرک» مادر سلطان صحاک است .

روز پادشاهی یا عید سلطانی - عید فطر اهل حق .

ساج نار - تابه روی آتش ، چشمه خورشید ، بیابس ساج ناری یعنی عالم معنوی یا محل خلوت .

سان - به فارسی قدیم و اصطلاح محلی اورا مانی بمعنی شاه .

سرانه یاری - عبارت است از سه ربال پردیوری (برابر سه مقال نقره خالص) که روز پادشاهی به پیرودلیل باید پرداخته شود که دوثلث آن سهم خاندان پیرویکثلث سهم خاندان دلیل میباشد .

سبز کردن - صرف کردن .

بنیامین و یار داود و پیر موسی و مصطفی است .

خادم - کسیست که حفظاً انتظامات داخلی و خارجی جمخانه ، انجام دستورات جم ، اعلام شروع و ختم و سایر مراسم جمع بعده اومیباشد .

خاوندکار و خاوندگار - خداوندگار (به احتمال قوی باید «دال» خاوند حذف شود و بصورت خاوندگار درآید . برای اینکه خود واژه «خاون» در گویش های کردی معنای صاحب میدهد و بدون «د» تلفظ میشود . سرودها . ص ۱۶۶)

خدرشاهوی - نام بنیامین است .

خدمت - خدمت عبارت از نذریست که حداقل $3\frac{1}{4}$ کیلو برنج و (۷۵۰) گرم روغن حیوانی خالص را بشکل (پلو) پخته بایک «خروس» که سنش از شش ماه کمتر نباشد با مقدار کافی نان (باید کمتر از یکمن نباشد) با ترتیبات مسلک اهل حق در جمخانه صرف میکنند .

خلیفه - کسی است که نذرها را در جمخانه بین حاضرین بطور مساوی قسمت کند .

دلیل - کسی است که در انجام تشریفات مذهبی دارای سمت خاصی میباشد و ازدو طبقه انتخاب میشود یکی از اولاد هفتادو دوپیر ، و دیگر از طرف خاندانها .

دلیل ازلی - لقب داود است .

سرجم - عبارت از قسمت اول قربانیست درموقع تقسیم آن درجمخانه .

سر حلقه - سرسلسله یا سردسته .

سرفطریاری - هر يك از افراد اهل حق نذری به نام «سرفطریاری» بمیزان پنجشاهی پردیوری (معادل يك ربع مثقال نقره خالص) شب اول ایام روزه داری و یاشب پادشاهی باید پردازد .

سید - در اصطلاح اهل حق کسی است که از اولاد یکی از خاندانهای یازده گانه باشد .

شاه شربتئی - (شربت شاه) ر . ك آب چرخ .

شاه مهمان - کسی است که مظهریت و کفالت مقام پادشاه را داشته باشد .

شد - (بفتح شین و تشدید دال) يك تکه پارچه سفیدیک رنگ که طولش کمتر از یکمتر نباشد و عرض همان عرض پارچه باشد و اگر عرض پارچه مورد نظر بیشتر از یکمتر شد طول هم از همان اندازه باید کمتر نباشد .

شربت وحدت - ر . ك آب چرخ .

شکرانه - شکرانه نذریست که دارای همان شرایط نیاز میباشد و در مقابل خوشی که بر اثر رسیدن به نعمت و آرزوی خود از يك چیز خوردنی با تشریفات نذر داده میشود .

صفا کردن - دست بوسی مقابل .

طایفه سان - ر . ك یارسان .

عید سلطانی - ر . ك روز پادشاهی .

قطب - پیشوایان سلسله چهل تن تا «سلطان نهانی» عنوان قطب داشته اند ولی از «بابا سلمان» به بعد با اجازه «سلطان نهانی» بآنها چراغ گفته میشود .

کلام - گفتار بزرگان اهل حق .

کلام خوان - کسی است که به علم کلام بزرگان اهل حق اطلاع داشته اذکار جلی را در جمخانه می خواند تا جم نیز به تبعیت از او اذکار را بخواند .

گرده رومبار - نان فطیری است مرکب از آرد گندم و روغن حیوانی خالص و برای هر گرده ئی يك سیر (۷۵ گرم) روغن بادوسیر آب (۱۵۰ گرم) و آرد بقدر لزوم که خمیر گرده را بقوام آورد (معمولاً نسبت بهر گرده ئی که يك سیر روغن و دوسیر آب است پنج سیر ، ۳۷۵ گرم) آرد مصرف می شود .

برهان . ص ۸۴-۸۵

گوزان - نام یکی از ایلات ساکن کرمانشاه ، نام لهجه ایست از کردی ، نام یکی از بخشهای شهرستان شاه آباد .
مصطفی داودان - کنیه مصطفی است .

ملك طیار - لقب شاه ابراهیم ادهم .

موسیاه - مخفف موسی سیاوه (موسی سیاه چرده) ملقب به داود و یار داود .

موسی - ر . ك پیر موسی .

نایب سید - کسی است که از اولاد

یارسان - نام اصلی اهل حق یارسان است (مخفف یارستان) باین جماعت طایفه مان نیز گفته میشود .
یامن هو - ر.ك ياهو .
یاهو - موقع وارد شدن به جم، بجای سلام میگویند که از طرف مسند نشین با «یامن هو» جواب گفته میشود .
یری - فتح و کسر (یا) بلفظ کردی او- راهانی بمعنی سه است که عبارت از بنیامین و داود و پرموسی میباشد .
یری تن - عبارت از مصطفی و شاه ابراهیم و بابایادگار است .

«دلیلهای» اهل حق باشد و وظیفه اش درغیاب سید، خواندن دعاهاى نذورات است.
نقدینه - اهل حق معمولاً بزغاله‌ای را در پائیز به نیابت «داود» نذرمی نمایند که آنرا نقدینه و بتون گویند .
نیاز - عبارت از نذریست که درموقع انعقاد جم بدون تعهد قبلی با احترام و افتخار مجلس مزبور با کمال عجز و فروتنی تقدیم جمخانه میشود تا درختم مجلس صرف شود .
هفتوان یا هفتوانه - وان در فارسی بمعنی شبیه و مثل است یعنی مانند هفت تن یا^۱ - اولین دون (جامه) خداوند .

۱- (در آن هنگام) که) پادشاه من در درون (یا) بود نه زمین و نه آسمان و ستارگان (ماه و خورشید) بود- نه ذات و نه بشر و نه شرط و اقرار (وجود داشت) نه لوح و قلم و آواز و کسی . سرودها . ص ۱۶۶

منابع و مأخذ کتاب

- ۱- مجموعه رسایل اهل حق گردآورنده ایوانف
- ۲- شاهنامه حقیقت تألیف حاجی نعمت‌الله جیحون آبادی (مؤلف از پیروان دین حقیقت است)
- ۳- برهان الحق تألیف نورعلی الهی (مؤلف از پیروان دین حقیقت است)
- ۴- چهل تنان تألیف پرویز بابازاده (مؤلف از پیروان دین حقیقت است)
- ۵- سرودهای دینی یارسان تألیف ماشاالله سوری
- ۶- ایلخچی « دکتر غلامحسین ساعدی
- ۷- سه سال در ایران « کنت دوگوینو
- ۸- تاریخ ادیان « علی اصغر حکمت
- ۹- لغت نامه دهخدا « علی اکبر دهخدا
- ۱۰- فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی « سید جعفر سجادی
- ۱۱- تحلیل هفت پیکر نظامی « دکتر محمد معین
- ۱۲- تاریخ ادیان « دکتر علی اکبر ترابی
- ۱۳- استوارنامه « عباس کیوان قزوینی

- ۱۴ - آئین میترا تألیف مارتن ورمازرن
- ۱۵ - جغرافیای کرمان « احمدعلی خان وزیری
- ۱۶ - فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید « حسن عمید
- ۱۷ - یشتها « ابراهیم پورداود
- ۱۸ - تاریخ و عقاید ادیان و مذاهب سامی « کمال الدین بخت آوری
- ۱۹ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان « علیمحمد ساکی
- ۲۰ - ارزش میراث صوفیه « دکتر عبدالحسین زرین کوب
- ۲۱ - شهبسوار اسلام « گابریل آنکیری - ترجمه
کاظم عمادی
- ۲۲ - ریحانة الادب « محمدعلی تبریزی معروف به مدرس
- ۲۳ - فلسفه نیکو « ح. نیکو
- ۲۴ - تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران تألیف و. م. میلر
- ۲۵ - دائرة المعارف فارسی بسرپرستی غلامحسین مصاحب
- ۲۶ - تاریخ مذاهب اسلام (الفرق بین الفرق) ترجمه دکتر مشکور
- ۲۷ - تاریخ تبریز ترجمه عبدالعلی کارنگ
- ۲۸ - واژه نامه گرگانی تألیف دکتر صادق کیا

فہرست اعلام

اجنام لید۔ ۱۱۶	«آ»
احمد۔ ۲۳-۳۲-۴۱-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۷-	آتاترک۔ ۱۳۸
۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۳	آتش بیگ۔ ۷- ۵۳- ۵۴- ۱۱۸-
احمد برقع بندی۔ ۴۲	۱۳۹- ۱۴۰
احمد بن المفلح۔ ۱۳۰	آدم۔ ۷- ۳۹- ۴۰- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۱۱۱-
احمد خان وزیری۔ ۱۰۴	آذربایجان۔ ۵
احمدھاوار۔ ۳۴	آذربایجان شوروی۔ ۱۶۸-
آخشورش (خشیایارشاہ)۔ ۱۱۵	آارات۔ ۱۶۷
ادریس۔ ۶	آاناتولی۔ ۱۳۸- ۱۵۹-
ارزش میراث صوفیہ۔ ۱۱۰	«ا»
اروپا۔ ۱۶۷	اباذر۔ ۲-
ارمنستان۔ ۱۶۸	ابدال بگ۔ ۱۳- ۵۳- ۱۴۰-
استر۔ ۱۱۵-۱۱۶	ابراہیم۔ ۱۲۱- ۱۲۲-
کتاب استر۔ ۱۱۵	ابراہیم ادہم۔ ۱۰- ۴۵- ۱۴۱-
اسد عمو باغبان۔ ۹۱	ابراہیم پاشا۔ ۱۶۲-
اسرائیل۔ ۱۱۶	ابراہیمی۔ ۱۱-
اسرافیل۔ ۱۳- ۲۴- ۳۰- ۴۲- ۴۴- ۶۰-	ابن منیر۔ ۱۳۰- ۱۳۱-
۱۳۹- ۱۴۰	ابوالفضل (عباس)۔ ۳۲-
اسکندر۔ ۲۳	ابوبکر۔ ۳۳-
اسکندرونہ۔ ۱۶۶	ابوذر۔ ۱۴۴-
اسلام بول۔ استانبول۔ ۱۳۸-۱۶۶	اپی فانی۔ ۱۶۵-

- اسماعیل - ۳۰
 اسماعیلیه - ۱۱۱
 اعتلاء الملك خلعت بری - ۱۶۷
 افراسیاب - ۲۳
 افغانستان - ۴
 اکابر دیوانه - ۴۵
 الازهر - ۱۶۱
 الیرز - ۲
 الحاکم - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۴
 الدرزی - ۱۶۱
 الفرق بین الفرق - ۱
 الماس بگ - ۱۳ - ۵۳ - ۱۴۰
 المحاسن والاضداد - ۱۱۵
 النجق نخجوان - ۱۵۹
 الله قلی آقا - ۹۱
 الیاس - ۲۴
 امجد العرفاء نیشابوری - ۸ - ۴۱ - ۴۲
 امشاسپندان - ۳۰
 امیر تیمور - ۳ - ۱۵۹
 انجیل ممتی - ۱۱۷ - ۱۶۲
 انصاریه - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶
 انطاکیه - ۱۶۵ - ۱۶۶
 انگلیس - ۱۶۷
 نوشیروان - ۱۰۵
 اورامان - ۳ - ۶
 اهل الحقیقه - ۹۴ - ۱۵۸
 اهورمزدا - ۳۰
 ایاز - ۲۴
 ایران - ۲ - ۳ - ۴ - ۶ - ۶۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۲
 ۱۱۳ - ۱۱۷ - ۱۴۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷
- کتاب ایرانشهر - ۱۴۳
 ایرج - ۳۵ - ۳۸
 ایلخچی - ۳ - ۵ - ۱۰۲
 کتاب ایلخچی - ۸۳ - ۹۰ - ۹۸
 ایوب - ۱۵ - ۲۳ - ۱۲۸
 ایوت - ۳۰ - ۸۵ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۴۰ - ۱۴۲
- «ب»
 بابا بزرگ - ۱۳ - ۴۲ - ۱۳۹
 بابا جلیل - ۹۶
 بابا حسن - ۱۳۹
 بابا حیدر - ۵۳ - ۵۴
 بابا خانی - ۶
 بابا سهرنگ - ۹۶
 بابا سلمان - ۱۰ - ۱۱
 بابا طاهر عربان - ۱۱ - ۱۳ - ۳۵ - ۱۳۹
 بابا فقیه - ۱۳۹
 بابا یادگار (حسین) - ۳۱ - ۳۳ - ۳۶
 ۳۸ - ۴۱ - ۴۵ - ۵۲ - ۵۳ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۴۰
 باطن علی - ۹
 بابکیان - ۱۰۵
 بابوعیسی - ۵۲
 بالتیمک - ۱۶۸
 بالکان - ۱۳۸
 باوندپور - ۶
 بایزید بسطامی - ۱۰
 بتول - ۱۵۱
 بخارا - ۳ - ۹
 بخت آور - ۱۱۴
 بخت النصر - ۱۱۶
 براهیم - ۲۳

پر دیور - ۱۳۴ - ۱۳۸	براهیم بن مالک - ۳۳
پر ی - ۲۴ - ۱۳۹	براک (ترک) - ۴۱
پر ی خان شرط - ۱۳ - ۱۴۰	بر دسیر - ۱۰۴
پشت تنگ ذهاب - ۶	بر زنجہ - ۲ - ۳ - ۶۶ - ۱۱۸
پشتکوه - ۲	برهان الحق - ۳ - ۵۶ - ۷۴ - ۸۱ - ۹۹ - ۱۰۸ -
پطرس - ۲۵	۱۲۸ - ۱۲۹
پطرسبورگ - ۱۶۶	بغداد - ۴۵
پروتستان - ۱۱۴	بکتاشیہ - ۱۳۷ - ۱۳۸
پور اسکندر - ۳۸	بلال - ۴۲ - ۱۴۰ - ۱۴۹
پورداد - ۱۱۵	بنیام - ۱۸ - ۱۹ - ۲۸ - ۲۹
پور کر یال - ۹	بن یامین - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ -
پوریم - ۱۱۵	۳۰ - ۳۴ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۵۵
پیر آمین - ۳۹	۵۶ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۵ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۸۵
پیر ازلی - ۷۳	۸۶ - ۸۸ - ۱۰۵ - ۱۱۱ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۳
پیر اقرار - ۳۴	۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۲
پیر الیاس - ۱۰	۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۴ - ۱۵۴
پیر زبار - ۱۴ - ۱۲۱	بنی آئین - ۱۴۴
پیر رستم - ۳۳ - ۵۳	بنی امیہ - ۱۳۰ - ۱۳۱
پیر رنگینہ - ۳۶ - ۳۸	بو الوفا (سید بو الوفا) - ۳۲ - ۴۰ - ۴۵ - ۵۲
پیر زرین قلمی - ۱۰۵	۵۳ - ۱۲۶
پیر شرط - ۳۴ - ۴۳ - ۶۱ - ۶۹	بہار علی - ۹
پیر قنبر - ۵۳	بہلول - ۹۶
پیر محمودی - ۱۳۵	بیان الادیان - ۱
پیر مرد - ۴۱	بیت المقدس - ۱۱۶
پیر موسی - ۱۳ - ۱۴ - ۱۸ - ۳۲ - ۴۱ - ۴۲ -	بی بی فاطمہ - ۱۱
۵۶ - ۷۳ - ۸۵ - ۱۰۵ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۴ -	
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۴	»پ«
پیر یارسان - ۱۳۸	پاریس - ۱۶۷
»ت«	پاطاق - ۲
تاتار - ۱۶۱	پاکستان - ۴

«ج»

- چراغ بیگ - ۵۲
 چراغ سوندورن - ۹۴
 چراغ علی - ۹
 چالوس - ۹۷
 چهار پیر - ۴۲
 چهار تکبیر - ۴۱
 چهار جسد - ۱۳۴-۱۳۵-۱۴۴
 چهار درویش - ۱۴۰
 چهار در بار - ۴۱
 چهار سلطان - ۱۴۱
 چهار فرشته - ۱۴۰
 چهار قاپی - ۴۱-۴۲
 چهار مرید - ۴۱
 چهار ملک - ۱۱۰-۱۳۴-۴۲
 چهل تن (چلتن) - ۲۶-۳۰-۳۸-۱۴۹-۱۵۰
 چهل تنان - ۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۳-۸۵-
 ۱۲۵-۱۲۷-۱۲۸-۱۴۹-۱۵۰
 کتاب چهل تنان - ۸۵-۱۰۹
 چین - ۳-۱۶۲
 حاجی بابو عیسی - ۵۴
 حاجی بکماش - ۱۰-۱۳۷
 حاجی سلطان باؤس - ۴۰
 حاجی عیسی - ۳۲
 حاجی ناوؤس - ۱۲۸
 حاجی نور علی - ۷۵
 حبیب بن مظاهر - ۳۲

تاریخ ادیان - ۹۳

- تاریخ مختصر آذربایجان - ۱۶۰
 تبریز - ۳-۵-۱۵۹-۱۶۶
 تحلیل هفت پیکر نظامی - ۱۳
 تراش - ۹
 ترک - ۲۴-۱۴۰
 ترکستان روسیه - ۱۶۶
 ترکیه - ۴-۱۶۶
 تناسخیه - ۱۱۱
 تهران - ۴-۹۷-۱۶۰-۱۶۶-۱۶۷

«ج»

- جابر - ۴۲
 جاحظ - ۱۱۵
 جانی - ۸-۹
 جاودان نامه - ۱۵۹
 جبرئیل (جبرائیل) - ۸-۹-۱۳-۲۲-۲۳-
 ۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۴۲-۸۶-۱۰۷-
 ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۵
 جدود - ۲۲-۲۴
 جعفر - ۳۲
 امام جعفر صادق (ع) - ۱۳۸
 کتاب جغرافیای کرمان - ۱۰۴
 جلالة - ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰
 جمشید بگ - ۱۳-۳۴-۳۸-۵۳-۱۴۰
 جنید (هندوله) - ۴۱
 جوانمرد - ۱۴۰
 جوهر - ۲۴
 جهان شاه خان - ۱۵۸

خدر - ۳	حبیب شه - ۳۳
خراسان - ۴	حر - ۳۳
خرم دینان - ۱۰۵	حروفیه - ۱۳۸ - ۱۵۸ - ۱۵۹
خروس کشان - ۹۴	امام حسن (ع) - ۳۳ - ۳۴ - ۴۳ - ۱۴۱
خلیل - ۲۳	۱۴۳
خلوت البادیه - ۱۶۲	امام حسین (ع) - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵
خموشی - ۱۱	۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۳ - ۱۰۴ - ۱۴۱ - ۱۴۲
خواجه علی سیاه پوش - ۱۰	حلولیه - ۱۱۱
خواجه یوسف حیران - ۱۰	حمزه - ۱۶۱-۵
خوبیار - ۵۲	حمزه بن احمد - ۱۶۱
خوشین شاه - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲	حوا - ۴۳ - ۵۴
خیال - ۵۲	حوران - ۱۶۲
«د»	حواریون - ۱۱۳
دانشمندان آذربایجان - ۱۶۰	حورالعین - ۳۰
داود - ۱۳ - ۱۸ - ۲۵ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۹ - ۴۱	حیدر - ۱۶ - ۲۱ - ۲۴ - ۳۵ - ۱۰۶
۴۲ - ۵۱ - ۵۵ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۵ - ۸۴ - ۸۵	«خ»
۱۱۱ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۳۴	خاتون دایرک - ۳ - ۱۳
۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۴	خاموش - ۴۵ - ۵۳
داود کبودسوار - ۱۴	خان آتش - ۱۳ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۱۰۷ - ۱۱۰
داوودی - ۱۱ - ۱۰۵	۱۳۲
دائرة المعارف اسلامی - ۱۶۷	خان ابدال - ۱۳ - ۱۳۹
دائرة المعارف دکتر مصاحب - ۹۶	خان احمد - ۴۶ - ۵۲
دده حسین - ۵۲	خان الماس - ۱۳ - ۱۳۹
دده روشنعلی - ۸	خان جمشید - ۱۳ - ۱۳۹
دده علی - ۵۲	خانتاشی - ۱۱
درزبان شاهو - ۵۲	خانقاه بکناشیه - ۱۲۷ - ۱۵۹
دروزها - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳	خانقاه حاجی محتشمی - ۱۰۰
۱۶۴	خداداد - ۱۸ - ۲۱ - ۴۱ - ۱۴۰
درویش گلشیر سبزواری - ۴۲	خدایی بیک - ۱۱

۱۱۵	دکتر رضاخان طهماسبی ویرانی - ۱۱
زکریا-۲۴-۴۱	دکتر ساعدی - ۵ - ۹
زمهریر-۱۳۶	دکتر صادق کیا - ۱۶۰
زهیر-۳۲-۳۳	دکتر محمد معین - ۱۳ - ۱۴
امام زین العابدین - ۴۱	دکتر محمد مکری - ۲ - ۷۵ - ۱۱۲
زیدابن حسن - ۳۲	دکتر مصاحب - ۹۶
زیدیه - ۱۱۱	دلفان - ۲ - ۶۹
زینب - ۳۲	دلیل ازلی - ۷۳
«س»	دورود فرامان - ۹۳
سام-۲۳-۲۵	«ذ»
سبزعلی - ۹	ذکریا - ۱۴۰
سر آرنولد ویلسون - ۱۶۷	ذوالنور - ۴۶-۵۲-۵۴
سرخ ابدال - ۹	«ر»
کوه سرانندیب - سرانندیل-۳۴-۴۴	ربی عقیبا - ۱۱۶
سرودهای دینی یارسان - ۳۰-۳۴-۵۶-	رذبار-رذبار-رضبار-۱۳-۴۱-۴۲-۵۶
۱۲۹-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۹۶-۸۶	۱۲۴-۱۲۷-۱۲۹
-۱۴۰-۱۳۸	رذبانو - ۵۳ - ۱۳۹
سرهنگ - ۲۴-۲۲	رستم - ۲۳
سکینه - ۳۳-۳۲	رستم علی - ۹
سگوند - ۲	حضرت رسول - ۸-۹-۹۲-۱۰۵-۱۳۰-
سلامت - ۳	۱۴۷-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵
سلطان اسحق-۲-۴۱-۶۰-۱۰۴	امام رضا (ع) - ۴۱
سلطان بادوسی-۱۲۶	رطاف - ۲۴
سلطان ببری - ۱۱	رمز بار-۳-۳۲-۸۵-۱۱۰-۱۱۱
سلطان حاضری - ۱۰	روس - ۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸
سلطان حمید - ۱۰	روشنعلی - ۸
سلطان سهاک صحاک-۲-۱۴-۴۲-۵۱-۵۴	روضات الجنان - ۱۳۰
۱۰۷-۱۰۵-۹۶-۸۷-۷۳-۶۷-۶۶-۵۷-	«ز»
-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۶-۱۱۴-۱۱۱-۱۱۰	زردشت-زرتشت-۳۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴

سید محمود گوره سوار - ۴۰-۶۵	۱۲۰-۱۲۶-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۷-۱۳۹-
سید مصفا - ۵۲	۱۴۰-۱۴۳-۱۴۴
سیروان - ۱۱۹	سلطان قاف - ۹
«ش»	سلطان محمود پاطمی - ۸
شام - ۱۶۴	سلطان محمود خان دوم - ۱۳۸
شاه آباد - ۶	سلطان نهانی - ۱۰-۱۱
شاه ابراهیم - ۱۴-۴۶-۵۲-۵۳-۶۵-۸۰	سلمان پارسى - ۱۳-۲۴-۲۸-۴۲-۹۹
۱۱۱-۱۱۵-۱۲۵-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-	۱۳۹-۱۴۴-۱۶۴
۱۵۱	سلو کوس نیکاتور - ۱۶۵
شاه ایازومیری - ۱۱-۵۳	سلو کی - ۱۶۵
شاه حیاس - ۷-۳۰-۵۳-۵۴	سلیمانیه - ۲-۱۱۸
شاه خوشین - ۲-۱۳-۱۵-۱۶-۲۴-۲۵-۴۱	سن ژان - ۱۶۵
۴۲-۹۶-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۴	سنت بارب - ۱۶۵
۱۱۸-۱۳۹	سنجایی - ۶
شاه رضا - ۱۶	سوخته چال - ۱۰۴
شاه زور - ۲	سوریه - ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴ -
شاه سوار آقا - ۱۳	۱۶۵
شاد شرف - ۹	سیاوخش - سیاوش - ۳۵-۳۷-۳۸
شاه شکر - ۹	سید احمد - ۹-۱۲۸
شاه شهاب الدین - ۹-۱۲۸	سیدالحمیری - ۱۱
شاه فضل - ۲۲-۲۴-۴۱-۱۴۰	سید حبیب - ۴۰-۱۲۶
شاه فضل الله نعیمی تبریزی - ۱۵۸	سید شهاب الدین - ۴۰-۱۲۶
شاه میهمان - ۵۲	سید شیخ علی - ۵۲
شاه نظر - ۹۳	سید عود - ۵۲
شاه ویسقلی - ۵۲-۵۳-۱۱۰	سید فلاح - ۹۳
شاه یادگار - ۸۵	سید محمد - ۹۳-۱۲۶-۱۲۸-۱۴۲
شاهنامه حقیقت - ۲-۱۵-۱۶-۲۶-۲۷-	سید محمد عاجزی - ۱۰
۲۸-۳۱-۴۶-۶۶-۱۰۵-۱۰۹-۱۱۰	سید محمد گوره سوار - ۴۰-۶۵
۱۱۲-۱۱۹-۱۳۷-۱۴۱-۱۴۷-۱۵۰	

شیخ رسول - ۱۳۵-۱۳۶	۱۵۷- ۱۵۴- ۱۵۱
شیخ زاهد گیلانی - ۱۰	شریف - ۱۳۵
شیخ سری سقطی - ۱۰	شعیب - ۱۵- ۲۳
شیخ شاه میرزادیری جرودی - ۱۱	شمس تبریزی ۱۰ - ۱۵۴- ۱۵۷
شیخ شهاب الدین اهری - ۱۰- ۳۳- ۴۲	شمس مغربی - ۱۰
شیخ صدرالدین موسی - ۱۰	کوه شندر - ۶۷
شیخ صفی الدین اردبیلی - ۱۰	شطنائیل - ۳۰
شیخ عبداللہ سمرقندی - ۱۰	شوش - ۱۱۵
شیخ علی - ۴۵	شهاب الدین - ۱۲۸
شیخ عیسی - ۳	شهباز قلندر - ۸
شیخ فریدالدین عطار نیشابوری - ۱۰	شهن - ۶
شیخ فضل حق - ۱۰	شه جمال - ۲۴
شیخ فضل علی - ۱۱	شهریار - ۴
شیخ قطب الدین ابوبکر اهری - ۱۰	شهبوار آقا (میردوس) - ۱۳۹
شیخ محمد بن اسمعیل الدرزی - ۱۶۰	شهبوار اسلام - ۱۶۴- ۱۶۶
شیخ محمد موهن - ۱۰	شیث - ۲۳- ۲۴- ۱۵
شیخ ممشاد - ۱۰	شیخ بوالفتح ثانی - ۱۱
شیخ نجفقلی آقا (ثانی) - ۱۱	شیخ بوالفتح ههر آبادی - ۱۱
شیخ نجفقلی آقا (ثالث) - ۱۱	شیخ ابوسلیمان - ۱۰
شیخ نجیب الدین سهروردی - ۱۰	شیخ ابومحمد عمویه - ۱۰
شیخان - ۳	شیخ احمد - ۱۳۳- ۱۳۴
شیروان - ۱۵۹	شیخ جمال الدین - ۱۰
شیشوان - ۳	شیخ جامی و جیه الدین البکروی - ۱۰
شیعه - ۶	شیخ جنید بن دادی - ۱۰
«ص»	شیخ حبیب - ۱۰- ۱۲۸
صاحبکرم (سلطان صحاک) - ۲- ۳۸-	شیخ دینوری - ۱۰
۱۰۶- ۱۱۰- ۱۴۹	شیخ رضا آقا - ۱۱
صالح - ۱۵- ۲۳	شیخ رکن الدین سجاسی - ۱۰

۱۱۱-۱۰۸	صحاك ۲-۱۳
علی الاعلی - ۱۳۸-۱۵۹	«ط»
علویان - ۱۳۸	طاهر علی - ۹
عمادالدین نسیمی - ۱۵۹	طاهر قلندر - ۳۸
عمران - ۱۰۵	«ع»
عود - ۴۵	عابدین - ۳۲
عون - ۳۲	عارفعلی شاه - ۹
عیسی - ۱۱۳-۲۵-۳	عالی قلندر - ۱۲۷-۵۳-۵۲-۳۸-۳۴
عین علی - ۹	عبدالرحمن جامی - ۱۰
«غ»	عبدالله - ۱۴۷-۳۲
غلاة - ۲-۱	عبدالله کاف - ۹
غلامان بی حد و حصر - ۲۶	عثمانی - ۱۶۷
«ف»	عراق - ۱۶۴-۶۷-۳-۲-۲
فاطمه - ۱۶۰-۴۳-۱۳	عراق عرب - ۶-۲
فاطمه بنت اسد - ۹۹-۳۲	عزازیل - ۱۳
فاطمی - ۱۶۴	عزرائیل - ۱۳۹-۱۳۷-۴۴-۴۲-۳۰
فرقان الاخیار - ۱۴	۱۴۰
فرهنگ تاریخ و جغرافیای امید - ۱۳۸	عقیبا - ۱۱۶
۱۶۵	امام علی (ع) (مولا علی) - ۲۷-۲۲-۸-۱-۱
فریدون - ۳۵-۲۳-۲۲	-۹۳-۹۲-۸۵-۶۲-۶۰-۴۳-۴۱-۳۳
فضل الله حروفی - ۱۵۹-۱۳۸	-۱۰۴-۱۰۳-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۴
فلاطون - ۲۳	۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵
«ق»	۱۴۴ ۱۴۰-۱۳۲-۱۳۰-۱۲۸-۱۱۷
قابض - ۶۷-۷۰	۱۶۱-۱۶۰-۱۵۳-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۸
قابیل - ۳۴	۱۶۴
قادر - ۳	علی اصغر حکمت - ۹۳-۲
قارون - ۱۴۹	علی اکبر - ۳۲
قاسم - ۱۴۸-۳۳	علی الهوی - ۹۴-۹۳-۹۲-۶۳-۱۱-۶-۱
قاضی - ۴۲-۲۴-۲۱-۱۸	۹۵-۹۶-۹۷-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۷

کرد ۴- ۶	کوه قاف - ۶۷
کردستان ۴-۶-۷۰-۱۱۷	قاموس - ۱۱۷
کرفقی-۱۳-۴۲	قانون بیگ - ۵۲
کر کوك - ۲	قاهره - ۱۶۰
کرمانج - ۶	قرمزی (شاه ویس قلی) - ۱۳-۱۰۷-۱۳۹
کرمانشاه-۳-۵-۶-۹۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۸	۱۴۵-۱۴۴-۱۴۰
کرنند-۶-۱۱۹	قره پوس-۵۳-۱۳۹
کسروی-۲-۱۰	قلندر - ۴۱
کشف الاسرار-۹۰	قلندریک - ۵۲
کشکول علی - ۱۰	قمر طاس-۷۲-۱۲۲
کعبه-۱۶۲	قنبر-۱۳- ۴۲- ۵۲- ۹۹-۱۳۹-۱۴۰
کلامیست-۱۶۴	۱۴۴
کلدانی-۱۶۴	قوالطاس (قولطاس) - ۷۲
کمیل-۲	قوالطاسیان (قولطاسیان) - ۲۷-۶۶-۶۷
کنت گوبینو - ۹۵	۶۸
کوفه-۳۲	«ک»
کیوان قزوینی - ۶۳	کاتولیک-۱۱۴
«گ»	کازدا-۱۳-۱۸-۲۱-۲۲-۲۴-۴۲-۱۰۶
گرجستان - ۱۶۸	۱۴۰-۱۳۹
گلازیست-۱۶۴	کاکارب-۵۳-۶۸-۷۰-۱۳۹
گلشیر - ۹	کاکه پیره-۵۳-۶۸-۶۹-۷۰-۱۳۹
گوران-۴-۵-۶-۱۱۹-۱۴۴	کاکه دار - ۴۲
گوران زازا - ۶	کاکه رحمان-۵۳-۷۰-۱۳۹
گوده سوار - ۴۰	کالوقلندر - ۹
گولطاسان-۷۲	کامریجان-۱۳-۵۳-۱۳۹
«ل»	کاملک-۵۳-۱۳۹
لاذقیه-۱۶۵	کاوه - ۲۳
لازارویسکی - ۱۶۶	کدلیا - ۱۱۶
لبنان-۱۶۲-۱۶۴	کراچوا-۱۶۶
	کر بلا - ۳۸

محمود-۱۶۷	لر-۲-۱۶-۱۷
محمود-۸-۲۲-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹	لرستان-۲-۱۶-۱۷-۲۰-۴۶-۱۱۷
محمود باطلی-۱۴۷	۱۱۸
محمود غزنی-۲۴	لغت نامه دهخدا-۶-۱۰-۶۴-۱۱۷-۱۶۵
مدرسه علوم شرقی-۱۶۷	لکستان-۲
مدیترانه-۱۶۵	لکی-۶
مرتضی علی-۱۳-۷۱-۸۴-۸۵-۱۱۰	لندن-۱۶۷-۱۶۸
۱۳۹-۱۴۰-۱۴۴	لوط-۲۵
مرجانہ-۱۳۶	«م»
مردخای-۱۱۵-۱۱۶	مازندران-۴
مردترك-۴۲	ماکو-۳
مرنوی-۶۶	ماما جلاله-۱۳-۱۰۶
مریم-۱۶۵	مانوی-۹۶
مزدك-۱۰۵	مبارك-۲-۱۶
مزدیسنا-۱۰۴	مجالس المؤمنین-۱۳۰
مسکو-۱۶۶-۱۶۸	مجتبی-۱۴۳
حضرت مسیح-۱۵-۲۳-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۷	مجله علوم اجتماعی-۷۵
مصر-۱۶۰-۱۶۲	مجمع البحرين-۱۳۰
مصطفی-۲۳-۳۰-۴۰-۱۲۶-۱۲۸-۱۳۴	مجموعه رسائل اهل حق-۷-۹-۳۸-۴۲-۴۳
مصطفی داودان-۱۳-۱۴-۳۲-۷۳-۱۱۱	۶۱-۶۵-۶۷-۷۰-۷۱-۷۲-۸۵-۱۲۲
مصطفی زوردار-۱۲۳	۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۶-۱۴۵
معروف کرخی-۲-۱۰	مجموعه رسائل حروفیه-۱۶۰
مقداد-۲	مجوس-۹۶
ملای روم-۱۵۵	حضرت محمد-۸-۱۳-۱۵-۲۷-۴۲-۴۳
ملك آمین (عبدالله علی)-۱۳۸	۶۰-۷۱-۸۵-۹۷-۹۸-۱۱۰-۱۳۹
ملك رحمن (دستور)-۱۳۸	۱۴۳-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۴
ملك طیار (شاه نظر)-۸۵-۱۳۸	محمد بن اسمعیل الدرزی-۱۶۲
ملك قدوس (شاه مراد)-۳۸-۱۳۸	محمد بن حنیفه-۳۲
ملل ونحل شهرستانی-۱	محمد حسینی-۷۰

«ن»	ممد بک - ۱۱۸-۱۱۰-۱۰۷-۵۳-۱۳
نامہ دانشوران - ۱۳۰	۱۳۹
نجفقلی آقا - ۱۱	منصور - ۱۵۵-۱۴۰-۹۳-۴۱
نجفقلی پیر نیا - ۱۱	منصور - حلاج - ۱۵۴
نریمان گوردہ سوار - ۳۳	منوچہر - ۳۳
نسیمی - ۱۴۰-۱۳۹-۴۱-۲۴	موسی - ۱۲۱-۴۱-۴۰-۳۹-۳۰
نصیر - ۳۲-۱۳	موسی سیاہ - ۳۲
نصیر بن نمری - ۱۶۴	موسی وزیر - ۱۱۱
نصیری - ۱۶۴	امام موسی کاظم (ع) - ۴-۱
نصیریہ - ۹۶-۹۵	مولانا جلال الدین بلخی - ۱۰
نقیب الاشراف - ۱۳۱-۱۳۰	مولانا جلال الدین رومی - ۱۰
نوح - ۷۱-۲۸-۲۵-۲۳-۱۵	مولوی - ۱۰۴-۱۰۱
نورعلی - ۱۲۹-۱۰۸-۹-۸	مہلایل بن برد - ۲۴
نورعلی الہی - ۹۹	امام مہدی (ع) - ۱۵۴-۸۶-۳۴-۲۸
نورنہال - ۹	میاندوآب - ۳
نوریال - ۹	میر - ۱۲۶-۳۲
«و»	میراسکندر - ۱۴۷-۳۳
واژہ نامہ گرگانی - ۱۶۰	میرانشاہ - ۱۵۹
ودود - ۱۵۱-۲۲	میر دوست - ۵۳
وصال - ۵۲	میرسور - ۵۲-۵۳
ولایت نامہ - ۱۳۸	میر شیرشاہ سید جلال - ۹
ولگا - ۱۶۶	میر مصطفیٰ - ۴۰-۳۹
ولیعہدیار - ۱۴۱	میر مصفا - ۵۳
«ہ»	میرورچم - ۳۳
ہابیل - ۳۴	میرہ بیک - ۵۲-۴۶-۴۵
ہادی برندہ - ۹	میکائیل - ۱۳۹-۸۷-۴۴-۴۲-۳۰-۱۳
ہارون - ۲۵	۱۴۰
ہامان - ۱۱۶-۱۱۵	حینورسکی - ۱۶۸-۱۶۶-۱۰۷-۹۴
ہاوار - ۳۲	

هندوئیزم-۱۱۱	هزار علی-۹
هود-۱۱۱	هزار رویک تن شه صفت-۲۶
هورامان-۱۳۴	هشت انجمن-۲۶
هوشنگ-۲۲	هشت تنان-۱۱۹
«ی»	هفتاد و دو تن پیر-۲۶-۳۱-۴۲-۴۳-۵۱
یا جوج ما جوج-۱۶۲	۶۰-۱۳۵
یارسان-۱۳۸	هفت ایزد-۳۰
یارلی-۱۳	هفت خاندان-۵۱
یار یجان-۱۳	هفت سردار-۱۵-۲۷
یحیی-۳۸-۴۱	هفت شاهزادگان-۴۰
یزید-۳۱	هفتن-۲۶-۳۰-۳۱-۵۲-۵۵-۱۴۵
یشت ها-۱۱۵	هفتنان-۷-۱۵-۲۷-۳۰-۴۳-۱۱۱-
یعقوب-۱۵-۲۳-۳۶	۱۴۶
یوسف-۳۶-۱۵۹	هفتوان (هفتوانه)-۱۵-۲۶-۲۷-۳۱-
یونس-۱۵-۲۲	۳۲-۵۲-۱۳۸
یونسکو-۱۴۳	همدان-۴-۳۵
یهود-۹۶-۱۱۵	هند-هندوستان-۳-۴-۳۵

